

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

Ketabton.com
دار متن مدعا

به کوشش:

مصطفی «عمرزی»

به نام آفریده کار بی همتا

در متن مدعا

(اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران)

به کوشش:

مصطفی «عمرزی»

۱۳۹۷ شمسی

مشخصات:

نام کتاب	: در متن مدعا
	(اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران)
گردآورنده	: مصطفی «عمرزی»
تایپ و تصحیح	: ع.م
طراحی	: ع.م
شمار صفحات	: ۱۷۰
زبان	: دری
نوبت نشر	: اول
تیراژ	: ۱۰۰۰ جلد
سال	: ۱۳۹۷ شمسی



علامه کاک احمد «مفتی زاده»:

با ادعای برادری داشتن، این خیلی عجیب است! نگاه کنید فحش ها و اهانت های این ها به سران اسلام، به خود حضرت رسول، به قرآن به مهاجرین و انصار. در برابر این همه اهانت ها و بی ادبی ها و پُر رویی های این ها نسبت به مهاجرین و انصار، نسبت به تمام سران اسلام، ما چیزی نگفته ایم؛ ولی یک عالم سنی به یک عالم شیعی، اهانتی کرده است، گرفته اند بازداشت کرده اند. هزاران تا مثل خمینی در برابر فردی مثل عمر [رض]، قابل ذکر نیست؛ چه رسد اسم امثال خمینی را در برابر امثال عمر بیاوریم. چه لیاقتی دارد؟ شما بی ادب های بی شرف! به عمر، اهانت می کنید، پرخاش می کنید، ما هیچ چیزی نمی گوییم. یک عالم سنی به خمینی، اهانت کرد، بازداشت اش می کنید؟! می گوئید ما برادریم! رو سیاه ها، بی شرف ها، دروغگو ها، منافق ها! این، برادری بود؟ بی حیا ها!

بخشی از سخنرانی تاریخی علامه کاک احمد مفتی زاده در کرمانشاه در سال ۱۳۶۱ که از روی فایل صوتی، اقتباس شده است.

در این کتاب:

شماره- عنوان

صفحه

- ۱- اتحاد شیعه و سنی، قصه ی مفت است!..... ۳
- ۲- فصل اول: تراژیدی اهل سنت در ایران..... ۹
- ۳- حقیقت..... ۹
- ۴- فتوای تکان دهنده شیخ در مورد صد ها میلیون مسلمان سنی مذهب..... ۱۲
- ۵- وضعیت هولناک مسلمانان اهل سنت ایران..... ۱۴
- ۶- هدیهء منافقانه رهبر جنایتکاران ایران به مردم اهل سنت کردستان..... ۱۷
- ۷- احوال اهل سنت در ایران..... ۲۱
- ۸- ظلم دیگر بر اهل سنت مشهد..... ۲۶
- ۹- آیندهء نامعلوم تحصیلی جوانان اهل سنت ایران..... ۲۸
- ۱۰- نامه ای به آقای احمد شهید..... ۳۰
- ۱۱- بهای فتوای مکارم شیرازی از نظر علمای اهل سنت..... ۳۴
- ۱۲- کینه با عمر، از کجاست؟..... ۳۶
- ۱۳- اعتراض به دخالت دولت در مدارس اهل سنت..... ۳۸
- ۱۴- حکومت آخوندی و وحدت اسلامی..... ۴۲
- ۱۵- اعتراض علمای اهل سنت به اهانت به حضرت عایشه (رض)..... ۴۷
- ۱۶- اوضاع اهل سنت در ایران..... ۴۸
- ۱۷- دانشمند جاهل..... ۵۲
- ۱۸- دین ستیزی با اعتقادات اهل سنت و جماعت در پوشش مبارزه با وهابیت..... ۵۵
- ۱۹- گفت و گو با عبدالکریم لاهیجی..... ۶۶
- ۲۰- فصل دوم: اخبار اهل سنت ایران..... ۷۱
- ۲۱- فصل سوم: بزرگان و شهدای اهل سنت ایران..... ۸۳
- ۲۲- فهرست شهدایی که به جرم عقیده تی و سنی بودن، ترور یا اعدام شده اند..... ۸۳

- ۲۳- ماموستا ربیعی را کشتند گفتند سگتهء قلبی کرده است!..... ۸۸
- ۲۴- سال ها گذشت از بهمن (دلو) ۷۱..... ۹۶
- ۲۵- برخی جنایات حکومت آخوندی در قتل و ترور سران اهل سنت ایران..... ۱۰۴
- ۲۶- علامه کاک احمد مفتی زاده..... ۱۱۲
- ۲۷- شهید مولانا فیض محمد حسین بر..... ۱۱۸
- ۲۸- دکتور عبدالغفور حسین بر..... ۱۲۱
- ۲۹- مولانا عبدالناصر جمشید زهی..... ۱۲۲
- ۳۰- مولانا عبدالله روانبد..... ۱۲۳
- ۳۱- استاد شهید فاروق فرساد..... ۱۲۵
- ۳۲- استاد شهید ناصر سبحانی..... ۱۳۱
- ۳۳- دکتور احمد سیاد..... ۱۳۴
- ۳۴- استاد ملا محمد ربیعی..... ۱۴۰
- ۳۵- محمد رئوف توکلی..... ۱۴۴
- ۳۶- قاضی محمد خضری نرزیویی اشنوی..... ۱۴۵
- ۳۷- شیخ ابراهیم انصاری..... ۱۴۹
- ۳۸- استاد ملا عبدالمجید نادری تبار..... ۱۵۳
- ۳۹- مولانا محمد عیسی سیدی پور..... ۱۵۷
- ۴۰- علامه محمد شهادت سراوانی..... ۱۵۸
- ۴۱- منابع مورد استفاده در این کتاب..... ۱۶۱
- ۴۲- معرفی مصطفی عمرزی..... ۱۶۷

اتحاد شیعه و سنی، قصه ی مفت است!

روایت تاریخی فرقه های مذهبی، به خصوص وقتی اسلامی می شوند، باوجود صراحت بیان کلام الله مجید در توحید، اتفاق، امت محوری، حلال و حرام، اما در سطح ستیز، به تنوعی می رسد تا مجموعه ی مذاهب اسلامی از چند ده بگذرد و با شرایط نو، تفاسیر، توضیحات و تبیینات جدیدی را در بر بگیرند که یکی در برابر دیگری، به جبهه ای می مانند که در محدوده های کنونی سیاسی، رنگ آن ها را با رنگ کشور ها و اقوام، عجین می کند.

پیدایی و تنوع مذاهب با مجموعه ای از کتب، رسایل و نشرات، قرائت هایی دارد که اگر شیعه در برابر سنی، در جایی که دست بلند دارد (نظام حاکم) قرار بگیرد، وضع محدودیت به منظور وارد کردن زیان، نمونه های زیادی می یابد که کوشیده ام در این کتاب به گوشه هایی اشاره کنم که چه گونه مساله ی حل ناشدنی اختلافات مذاهب، سازش ها و ائتلافات ظاهری، اجازه نمی دهند با باز کردن بحث منطقی، از شعبات کاسته شود و اگر به بن بست می رسند، با ترسیم حدود مردمانی که دگر اندیش اند، حداقل با تسامح و تساهل دینی، با رعایت حقوق اتباع، حقوق بشری را ملاحظه کنند.

زمانی که مجموعه ی مخالف اقلیت اند، با تعیین مرزبندی های مشخص، اجازه ندهیم با فرا گذاشتن پا از گلیم، به ویژه در هرج و مرج اجتماعی، ستون پنجمی هایی به میان آیند که با ۱۷ سال سرمایه گذاری های اخیر ایران در افغانستان، مُعضل ما در کنار گروهک های معترض به تمامیت ارضی، به تنوع مذهبی بیافتد و از رهگذر علایق یک اقلیت مذهبی، فرصت های بیشتری رونما شوند که باب طبع بیگانه اند.

وجود فرقه ها و پراکنده گی های ناشی از آن ها، وقتی تاریخ می خوانیم، بدون شک در منافع، گرایش های قومی، تفاسیر، حتی نیرنگ ها و فریب هایی رقم می خورد که مثلاً در باب پیدایی تشیع، یهودی ای به نام عبدالله سبا را مهم می دانند.

با تشتت عظیم در میان مسلمانان که مُعضل فرقه های مذهبی، وخامت آن را نشان می دهد، چنان چه آوردم، وقایه ی آسیب های ناشی از جدل مذهبی در روزگاری که بر اساس واقعیت های ظرفیت بشری اکثریت و اقلیت رسمیت دارد، در حالی

که تسامح و تساهل جوامع اهل سنت در جاهایی که اکثریت اند، بهترین فرصت های حیات و استمرار فرقه های تشیع اند، اما برعکس آن، این اقلیت ستیزه گر در جایی که حاکمیت دارد، وضع محدودیت بر دیگران را اصل می داند.

مجامع شیعه در ایران و عراق، با صدور تفاسیر خاص مذهبی، چهره هایی دارند که اگر بر اساس آن ها، در سوریه، عراق پس از شهید صدام حسین و ایران، روزگار میلیون ها مسلمان اهل سنت، بدتر از مردم فلسطین است، واقعیت های تشتت فرقه یی در جهان اسلام در مسیر صد ها سال نشان می دهد توجه به اقتدار، چه گونه به جریان های انحرافی کمک می کند که با وجود دستاتیر واضح و صریح قرآنی، جدل و ستیز مذهبی، به ویژه میان اکثریت اهل سنت (بیش از یک میلیارد) و اقلیت تشیع (کم تر از صد میلیون)، منابع و دارایی های مسلمانان را فنا کنند.

از لحاظ تاریخی، پیدایش تشیع، ستون پنجمی عنوان می شود که به ویژه با ظهور صفویان در قرن ۱۵ میلادی، جراحات عمیقی بر تمام سطوح سیاسی مسلمانان در اقتدار عثمانی در غرب و تضعیف مسلمین در شرق، افغانستان، آسیای میانه و هند شمرده شده است.

درگیری ها و استعمار اروپایی مانع می شوند اتحاد اسلامی نتواند به موقع جلو صفویزم متوحش را بگیرد، بنابراین تمرکز قدرت تشیع با اختیار منابع و رسمیات جغرافیای سیاسی، تشیع را در چند محور به ویژه در ایران و عراق، یکی در اداره ی دولت و دیگری با مراکز بزرگی چون کربلا، در حال رشد و استحکام مادی و معنوی، تضمین می کنند.

رویداد های اخیر جهان اسلام به خوبی نشان دادند کنار رفتن پرده های ظاهر، شدت خصومت و دشمنی جوانب فرقه گرا در امر ستیز، به اندازه ای ست که چهره های روحانیت شیعی با سرمایه گذاری ها و گسیل افراد، چه گونه و با اصرار، حمام خون سوریه را گرم نگه داشته اند تا اقلیت علوی، حقیقت اکثریت اهل سنت را نپذیرند.

توحش داعش با عکس العمل سنیان ناراض عراق که پس از سقوط حکومت شهید صدام حسین، سربازان تشیع - مجوس را با تمام هتک حرمت در برابر هستی خویش دیدند، پی آمد های ناگوار توسعه ی تشیع نیز می باشند.

ولایت فقیه در تراکم مرکزیت های مذهبی - اقلیتی در کشور هایی چون افغانستان و پاکستان، به ویژه در کشور ما، با تاسیس و اعمار مراکز صنعت شیعه سازی در میان ۹۰ درصد اهل سنت، به نمایی می رسد که بزرگ ترین مرکز دینی ما،

حوزه ی علمیه ی خاتم النبیین می شود و در مراسم و اعیاد اسلامی، گروهک های وابسته به منافع شیعه، در جاده ها و شهر های ما «قوله» می کشند تا از حیث این آلوده گی صوتی، جامعه ی دچار فشار و بحران، در جدل نوع دیگر مذهبی، برای دشمنان این جغرافیه فرصت بسازد.

واقعیت این که فرقه های مذهبی، به جز از ترویج فرهنگ دیموکراتیک بحث، هرگز نمی توانند جوش بخورند، به ویژه با عدم تحمل اقلیت های غیر سنی، حقیقت برداشت هایی را نمایان می کند که بلی، اصول اعتقادی شیعه با مجموعه ی متکی بر زیارت، وسیله، امام و گره بستن هر شی و هر چیزی به الله، در برداشت های دینی اهل سنت، به وضاحت «شرک» پنداشته می شود.

اگر در افغانستان ما، با چتر فرهنگ افغانی و تسامح و تساهل اهل سنت، مشکلی نداریم، زیر شدت صادرات تشیع از بیرون، ناگزیر باید خطوطی ترسیم کرد که با رعایت آن ها، تبارز شیعه در افغانستان، عملاً به ادعای سیاسی فارس و ایرانی، مبدل نشود.

در زمان ولایت سید حسین انوری، بخشی از جامعه ی شیعه ی افغانستان را از مناطق مرکزی به هرات ناقل می کنند. در گزارش مفصلی که در کنار اخبار دیگر انعکاس یافت، رادیوی آزادی روشنگری کرد طی بیش از یک دهه، برای ناقلین جدید تشیع در هرات، به ده ها تکیه، مسجد و مراکز مذهبی ساخته اند که پشتوانه ی آن ها، جمهوری اسلامی ایران است. هرچند تغییر محیط زیست به گونه ی طبیعی، هیچ مشکلی ندارد، اما با حمایت ایران، هشدار دهنده می شود.

سیاست های ایران با استفاده از ابزار فارسیزم در جامعه ی پُر تنوع قومی - مذهبی افغانستان، در زمان بُن بست، وقتی از جذب تباری ناتوان شد، از شاخصه ی اعتقادی - مذهبی خاص، استفاده می کند.

در کنار زبان دری یا به اصطلاح فارسی و اقلیت های ظاهراً جدا شده از بند ناف تاجک و فارس، تشیع، جای پای دیگری ست که افغانستان را در شعاع ارضی از شمال شرق به سوی مرکز و مسیر شمال غرب، در حوزه ی نفوذ ایرانی، از سال هاست در محاسبات بیگانه قرار می دهد. این که قدرت اعتقادی اکثریت اهل سنت، وجود ترکتباران و جامعه ی بیست میلیونی پشتون ها (در حدود هفتاد درصد مردم افغانستان)، چه گونه در برابر فارسیزم و ابزار اعتقادی آن عمل می کنند، صورت های طبیعی عدم جذب ایرانیزم در افغانستان اند، اما در شرایط بحرانی، در وجود فقر اقتصادی و با فشار های منتهی از تشیت و آلوده گی های فکری، اگر از

بیان و تعمیم حقایق کوتاه آمدم، بدون شک درز های ناشی از هرزه گی های سیاسی، بیش از همه به تهدید مخوف و سیاهی مبدل می شوند که در دنیای کنونی، سرنوشت واحد های سیاسی را تعیین خواهند کرد.

این که جامعه ی اهل سنت، در پذیرش واقعیت اقلیت های مذهبی، به ویژه شیعه، بسیار محترم و با وقار است، از تحمل ما در مواجهه با حقایق حکایت می کند که هرچند صورت کریه پشتوانه ی بیگانه در عقب جامعه ی اهل تشیع افغانستان را می بینیم، اما این شهادت، به خشمی منجر نمی شود که از واقعیت اقلیت های اهل سنت ایران، عراق و سوریه، صورت زنده ی ستم ها، اجحاف، ظلم ها و وحشی گری هایی اخباری می شوند که جهان اسلام با عظمت بیش از یک میلیارد اهل سنت، در برابر گروهک هایی قرار گرفته است که با اتحاد و همدستی، عراق را به فاجعه ی داعش کشاندند؛ سوریه را خونین کردند و ماجرای وحشتناک سنی ستیزی در ایران، هشدار می دهد در باور های فرهنگ تسامح و تساهل، آن قدر بی هوش نباشیم که همین اکنون از رهگذر صدور شیعه ی ایران در افغانستان، دسته های مذهبی ضد افغانی، با قبا ها و دستار های ایرانی، از «این جا، ایران شرقی است» یاد می کنند و در انجمن افغان ستیزان، گویا منازعه با افغانستان، اصل مذهبی (تشیع) نیز دارد.

کتاب حاضر، مجموعه ای از گردآوری هایی ست که با تاسف در بیش از یک دهه ای که گذشت، هرچند در حجم پایین، اما تا کنون که تقدیم می شود، شانس نیافت با ارائه ی واقعیت هایش، جامعه ی اکثریت اهل سنت افغانستان را هشدار دهد:

اگر هرگز خواهان معامله ی به مثل نیستیم و فرهنگ ستیز ایرانی و پاکستانی در جدل فرقه یی را مذموم و منفور می دانیم، حداقل با دقت در ماهیت سیاست ها، اجازه ندهیم مثلاً آن چه به نام تمدید تشیع در افغانستان می کنند، ممدی بر مقوله ی افغان ستیزی شود.

علمای ما با جسارت و جرات، همواره اتحاد مذهبی را تایید کرده اند، اما سرزدن به متن، مراجع و نشرات مخالف، نشان می دهد اگر حدود فرقه های مذهبی را با صبغه ی قانونی تعریف نکنیم، مُعضل ما در هرج و مرج بحران کنونی، شاخصه ای می یابد که باری جنگ های داخلی افغانستان نشان دادند، جای پای چه کسانی باز می شود.

در حالی که سنگینی سرمایه گذاری های ایران در ابعاد فرهنگی و مذهبی بر شانه های ما، بار دیگری از زیاده روی است، دریافت واقعیت های داخلی آنان نشان می دهد، آن چه در جو فرهنگ پذیرش و احترام افغانی به دست می آورند، همانی نیست که وقتی بر حیات خوار، حقیر و ستم یافته گان اهل سنت در ایران بنگریم، با هراس متوجه می شویم درب کشور ما برای توريد کالای بیگانه، جلو آزی قرار دارد که در خوانش تاریخی، دهان باز برای بلع خاک، منافع و سرمایه های دیگران است.

برای این که ادعای ما بی سند نماند، در این سند (کتاب) هرچند کم، اما به مواردی اشاره می کنم تا کسانی که حساسیت بیشتر دارند با پی گیری مساله، شعار های سیاسی «اتحاد شیعه و سنی» را جدی نگیرند.

فرقه ها با مرزبندی های عقیده تی، اگر در جو آن چه در فرهنگ پذیرش و احترام افغانی، تاکنون ما را از شر ستیز سنی و شیعه نجات داده است در تضمین بحث های مدنی به احترام نرسند، بر اثر رشد بی موازنه ی ناشی از توريد و حمایت بیگانه، به معضلاتی می مانند که اگر داعشیان و ستیزه جویان پاکستانی و ... را ترغیب می کنند شیعیان افغانستان را شکار کنند، نگرش آنان از حیات غم انگیز اهل سنت در ایران، عراق و سوریه نیز می باشد.

تعدی آشکار ایران برای صدور تشیع، انقلاب و التهاب اجتماعی ما را بیشتر نکرده است. بنابراین در در مانده گی ناشی از شعار و تظاهر، از حقیقتی نگذریم که اگر «اتحاد شیعه و سنی، قصه ی مفت است!»، تعمیم و حفظ فرهنگ احترام در توازن آن چه توجه به واقعیت های مذهبی ما خوانده می شود، حداقل با وقایه از شر همسایه، از اعمالی جلو گیری کنیم که در تاریخ احترام و تحمل شیعه و سنی در افغانستان، حد هر بخش را مشخص کرده بودند.

رشد غیر متوازن، در حالی که اهل سنت افغانستان به بهانه ی وهابیت خیالی یا بزرگ شده ی گویا سعودی، نباید از فرصت پوهنتون اسلامی ساخت عربستان استفاده کند، در توسعه ی حوزه های به اصطلاح علمیه ی ساخت ایران در افغانستان، در نمونه هایی که در این کتاب آورده ام، نشان می دهد آن چه در کنار آن به نام اتحاد نشسته ایم، سرابی بیش نیست که به ویژه در ویرانی های جنگ زده ای این کشور، به چشم می آید.

حجم کوچک این کتاب، باعث نخواهد شد در یک قرائت مرور وار، پشت صحنه‌هایی را ببینیم که چه گونه از گریبان بیست میلیون سنی ایران گرفته‌اند، اما در ظاهر اتحاد، دست دوستی، مار آستینی است که در فرصت‌هایش، ما را می‌گذرد. خدا کند محتوای این کتاب کوچک که بر اثر چند سال سرگردانی‌ها، تاکنون از نشر بازمانده بود، کسانی را بیدار کند که فکر کرده‌اند وقتی جلسه می‌کنند، تعریف‌شان، تغییر برداشت در موضع جریان‌هایی می‌شود که قرن‌ها پس از ایجاد، مثلاً مراجعه به قم، نشان می‌دهد اهل سنت را پایین‌تر از غیرمسلمانان می‌دانند.

در تهران، نماز جماعت اهل سنت، ممنوع است، اما از اثر پول‌های ایرانی، دیوارهای مکاتب و پوهن‌خ‌های شرعیات ما خورد می‌شوند که می‌بینیم محوطه‌های ولایت فقیه، نه فقط آخوند صفوی تحویل می‌دهند، بل دستار بر سران در واقع خاک بر سر حوزه‌های علمیه، افغانستان را «ایران شرقی می‌دانند!» با نشر این کتاب، کسی را به ستیز دعوت نمی‌کنیم، اما هشدار می‌دهم: مخالفان، حد خود را بشناسند!

مصطفی «عمرزی»

۱۳۹۷/۶/۳۰ شمسی

کابل

فصل اول: تراژیدی اهل سنت در ایران

حقیقت

رضا «حسین بر»

جوانی که حاضر است برای حق خود به خود بمب ببندد، آشکار است که دیگر تحمل خواری را ندارد، اما چقدر دیگر طول میکشد تا هزاران جوان حاضر بشوند که بطور دسته جمعی، با کمربندهای انتحاری وارد صحنه بشوند؟

با وجود این که ترک ها خودشان همیشه شریک قدرت بوده اند، اکنون آرمان استقلال آذربایجان در میان عدهء زیادی از ترک ها شدیداً جان گرفته است. یک استقلال طلب ترک به من گفت: «ما برای استقلال آذربایجان، روی سیاست های شونیستی فارس ها، خیلی حساب میکنیم.»

جواب در چند کلمه: ذهنیت تشیع و سیاست ها و رفتار های ناشی از آن، همان طور که شیعهگری باعث شد حدود سه و نیم میلیون کیلو متر مربع از خاک ایران در زمان صفویه و قاجاریه جدا شود؛ اما توضیحات بیشتر میدهم.

یک مقایسه بسیار کوتاه در بین ذهنیت و فرهنگ تشیع و تسنن به خوبی روشن میسازد که ذهنیت تشیع ایرانی، کاملاً بر ضد اهل سنت شکل گرفته است؛ به صورتی که تبعیض را بطور صد در صد در حق اهل تسنن به کار میبندد؛ بدون این که هیچ گونه احساس گناه و یا شرم بکند. این ذهنیت در میان فعالان سیاسی و روشنفکران نیز به شدت پرورش یافته است. برای مثال، بندرت یک روشنفکر ایرانی پیدا میشود که از تبعیض های آشکار و ستم های بی رحمانهء نظام نسبت به سنی ها، اقلیت های مذهبی و ملیت ها انتقاد بکند. در عوض، هر گاه سنی ها و یا ملیت ها نسبت به تبعیض و یا ستمی که بر آنها میرود، اعتراض کنند، صدای روشنفکران قلابی در می آید که ایران تجزیه شد؛ و بجای همدردی با مظلومان، آنها را خائن و مزدور مینامند؛ بدون این که به یاد بیاورند که تمام مقامات خود شان را خارجی آورده و برده اند.

ضدیت، دشمنی و تبعیض شیعیان بر علیه سنی ها تا حذف کامل فیزیکی و سیاسی پیش رفته است. کی باور میکنند که در تمام دوران معاصر، از صفوی تا کنون، بجز نادر شاه، یک پادشاه سنی در ایران شیعه وجود نداشته است. از زمان انقلاب مشروطه تا کنون، یک وزیر، نخست وزیر، رئیس جمهور، تیمسار و یا سفیر از میان سنی ها برگزیده نشده است،

و اما بیش از ۴۰ سال است که یک خانواده شیعه علوی با کشتار هزاران سنی در سوریه حکومت میکند.

حال یک نگاه گذرا می اندازیم به ذهنیت و رفتار سنی ها نسبت به شیعه ها در دو کشور همسایه پاکستان و افغانستان تا ماهیت فاشیستی تشیع و صعه صدر تسنن آشکار شود. در پاکستان، شیعه ها حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد جمعیت هستند. هم اکنون رییس جمهور و رییس ستاد ارتش، شیعه هستند. شش ماه پیش نخست وزیر هم شیعه بود. چندین نفر از وزیران هم شیعه هستند. ده ها سفیر شیعه در ممالک مختلف منصوب شده اند. رییس سازمان امنیت هم تا چندی پیش شیعه بود. این انتخابات و انتصابات، بدون توجه به دین و مذهب انجام شده است. فرهنگ تسنن، بطور طبیعی شیعه ها را بخشی از جامعه میدانند و هیچ تبعیضی بر علیه آنان را در ذهن خود نمی گنجانند.

در افغانستان که شیعه ها حدود ۱۲ درصد جمعیت هستند، معاون رییس جمهور شیعه است. استاندار بامیان که اکثر جمعیت اش شیعه هستند، شیعه میباشد. چندین وزیر شیعه در کابینه حضور دارند. تعداد زیادی شیعه به عنوان مدیر کل و رییس در وزارتخانه های متفاوت کار میکنند. کسی بطور روزانه به مقدسات شان توهین نمی کند. آنها را به علت شیعه بودن دستگیر، شکنجه و اعدام نمی کنند. جوانان و زنان شان را در مسجد، کوچه و خیابان مورد تجاوز قرار نمی دهند. جلو کار و کاسبی شان را نمی گیرند. در پاکستان، بزرگترین سرمایه داران، شیعه هستند؛ احترام زیاد دارند. تمام درها بروی شان باز است. اکثر مدیران در بوروکراسی، شیعه هستند. بوتو، شیعه بود. زرداری، شیعه هست.

حال همین شرایط را با ایران شیعه مقایسه بکنید که عموماً رفتار شیعه ها با بلوچ ها، کردها و بقیه سنی ها چگونه است؟

۱. جمعیت سنی ها در ایران به حدود ۳۰ درصد جمعیت ایران میرسد. بیش از یک میلیون سنی در تهران زندگی میکنند. جمعیت زیادی از سنی ها در شهرهای کرمان، شیراز، اصفهان و مشهد زندگی میکنند که حق ساختن حتی یک مسجد هم ندارند. در حالی که در اسلام آباد، کراچی و کابل، ده ها مسجد شیعه وجود دارند.

۲. شیعیان، هر سال مراسم عاشورا را در تمام شهرهای پاکستان و افغانستان با شکوه و جلال فراوان در مقابل چشمان سنی ها برگزار میکنند؛ در حالی که، سنی ها در ایران حتی نمی توانند نماز عید فطر را در یک پارک بطور دسته جمعی بخوانند.

۳. رادیو و تلویزیون های پاکستان، تقریباً تماماً تحت سیطره شیعه هایند، اما یک مدیر سنی در کل تشکیلات رادیو و تلویزیون ایران وجود ندارد. در افغانستان هم شیعه ها

تلویزیون های خود را دارند، ولی سنی ها حق داشتن تلویزیون خصوصی در ایران را ندارند.

۴. تعصب در میان ایرانیان خارج از کشور از مقامات رژیم هم بدتر است. تلویزیون های بی بی سی و صدای امریکا هم کلاً در اختیار شیعه های متعصب است؛ به طوری که آنها به ندرت از سنی ها دعوت میکنند که در تفسیر شرایط ایران مشارکت کنند؛ به ندرت خبری از مناطق سنی نشین پخش میکنند و اگر چیزی پخش کنند، طوری نشان میدهند که به ضرر سنی ها باشد.

چندی پیش، بخش فارسی رادیو فارسی، خبری در بارهء یک درگیری در بلوچستان پخش کرد. رژیم در یک بیانیه اعلام کرد که اشرار، موجب این درگیری شده اند که سردبیر بخش فارسی، کلمهء قاچاقچی را هم بدان اضافه کرده بود.

۵. شیعه ها در انتشار عقاید خود در پاکستان و افغانستان، آزاد اند، ولی در ایران، سنی ها نه حق انتشار کتاب دارند و نه حق انتشار مجله و روزنامه.

۶. در پاکستان و افغانستان، همه امکانات و تسهیلات برای شیعیان فراهم ند؛ در حالی که در ایران، رژیم با تمام قدرت، جلو کاسبی سنی ها را می گیرد. اگر هم چند نفر از جان گذشته، از نهایت گرسنگی، بدنبال فروش کمی بنزین بروند، مورد اصابت گلوله قرار میگیرند.

۷. میزان بی کاری در پاکستان و افغانستان در میان سنی و شیعه برابر است، در حالی که در ایران، نرخ بی کاری سنی ها چندین برابر شیعه هاست.

با همین مقایسه ساده، ماهیت ظالمانهء روحیهء تشیع و شیعیان و تبعیض هایی که در مورد سنی ها به کار برده اند، روشن می شود؛ اما معمای تعجب برانگیز در این میان صبر و حوصلهء سنی ها، کردها، بلوچ ها و ترکمن هاست. آن ها تا کی تن به این شرایط خوار کننده خواهند داد؟ دنیای امروز، دنیای عزت، غرور، شرافت، حق و آگاهی نسبت به حق و کوشش برای رسیدن به حق است.

فتوای تکان دهنده شیخ در مورد صدها میلیون مسلمان سنی مذهب عبدالستار «دوشو کی»

اخيراً حجت السلام شيخ مهدی دانشمند از بیت رهبری و نظریه پردازان موعظه خوان جمهوری اسلامی که شبکه ماهواره یی «تلویزیون سلام»، سخنرانی های او را پخش می - کند، در یکی از خطبه های خود، از بالای منبر «اسلام ناب محمدی»، نه تنها عمر، خلیفه دوم مسلمانان جهان را به باد بدترین و زشت ترین ناسزاها، قرار می دهد، بل که با سند فقهی و حدیث پیامبر و علی مدعی می شود که از نظر «شرع»، همه مسلمانان سنی مذهب، حرامزاده هستند و بر طبق فقه اسلام و فقه نبوی، زنان سنی ها بر آنان حرام است. ۱. بنده، وارد جزئیات افاضات این شیخ درازآستین نمی شوم. از خواننده محترم، استدعا می کنم که فلم کوتاه مربوطه را در یوتیوب، حتماً مشاهده کنند.

البته این اولین باری نیست که این شیخ دانشمند، این گونه سخاوت مندانه در مورد سنی ها اظهار محبت می کند. مدتی پیش، نوشتاری از این حقیر به همراه لینک ویدئوی مربوطه در مورد توهین شیخ به مردم بلوچ و اهل سنت، در سایت های مختلف منتشر شد. انگیزه من از نوشتن و بر ملاء کردن این شیخ عزیز و دردانه بیت رهبری، در آستانه سی امین سالگرد به قدرت رسیدن آخوندها، جلب توجه هموطنان به حقایق بسیار تلخ و ناگواری ست که در ایران به زور سر نیزه می گذرد. بیان این حقایق، به قول شاملو، زبان انسان را می سوزاند و نگفتن آن، مغز استخوان را.

در سال گذشته میلادی، رژیم جمهوری اسلامی، دو مولوی (رهبران مذهبی) سنی مذهب به نام های مولوی عبدالقدوس ملازی و مولوی محمد یوسف سهرابی را به جرم «قصد ایجاد تفرقه بین سنی و شیعه»، اعدام نمود.

در طی سال های اخیر، تعداد زیادی از رهبران سنی مذهب بلوچ، کرد، ترکمن صحرا، هرمزگان، خراسان، طالش، آذربایجان و دیگر مناطق ایران، به همراه صدها طلبه سنی و فعال مدنی اهل سنت، به اتهام تفرقه پراکنی بین سنی و شیعه دستگیر، زندانی، شکنجه و حتی اعدام شده اند.

مولانا احمد نارویی؛ رهبر مذهبی شماره دوی سیستان و بلوچستان، فقط به جرم گفتن کلماتی بدین مضمون که توهین به مقدسات اهل سنت، کمکی به وحدت بین شیعه و سنی

۱- ویدئوی این هتک حرمت در یوتیوب نیز است. کافی ست به نام اهل سنت در ایران، تحقیق کنید!

در کشور ایران اسلامی نمی کند، دستگیر و روانه زندان نامعلومی جهت شکنجه و بازجویی می شود.

سرکوب و اعدام های بی رحمانه اهل سنت در حالی صورت می گیرد که امثال حجت السلام شیخ مهدی دانشمند ها، نه تنها مجاز هستند که از جایگاه منبر و مسجد به اهل تسنن توهین کنند، بل که با صرف پول هنگفت بیت المال، این نظریات خود را از طریق شبکه های جهانی، نظیر «تلویزیون ماهواره یی سلام»، روزانه تکثیر و منتشر می کنند.

ترور و سرکوب اهل سنت از یک طرف و تبلیغات «گوبلز» گونهء جمهوری اسلامی در مورد «وحدت شیعه و سنی» از طرف دیگر، همچنان بی وقفه ادامه دارد.

علیرغم متانت، مواضع نرم و مسالمت آمیز رهبران مذهبی اهل تسنن و همسویی آنها با رژیم جمهوری اسلامی، متعصبین ولایت فقیه به چیزی کمتر از تسلیم کامل اهل تسنن در مقابل «اسلام ناب ولایت مطلقه فقیه»، راضی نخواهند شد.

هفتهء پیش، مولانا عبدالطیف حیدری از علمای اهل سنت تایید خراسان، به قتل رسید. در همان هفته، سازمان تبلیغات رژیم اعلام نمود که ۲۴ هزار مبلغ به مساجد مناطق محروم سیستان و بلوچستان، اعزام شده اند.

هدف این مبلغین بی شمار، تغذیهء فکری و اعتقادی مردم سنی مذهب بلوچ، اعلام شده است. این در حالی است که رژیم جمهوری اسلامی برای تغذیه (غذایی) سنی های نوار غزه، میلیون ها دلار از بیت المال ایرانیان هزینه می کند، اما بلوچ های گرسنه، فقط تغذیهء فکری و اعتقادی می شوند.

حقیقتاً جای آن است که خون موج زند در دل لعل، مخصوصاً در مملکتی که این گونه بطور علنی و بی پروا، سنگ ها را بسته و سگ ها را رها کرده اند.

وضعیت هولناک مسلمانان اهل سنت ایران بلوچ خان

بسم الله الرحمن الرحيم

وضعیت هولناک مسلمانان اهل سنت و کسانی که به نوعی به آنها هم ظلم شده است. این مطلب جهت دفاع از حقوق پایمال شده ی اهل سنت و بیان گوشه هایی از ستم های روا داشته شده بر این توده ی مظلوم و بی دفاع نوشته شده است که در ذیل می آید. حساب برادران اهل تشیع را از حکومت جدا می دانیم و آنها را به تفکر و اندیشیدن در این باره، دعوت می کنیم.

۱. اهل سنت ایران که ثلث جامعه ی ملی را تشکیل می دهند- از قومیت های مختلفی تشکیل شده اند که شامل:

کرد، بلوچ، طوالش، ترکمن و اعراب حاشیه ی خلیج فارس که اهل سنت مناطق مرزی در بلوچستان و استان خراسان از سرخس تا بیرجند و شیراز، یعنی اطراف مرزهای ایران را تشکیل می دهند. این علاوه بر اقلیت های سنی مذهب است که در سایر شهرهای بزرگ ایران، وجود دارند، لیکن با وجود مساحت وسیع مناطق سنی نشین و یا این که از نظر جمعیت، دومین جمعیت ایران بعد از شیعیان هستند.

اهل سنت، نه تنها حق شراکت در سرنوشت خود - در این نظام فرقه گرا- را نداشته، حتی یک وزیر یا سفیر و یا مقام عالی رتبه ندارند. در تهران که مسیحیان، یهودیان، هندوها و سیکه ها ده ها کلیسا و بت خانه و عبادتگاه و گوردواره دارند، اهل سنت از یک مسجد کوچک برای نمازهای پنجگانه و جمعه هم محروم و ممنوع اند و حتی نمی توانند در پارک ها، نماز بخوانند.

با توجه به این که جمعیت اهل سنت در تهران، جمعیت قابل ملاحظه ای است، اما در شهرهای دیگر هم وضعیت بدتر از آن است. مثلاً تخریب مسجد جامع شیخ فیض در مشهد به دستور سردمداران حاکم بر این ملت مظلوم در سال ۱۹۹۴ میلادی، نمونه ای از ظلم آشکار است. این علاوه بر ستم هایی است که از طرف این رژیم دیکتاتور و خونریز بر اهل سنت و ملت ایران، بعد از انقلاب مردم، گذشته است.

خراب کردن مساجد و مدارس دینی در مناطق سنی نشین و به شهادت رساندن و ترور کردن علماء و رهبران دینی و روشنفکران اهل سنت در داخل و حتی خارج از کشور، یکی از سیاست های ثابت نظام دیکتاتوری خمینی و خامنه یی و رفسنجانی است.

از پنج قرن اخیری که ایران، گرفتار این گمراهی ها و غلوها و بدعت ها و افراط ها گشته و شاه اسماعیل صفوی معلون که با شمشیر صفوی و مکر و همکاری و توطئه صلیبیان، ایران را به زور دچار این گمراهی ها کرد، این کشور در میدان های مختلف سیاسی فرهنگی و تاریخی، ضربه خورده است.

در ده قرن اولیه اسلام که ایران به اسلام روی آورد و اجمالاً از روش و مذهب و مذهب اهل سنت از کتاب خدا و سنت رسول پیروی می کرد، در دنیای اسلام از نظر فکری و علمی و سیاسی، رتبه نخست را داشت که بزرگترین و مهمترین کتب اسلام از جمله کتب سته حدیث و صدها و هزاران عالم و مورخ و مفسر و محدث و سیاسی و متفکر و ادیب از ایران- به برکت اسلام برخاست، لیکن بعد از تشیع اجباری توسط صفوی ها در قرن دهم هجری، دیگر کشور افرادی مانند مولانا و حافظ و سعدی و فردوسی را به خود ندید و جز مشتی روضه خوان مکار و ساحر و بلعم باعور صفت که به نام مرجع و آخوند، مال مردم را به نام دین خورده و خون شان را به نام مذهب مکیده و ناموس شان را به نام متعه از بین برده و توحید شان را به نام شرک مبدل ساخته و برمال و جان و مقدرات ملت غلبه کرده و مهار همه چیز را بدست خود گرفته اند.

۲. بعد از انقلاب تا اکنون، یک نفر از اهل سنت در حکومت و حتی پُست های مهمی در سطح شهر، مثل استانداری و فرمانداری وجود نداشته است؛ جز در زمان ریاست جمهوری خاتمی که یکی در کردستان مقرر می شود. اگر چه باید اذعان داشت که بعد از آمدن خاتمی و جبهه دوم خرداد (جوزا)، اندکی از فشارها کاسته شده و تحولات بسیار اندک در مناطق سنی نشین، و لو جزئی صورت می گیرند، ولی در هنگام ریاست احمدی نژاد، ظلم ها به اوج خود می رسند.

۳. تهران، تنها پایتخت دنیاست که اهل سنت هم در آن و هم در همه شهرهای بزرگی که شیعیان در اکثریت هستند، از بنای حتی یک مسجد ممنوع می باشند. در صورتی که ده ها کلیسا و معابد برای مسیحیان و یهود و هندوها و سکه ها و زردتشتیان وجود دارند. این علاوه بر مشکل دیگری می باشد که حتی در مناطق خود ما، نیاز به بنای مسجد، در بعضی موارد از جرم هایی ست که تراشیدن ریش و زندان و را ... در پی خواهد داشت. این که قصه ریش در اندیشه تنگ نظران و خشونت طلبان، به چه معناست، سر دراز دارد. بدون شک این موضوع برای همه ی مسلمانان جهان، سوال برانگیز است که چرا در پایتخت جمهوری اسلامی، بنای مسجد اهل سنت، ممنوع می باشد. تاکنون، چندین مسجد و مدرسه ی دینی اهل سنت با خاک یکسان گشته اند. به عنوان مثال، تعدادی را یاد می کنیم تا تو خود مفصل بخوانی از این مختصر!!!

مسجد اهل سنت در مشهد که مشهور به مسجد شیخ فیض بود و در کوچه ای واقع بود که پدر خامنه یی در آنجا سکونت داشت. این مسجد در سال ۱۹۹۳ میلادی=۱۳۷۱ شمسی با خاک یکسان شد. همچنین از بنای مسجد چهارم آبان در مشهد، ممانعت به عمل آمد. مسجد اهل سنت در اهواز و مسجد و مدرسه دینی امام شافعی در کردستان به همین سرنوشت دچار شدند. مسجد قبا در تربت جام، سال ها در تصرف سپاه می ماند. مسجد حسنین شیراز، مصادره و به محل فروش فلم های ویدئویی مبدل شده و امام جمعه آن نیز به سبب تغییر مذهب در عهد شاه- از تشیع به تسنن- توسط سازمان اطلاعات زندانی و اعدام می شود.

مسجد و مدرسه دینی اهل سنت طالش در سال ۱۹۹۲ میلادی مصادره و شیخ قریشی، امام جمعه آنجا زندانی می شود. این ها علاوه بر ده ها مسجد کوچک دیگر اند که در شهرها و دهات بلوچستان و... خراب شده و هنوز هم بعد از ترور ملا محمد ربیعی، مسجد او در کرمانشاه، تعطیل می باشد.

۴. سیاست مستمر دولت در تغییر معادله جمعیت در مناطق سنی نشین مخصوصاً در بلوچستان که از زمان وزارت محتشمی تا کنون ادامه دارد و فقط مثلاً ذکر می کنیم که در اطراف سد پیشین بلوچستان که همه ساکنان آن بلوچ بودند، تمام زمین های اطراف سد که بسیار وسیع می باشند، همگی به غیرومیان داده شده اند تا معادله ی جمعیت در هم خورده و به رغم خود، مانعی از موانع صدور انقلاب را بردارند.

خلاصه ما، قیام نموده ایم تا بر جهان روشن نماییم که بر ملت ایران چه می گذرد و بر شیعیان روشن سازیم که به نام تشیع در چه چاهی انداخته شده اند که هیچ گونه ارتباطی با قرآن و اسلام ندارند و کیلومترها فاصله دارند از آن چه که خدا و رسولش گفته اند. هدف ما، فقط رضای الهی و اصلاح و رفع ستم از ملت مظلوم ایران است و آرزو مندیم شرایطی پیش آیند که در داخل کشور، همه بتوانیم بدون سرنیزه و ترور و توطئه بر سر میز مذاکره بنشینیم و علیه رژیم دیکتاتور که به نام اسلام و تشیع بر ملت مظلوم ظلم می کند، قیام کنیم و مصداق واقعی این آیه شریفه قرار بگیریم:

«فبشر عبادالذین یستمعون القول فیتبعون احسنه.»

ترجمه: بشارت باد بر آن هایی که سخن گوش می دهند و بهترین را بر می گیرند.

هدیهء منافقانهء رهبر جنایتکار ایران به مردم اهل سنت کردستان

به گزارش آژانس خبری تفتان، پس از گذشت ۳۰ سال از انقلاب شوم خمینی در ایران، برای برای اولین بار «خامنه‌یی جنایتکار»، اجازهء پخش اذان اهل سنت از صدا و سیمای مرکز کردستان به طبق فقه اهل سنت داده است که از صدا و سیمای مرکز کردستان، صادر می‌شود.

در حالی که سی سال از استقرار حاکمیت ولایت فقیه در ایران سپری شده است، تاکنون پخش اذان مطابق مذهب تسنن، که مذهب اکثریت مردم کردستان میباشد، در صدا و سیمای کردستان ممنوع بوده و جمعیت چندین میلیونی کردها که پیرو مذهب «تسنن» میباشند، جبراً اذان را مطابق مذهب «ولایت فقیه» شنیداری کرده‌اند، اما الان که انتخابات نزدیک است و خامنه‌یی مکار و دروغگو خواهان شرکت مردم در انتخابات است با اجازهء پخش اذان اهل سنت می‌خواهد جامعهء اهل سنت را بفریبد؛ اما آیا براستی خامنه‌یی از جنایات در حق اهل سنت بی‌خبر است و آیا علمای اهل سنت بدون اجازهء وی اعدام می‌شوند و آیا از تخریب مدارس و مساجد اهل سنت خبر ندارد؟ خیر چنین نیست و خامنه‌یی خود دستور دهندهء جنایت در حق اهل سنت است و به دستور وی مسجد شیخ فیض تخریب و منهدم شد و بدستور وی مدرسهء عظیم آباد با خاک یکسان شد و بدستور وی به اصحاب پیامبر اهانت می‌شود.

واقعاً ساده اندیشی است که اقدام خامنه‌یی در کردستان را در راستای خیر بدانیم و آیا واقعاً مسئلهء اهل سنت فقط پخش اذان از صدا و سیماست یا اهل سنت با مشکلاتی بسیار سنگین تری دست و پنجه نرم می‌کنند؟

این اقدامات فقط مکر و فریب و دروغ و تقیه و نفاق است و با ختم انتخابات باز هم خبری از همان اذان هم نخواهد بود و بهتر است اهل سنت با چنین مکرهائی دل خوش نکنند. البته علمای اهل سنت چون صادق و راستگو و مخلص هستند فکر می‌کنند خامنه‌یی‌ها هم مثل همان‌ها هستند و هر چه می‌گویند بدان عمل می‌کنند، ولی حقیقت چنین نیست و این خامنه‌یی‌ها مکاران و شیادانی هستند که به هیچ اصلی پابند نیستند و صداقت و راستی برایشان ارزشی ندارد و فقط مطلوب شان تداوم قدرت و حکومت است و برای حفظ آن به هر دروغی متوسل می‌شوند و باید مکرهای شان را دانست و طبق مکرهای شان با آنان برخورد نمود.

کفر گوئی های رئیس جمهور نظام ولایت فقیه:
 سال گذشته رئیس جمهور نظام ولایت فقیه در جلسه دولت، کفر و کینه و بغضش را به
 اصحاب پیامبر اظهار کرد و این کفر گوئی ها در نظام ولایت فقیه انجام گرفت و احمدی
 نژاد، رئیس دولت ولایت فقیه گفت: حضرت زهرا(س) الگوی همه پیامبران، ائمه و
 صالحان است.

ایرنا در گزارشش از سخنان کافرانء احمدی نژاد می نویسد: رئیس جمهوری در آغاز
 جلسهء عصر یکشنبه هیات دولت با تسلیت فرا رسیدن سالروز شهادت حضرت زهراى
 اطهر(س) تصریح کرد: حضرت زهرا(س) الگوی همه پیامبران، ائمه و صالحان است.
 رئیس دولت ولایت فقیه با صراحت به فاطمه (رض) مقامی بالاتر از پیامبران داد و او را
 الگوی پیامبران معرفی کرد؛ در حالی که طبق عقیدهء مسلمانان، هیچ انسانی هر چند
 بزرگ باشد به مقام انبیا و پیامبران نخواهد رسید.

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی ریاست جمهوری، دکتر محمود احمدی نژاد با بیان اینکه
 حضرت زهرا (س) تجلی خدا و اسماء الهی است و خدا خود را از طریق حضرت زهرا
 (س) به عالم معرفی می کند، اظهار داشت: سرنوشت آفرینش به دست حضرت زهرا (س)
 است و هر اتفاقی که در عالم می افتد، همه از ناحیهء ایشان است.

رئیس دولت ولایت فقیه به فاطمه (رض) مقام خدائی داد و وی را شریک الله جل جلاله
 قرار داد و همهء اتفاقات عالم را از جانب وی دانست که کفر و شرکی بالاتر از این
 نمی باشد.

رئیس جمهور با تاکید بر اینکه عالم، غمی سنگین تر از غم حضرت زهرا (س) را تحمل
 نکرده است، گفت: اوج شقاوت و پستی از آن کسانی است که به حضرت صدیقهء طاهره
 (س) ظلم روا داشتند، زیرا ایشان خلاصه همه هستی است.

دکتر احمدی نژاد خاطرنشان کرد: کسانی که به ایشان ظلم کرده اند پیامبر، رسالت،
 امامت و حتی خدا را قبول ندارند، یعنی ظلم به حضرت زهرا (س) عین ظلم به خداست.
 در این قسمت رئیس دولت ولایت فقیه و محبوب خامنه یی، صراحتاً به اصحاب پیامبر
 تاخت و آنان را ظالم به پیامبر و رسالت و حتی خدا معرفی کرد.

آری، این سخنان فرد معمولی یا یک روضه خوان نیست، بل که سخنان رئیس جمهور
 محبوب خامنه یی و آن هم در جلسهء دولت می باشد که چنان وقیحانه به اصحاب پیامبر
 (ص) حمله ور شد. با این حال چه مجوزی برای شرکت اهل سنت در انتخابات باقی
 می ماند؟

اعزام ۹۰ مبلغ برای ترویج اهانت به امیر المومنین فاروض اعظم رض به زابل:



تصویر لعن نویسی تشیع علیه حضرت ابوبکر (رض) و حضرت فاروق اعظم (رض)

به گزارش آژانس خبری تفتان، رژیم پلید ولایت فقیه که در سال های اخیر، افسانهء شهادت حضرت فاطمه (رض) توسط خلیفهء دوم، امیر المومنین فاروق اعظم «رض» را به راه انداخته، برای ترویج اهانت به ابرمرد تاریخ اسلام، فاروق اعظم «رض»، ۹۰ مبلغ به زابل اعزام نموده است.

فارس نیوز با گزارشی تحت عنوان «اعزام ۹۰ مبلغ ویژهء شهادت حضرت فاطمه (س) در زابل» چنین می آورد: ادارهء تبلیغات اسلامی زابل با همکاری هیئت مذهبی، مساجد و تکایا، مراسم ویژهء سوگواری شهادت دخت نبی مکرم اسلام (ص) را در دههء اول فاطمیه با حضور واعظان و ذاکران اهل بیت (ع) برگزار می کند.

کارشناس تشکل های دینی ادارهء تبلیغات اسلامی سیستان و بلوچستان گفت: اکثر مساجد و هیئت های مذهبی شهرستان به ویژه در محل استقرار روحانیون در روستاها، مراسم های سوگواری دههء اول فاطمیه را برگزار می کنند. زهرا پودینه خانی افزود: تعداد ۹۰ روحانی اهم از روحانیون بومی منطقه، مستقر، هجرت و اعزامی ویژهء دههء اول فاطمیه در این ایام، جلسات وعظ و سخنرانی برگزار می کنند.

لازم به ذکر است که سال گذشته این روحانیون حکومتی با درج شعارهای ضد اصحاب پیامبر در کوچه و خیابان های زاهدان به گشت زنی پرداختند که روی برخی خودروها (موترها) لعن بر حضرت فاروق اعظم «رض» نوشته شده بود که با واکنش جوانان مومن مواجه شد و تعدادی از خودروها به آتش کشیده شدند.

نظامی که لعن و طعن اصحاب پیامبر را در دارالسنه بلوچستان ترویج می دهد، چگونه اسلامی است و چگونه مردم در انتخابات این نظام پلید شرکت می کنند. این را هم به یاد داشته باشیم که قانونی کردن افسانهء شهادت حضرت فاطمه (رض) در دورهء اصلاحات و توسط مجلس اصلاح طلبان تصویب شد و دولت شیطانی احمدی نژاد ملعون، ادامه دهندهء راه همان ها بود.



نمونه ای از توهین به اهل سنت در ایران

احوال اهل سنت در ایران

زمامداران ایران که سرمایه های عظیم ملی و دستگاه های وسیع تبلیغاتی و ارتباط جمعی را بطور مطلق در اختیار و انحصار خویش دارند، افراد هزارچهره ای هستند که از پشت تریبون، دم از آزادی بیان و عقیده و تساوی حقوق میان شیعه و سنی و تک تک شهروندان میزنند، ولی در عمل مشوق و مروج اختلاف اند و هیچ حقی برای دیگران به جز قشر خاصی از «خودی ها» قائل نیستند.

تجربه بیش از دو دهه از انقلاب نشان داده است که جناح های حاکم بر سرنوشت مردم، همگی یک هدف و یک ایده را دنبال میکنند و آن انحصار قدرت و سرکوب و حشیانه مخالفین استبداد ولایت فقیه است، و در راستای پاک سازی قومی و مذهبی کسانی که خارج از چنبره قدرت به سر می برند، همه گروه های حاکم اشتراک عمل دارند. حاکمان مستبد ایران که ایده «هر که با ما نیست از ما نیست» را سرلوحه عمل خویش قرار داده اند، با فعالیت های ضد بشری و ضد اخلاقی و با ترور و ایجاد وحشت، چه در داخل و چه در خارج از کشور در سدد تحمیل عقاید قرون وسطائی خود بر سایر دگراندیشان اند.

رفتار قیم مآبانه تاجران مذهبی رژیم در امور مذهبی اهل سنت ایران، تاب تحمل و بردباری را از آنان ربوده و کارد را به استخوان رسانده و زندگی را بر کام یک ملت تلخ کرده است. ولایت سالاران ایران که از فضای باز سیاسی و آزادی بیان هراسناک اند، هیچ حقی برای سایرین به ویژه اهل سنت قائل نیستند و در راستای تضعیف آگاهی سیاسی مردم گام برمیدارند و با تحمیل توده ها و استفاده ابزاری و سوءاستفاده از دین همچنان بر مسند قدرت باقی اند.

آنچه که وحشی گری ها و بی عدالتی ها و خودکامگی های عمال حکومت را تقدیس و توجیه می نماید، تعصبات خشک مذهبی و ماهیت و شیوه استبدادی نظام ولایت مطلقه فقیه است؛ چرا که ولایت فقیه یعنی استبداد مطلق، یعنی حل شدن دین و عقیده و آزادی و اراده ملت در خودخواهی های ولی فقیه. واقعیت آن است که نظام استبدادی ایران هیچ حق و حقوقی برای کسانی که خارج از چهارچوب ولایت سالاران قرار دارند، قایل نیست و تبعیض ها و اجحاف ها و تفتیش عقاید و حتی ترورها، نمادینست از اهداف واقعی رژیم. با تفتیش عقاید و تبلیغات مذهبی در گزینش ها و ادارات دولتی، اهل سنت را از حقوق مسلم سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و حتی اقتصادی شان محروم ساخته اند و حتی جناح به اصطلاح اصلاح طلب هم حاضر نشد که یکی از نمایندگان اهل سنت در مجلس ششم

آقای جلالی زاده که پس از عبور از صافی های شورای نگهبان وارد مجلس گردیده بود، عضو هیئت رئیسه مجلس گردد. این در حالی است که اهل سنت یک سوم (۱/۳) جمعیت ایران را تشکیل می دهند.

اهل سنت عموماً در نوارمرزی ایران و در مناطق ذیل زندگی میکنند که این خود بیانگر ستم شاهی های دوران صفویه میباشد:

۱- استان خراسان:

صالح آباد، جنت آباد، تربت جام، تایباد، خاف، گزیک، در میان، نوغاب، طبس مسینا در نوارمرزی افغانستان و منطقه راز و جرگران از توابع قوچان در نوار مرزی ترکمنستان و سرخس و نواحی آن.

۲- ترکمن صحرا:

گنبد کاوس، آزاد شهر، آق قلعه، بندر ترکمن، گمیشان و... واقع در شمال ایران- کناره های دریای خزر.

۳- بلوچستان:

زاهدان، سراوان، گش، خاش، ایرانشهر، چابهار در نوار مرزی پاکستان.

۴- منطقه طالش:

واقع در غرب دریاچه خزر.

۵- استان کردستان:

سندج، مریوان، سقز و بانه در غرب ایران.

۶- آذربایجان غربی:

نقده، پیرانشهر، اشنویه، مهاباد و سردشت در نوار مرزی عراق.

۷- استان هرمزگان:

بندرعباس، بندرلنگه، بستک، جزیره قشم- واقع در سواحل خلیج فارس و دریای عمان. علاوه بر مناطق فوق که اهل سنت در آنها در اکثریت به سر می برند، در شهرهایی مثل تهران، مشهد، شیراز، اصفهان، گرگان، ساری، قائم شهر، ارومیه، سلماس، بیرجند و زابل، اهل سنت از جمعیت چشم گیری برخوردار می باشند که در تهران نیز حدود ۵۰۰ هزار نفر از اهل سنت زندگی می کنند، ولی متأسفانه از داشتن یک مسجد هم برای ادای نماز محروم هستند و نمازهای جمعه و عیدین را در سفارت پاکستان ادا می کنند. از بدو انقلاب تا کنون بدترین ظلم ها و اجحاف ها در حق اهل سنت روا داشته شده است و بسیاری از رهبران اهل سنت ترور و اعدام شده اند که این روند کماکان ادامه دارد.

بنا به ساختار نظام و قانون اساسی وضع شدهء مجلس خبرگان، سنی ها عملاً به عنوان شهروندان درجه دوم شناخته شده اند و از هیچ حق و حقوق سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و... برخوردار نیستند و هیچ وقت یک فرد سنی نمی تواند رئیس جمهور و یا وزیر و یا حتی معاون وزیر باشد، چرا که بنا به اصل دوازدهم قانون اساسی، رئیس جمهور و وزرا باید پیرو مذهب رسمی کشور و معتقد به اصل ولایت فقیه باشند.

(مذهب رسمی در ایران مذهب شیعه اثنی عشریه می باشد و بنیانگذار این استبداد مذهبی، شاه اسماعیل صفوی است که در سال ۹۰۷ هجری قمری این پدیدهء شوم را به خاطر منکوب کردن اهل سنت به ارمغان آورد و در این دوران خامنه یی، با تاسی از نیاکانش با تمام و کمال به اجرا درآورده است.)

بعد از وفات آقای خمینی از آن جایی که ولایت خامنه یی مورد چالش قرار گرفت، به جای برآوردن خواسته های مردم، بر استبداد ولایت فقیه، اعتقاد عملی به ولایت مطلقهء فقیه را افزودند تا عرصه را برحق خواهان تنگ و تنگ تر نمایند و ولی خود کامهء فقیه از خود کامگی بیشتری برخوردار شود.

ساختار نظام استبدادی ولایت فقیه از راس قدرت گرفته تا مقامات دون پایهء نظام برای هیچ یک از اقلیت های قومی و مذهبی حقوق عادلانه در نظر نگرفته و از تساوی حقوق برخوردار نیستند و به جای لیاقت و شایستگی و تخصص میزان وابستگی به نظام و اصل ولایت در نظر گرفته میشود، و حتی اصلاح طلبان هم که در مواردی طبل رسوایی رژیم را نواختند و بت اطلاعات را شکستند، در برابر حقوق پایمال شدهء سنی ها دم برنیاورند و با محافظه کاران هم نوا و هم صدا گشته اند، چرا که مراجع تقلید شیعه از به کارگیری متخصصین سنی در مناصب و مقامات کشوری همچون معاون رئیس جمهور، وزارت، معاونت وزیر، استانداری، سفیر و هیئت رئیسهء مجلس شورا، ابا می ورزند و شدیداً با این کار مخالفت می کنند و آن را مخالف مصالح استبدادی خود می انگارند.

حکومتگران ظالم ایران و ایادی شان توان خویش را به کار می برند تا ساختار جمعیتی را در مناطق سنی نشین به نفع عمال شان تغییر دهند و سعی بر آن دارند تا منابع اقتصادی سنی ها را محدود و محدودتر سازند و اهل سنت را در تنگنای اقتصادی شکننده ای قرار دهند و حتی در واگذاری زمین های شهری مثل شهر های تایباد- تربت جام- خاف- زاهدان- چابهار و... که عموماً از اهل سنت اند و در دوران سیاه انقلاب غصب و مصادره شده است، به جای واگذاری به بومی های سنی به اهل تشیع که عموماً از مشهد، اصفهان، یزد و... به آنجا آورده شده اند، واگذار می شود.

ولایت سالاران با ماهیت تروریستی و سنی ستیزی ای که دارند، به خاطر تضعیف مذهب اهل سنت در مراسم دینی، مذهبی و امورحوزه های اهل سنت، مداخله می کنند و در همین راستا مرکزی بنام مرکز بزرگ اسلامی در کردستان و شورایی بنام شورای هماهنگی مدارس اهل سنت در خراسان، مشهد، بلوچستان و زاهدان دایر شده است و دست-اندرکاران این مرکز و شورا که از دفترخامنه یی و حوزه علمیه قم به این کارگماشته شده اند با کمال وقاحت در عزل و نصب ائمه جمعه و جماعات و مدرسین دینی اهل سنت و مواد درسی طلاب، مستقیماً مداخله می کنند. آنان برای سخنرانان، به ویژه ائمه جمعه خط و مشی تعیین می کنند و با قراردادن ضبط صوتی در پیش روی سخنرانان و تحویل نوار ضبط شده به اطلاعات، ائمه جمعه را وادار به خود سانسوری می نمایند تا از بیان حقایق چشم پوشی نمایند و یا اجباراً به وصف و تمجید حکام ستمگر پردازند.

خود کامگان ایران، تمام توان خویش را به کار برده و می برند تا روشنفکران جامعه به ویژه روحانیون اهل سنت، بلی گوی دستگاه ولایت سالاران باشند و یا لاقلاً در برابر اعمال فاشیستی و ضد مذهبی عمال رژیم و هتک حرمت ها دم بر نیاورند و با بی تفاوتی نظاره گر انواع اجحاف ها و حق خوری ها و حق کشی ها باشند. حتی در مواردی از روحانیون اهل سنت خواسته شده تا اعمال ضد اسلامی، ضد انسانی و ضد اخلاقی عمال رژیم از قبیل تخریب مسجد جامع شیخ فیض مشهد و به خاک و خون کشاندن نمازگزاران بی دفاع مسجد جامع مکی زاهدان را تایید و توجیه نمایند؛ در غیر آن راهی جز چوبهء دار و یا سیاه چال های مخوف وجود ندارد، زیرا ولایت سالاران، نظام استبدادی خویش را صبغه دینی داده و مخالفان عقیدتی، فکری و سیاسی خویش را با برچسب ناچسب محارب و مفسد فی الارض به چوبهء دار می سپارند و هتک حرمت مخالفین نظام و ریختن خون آنان را مباح و جزو وظایف «انقلاب» به حساب می آورند. قتل های زنجیره یی در تهران و سایر شهرها، اعدام و ترور های بی رویه در داخل و خارج از کشور، نمونه هایی از عملکرد وحشیانه این مستبدان اند.

جنایت کاران خون آشام با ظاهری عوام فریبانه و با به کارگیری دستگاه های عظیم تبلیغاتی و حیف و میل پول های کلان نفت، به جای مدرنیزه کردن اقتصاد در حال فروپاشی کشور، سعی بر آن دارند تا نظام سراپا استبدادی خویش را به عنوان الگو و مدل یک حکومت ایده آل به جهان اسلام معرفی نمایند؛ حال آن که درخت به ظاهر تنومند شان از داخل پوسیده است و نسل انقلاب به پا خاسته است؛ زیرا دست های سردمداران ایران تا مرقق آلوده به خون هزاران نفری گناهیست که آه و ناله آنان مظلومانه در بیغولهء

نظام خفه شده وضجهء یتیمان شان در بطن استبداد خون آشامان ایران گم شده و هیچ گونه انعکاسی نیافته است.

عمال سیاه چهرهء ایران از بدو انقلاب سیاه تا به حال، علاوه بر روشنفکران ملی، عده ای از روشنفکران و رهبران اهل سنت را به عناوین مختلف ترور و اعدام نموده اند که خود نوشته ای دیگری را می طلبد که در فرصت ممکن به آن پرداخته خواهد شد.

منبع:
سنی نیوز ۲



۲- سنی نیوز، مهمترین منبع اطلاعات راجع به اهل سنت ایران در نت است. با این نام، جست و جو کنید!

ظلم دیگر بر اهل سنت مشهد

بعد از تخریب مسجد شیخ فیض محمد (که علاوه بر بزرگترین مرکز عبادی اهل سنت مشهد، یکی از آثار تاریخی مربوط به دوره قاجار هم بود) و تحت اختیار گرفتن مسجد رضاییه و تبعید خانگی مولوی نیازی، امام جمعه اهل سنت مشهد، بار دیگر ظلم بر اهل سنت شدت گرفت و این بار نوبت مسجد توحید و امام جمعه آن، مفتی امان الله، رسید. این مسجد بعد از تسخیر مسجد رضاییه و منصوب کردن یکی از وابستگان به رژیم، مورد توجه اهل سنت مشهد قرار گرفته و افزایش نمازگزاران به حالتی رسید که علاوه بر خرید منزل همسایه مسجد و افزودن آن به مسجد، ناچار به خریدن منزلی دیگر از همسایگان مسجد جهت حضور زنان شدند و علی رغم این تلاش‌ها، همواره بخش زیادی از مردم در سرما و گرما در داخل کوچه‌های مقابل مسجد که اکثریت اهالی آنها اهل سنت می‌باشند، نماز جمعه را برگزار می‌کردند.

از چند ماه گذشته سخت‌گیری و عملیات ایدایی آغاز شد و زمین‌بازی که در نزدیکی مسجد وجود داشت و معمولاً از آن به عنوان پارکینگ اتومبیل‌های نمازگزاران استفاده می‌شد، توسط توری فلزی (جالی آهنی) محصور شده و تبدیل به زمین فوتبال می‌شود. بهانه‌هایی نیز جهت تحت فشار قرار دادن علمای این مسجد ساخته و پرداخته شده و در اقدام جدید روز گذشته اعلام می‌شود که مفتی امان‌الله، امام جماعت این مسجد، ممنوع المنبر شده و دیگر حق سخنرانی قبل از نماز جمعه و همچنین پیش‌نمازی در نمازهای روزانه را ندارند و البته کل جریان به این موضوع ختم نشد، بل که دستور داده شده است دیگر کسی حق ندارد در بیرون از مسجد نماز بگذارد. بنابراین تعداد زیادی از نمازگزاران از این فیض محروم می‌شوند. مسئولین مسجد برای جای دادن لااقل تعدادی از نمازگزاران، از قبل منزل یکی از مقتدیان همسایه مسجد را آماده کرده و زنان را از منزل خریداری شده توسط مسجد به آن جا منتقل کرده و بخشی از مردان بیرون مانده به درون آن منزل، جهت ادای نماز جمعه حاضر شدند. البته شرایط سختی که با حضور تعداد زیاد نمازگزار در یک منزل کاملاً معمولی و کم‌وسعت بوجود می‌آید، قابل توصیف نیست.

به هر حال دیروز نیز نماز جمعه اهل سنت مشهد در مسجد توحید، علی‌رغم همه تلاش‌های آن‌هایی که چشم ندارند چنین اجتماعات عبادی را ببینند، انجام شد، ولی هیچگاه صدای گریه زنان نمازگزاری که در منزل کناری بودند و با شروع خطبه نماز جمعه توسط حافظ سرکوهی، بلند شد و اشک بسیاری از مردان را نیز درآورد، فراموش نخواهد شد. اندوهی بر جماعت نمازگزار مستولی شده بود که قابل توصیف نیست و همه

باعث شد در دعای انتهای نماز از ته دل دعا کنند که «خدایا! آن هایی که بدخواه ما هستند را اگر هدایت پذیر هستند، هدایت فرما و اگر هدایت پذیر نیستند، نیست و نابودشان کن.»

منبع:
سنی نیوز



مولوی موسی کرم پور

آینده نامعلوم تحصیلی جوانان اهل سنت ایران زبیر

در ادامه ی اجرای سیاست سنی زدایی در مناطق اهل سنت ایران و عدم استخدام جوانان اهل سنت در مشاغل خدماتی دولتی - بجز موارد معدود - امروزه در محافل عمومی و دانشگاهی کردستان سخن از اخراج پزشکان و پرستارانی ست که به پیروان علامه مفتی زاده (مکتب قرآنی) شهرت دارند و مدتی ست که تفتیش عقاید به دوران تحصیل نیز رسوخ یافته، که از این میان می توان به سرنوشت نامعلوم تحصیلی داکتر محمد حرمی، اشاره نمود.

داکتر حرمی، بیش از ۱۰ سال در اورژانس بیمارستان بعثت سنج در پُست پزشک عمومی مشغول به کار بود، باوجود اینکه به عنوان پزشک نمونه انتخاب شد، حراست بیمارستان به دلیل انتساب ایشان به مکتب قرآن - حرکت صرفاً دینی نه سیاسی - اقدام به اخراج وی از بیمارستان شهرش نمود! داکتر در سال ۸۶ در آزمون تخصصی رشته ی جراحی عمومی دانشگاه قزوین پذیرفته می شود و به عنوان رزیدنت نمونه و ارشد، موفق به پایان تحصیلات می شود، که در عین ناباوری، منابع امنیتی و اطلاعاتی با همکاری دانشگاه و وزارت بهداشت، مانع امتحان پایانی ایشان می گردند و قریب یک سال می باشد که داکتر حرمی در بلا تکلیفی و خانه نشینی بسر می برد.

اکنون در مدارس و دانشگاه های کردستان، سرنوشت و آینده ی تحصیلی داکتر حرمی زبانزد است که: «داکتری متخصص و کار آمد به جرم سنی بودن و پیروی از علامه مفتی زاده، باید چنین سرنوشتی داشته باشد؟ و امکان ادامه تحصیل ما هم با این اوضاع و احوال مطمئناً بهتر نخواهد بود و ...»

با توجه به این دلایل است که نخبه های گُرد، فعلاً تنها راه حل را مهاجرت به اقلیم کردستان عراق می دانند، جایی که کسی به خاطر نژاد، زبان و مذهب از تحصیلات محروم نمی ماند.

فراهم کردن شرایط تحصیل، صرف نظر از هرنوع دیدگاه، نژاد، زبان و مذهبی، از وظایف اولیه ی حاکمان است، حتی نسبت به مهاجرانی که در کشور شان اقامت دارند، اما ظاهراً اهل سنت ایران از این قاعده مستثنی است!

زمانی که در اواخر قرن ۲۱ میلادی، آپارتاید آفریقای جنوبی مفتضحانه سقوط کرد، جهانیان امیدوار بودند که دیگر چنین تفکر وحشیانه ای حاکم نشود، که متأسفانه در اوائل

قرن ۲۱ آپارتاید در ایران به شیوه ی تبعیض مذهبی خودنمایی می کند و امیدوار است که آن را هم به جهانیان صادر کند!
آن چه پُر واضح است، این که: طول عمر تاخت و تازهای این گونه ایدئولوژی ها چه مدت به درازا خواهد کشید و نقاب نفاق و ظاهر سازی از چهره ی تزویر کی بر زمین خواهد افتاد؟!



نامه ای به آقای احمد «شهید»

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای احمد شهید! سلام.

بنده نیز به عنوان یک نفر مسلمان سنی مذهب گرد، برخود لازم دانستم که اوضاع این سه دهه ی تحت حاکمیت نظام ولایت فقیه را خدمت تان بنویسم؛ که امید است در حد بسیار اندکی دین خود را نسبت به هم مذہبان و هم نژاد هایم اداء کنم.

آقای احمد شهید! کردستان که در غرب ایران قرار دارد، به خاطر دو ویژگی خاص خود که با ایرانیان فارس و شیعه تفاوت دارد، شاهد ظلم و ستم و اجحاف های زیادی بوده و هست.

در اوائل دههء ۸۰ میلادی با لشکرکشی و بمباران و توپخانه و... به صغیر و کبیر رحم نکردند؛ و شهرها و روستاها را به بهانه ی جنگ مسلحانه ی تجزیه طلبان گرد، آماج وحشیانه ترین حملات قرار دادند و چه زنان و کودکان بی گناهی که به خاک و خون کشیده شدند، اما متأسفانه به دلیل عدم اطلاع رسانی جامع، آن وحشیگری های حاکمیت، انعکاس جهانی نیافت، جنایاتی که به جرأت می گویم: قتل عام صبرا و شتیلا، گورازده، حمص و درعا، در کنارش کمرنگ جلوه می کنند.

مدتی است که شما مسئولیت بررسی اوضاع حقوق بشر در ایران را از طرف سازمان ملل متحد به عهده دارید. گرچه اجازه ی ورود به ایران را به شما نداده اند، اما با تلاش و پیگیری شما، این نقیصه تا حد زیادی جبران گشته است. در خبرها داشتیم که موضوع بعدی گزارش شما، مربوط به وضعیت اقلیت های مذهبی و قومی و... می باشد.

ما با نظامی بسیار خرافاتی، منافق و مکار طرفیم. تفکری که دم از وحدت می زند، اما اهل سنت ایران - که حدود ۳۵ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می دهد - از ابتدایی ترین حقوق مذهبی خود محروم است؛ که به طور اختصار به نکاتی اشاره می کنم و برای تفصیل، شما می توانید از طریق فعالان اهل سنت و سایت های اینترنتی، حرکت های اهل سنت و... مدارک مستدل و مستند خود را جمع آوری و ارائه دهید.

برخورد فکری و عقیدتی با اهل سنت، کمتر از یک سال پس از پیروزی انقلاب، آغاز شد. واضعین قانون اساسی ایران، مذهب شیعه جعفری را به عنوان تنها مذهب رسمی تصویب کردند و نظام دیکتاتوری ولایت فقیه را بر ملت تحمیل کردند. در این میان، اهل سنت ایران به رهبری علامه احمد مفتحی زاده، لب به اعتراض گشود؛ اعتراض و تبلیغ لفظی، بدون هیچ گونه خشونت. ایشان برای صیانت از حقوق اهل سنت، اقدام به تأسیس شورای

مرکزی سنت (شمس) نمودند که با حضور تمام علمای اهل سنت ایران؛ خواستار آزادی حقوق مذهبی و ملی شدند و اکنون نیز اساسنامه آن شورا، در سایت اینترنتی «شمس» موجود است.

برخورد خشن حکومت آغاز شد:

در ۲۹ اگست ۱۹۸۲، علامه احمد مفتی زاده را بازداشت کردند، مردی که به خاطر روح انسان دوستی و اعتقاد به عدم خشونت، لقب گاندی ایران را گرفت - حدود ۷ سال در زندان انفرادی و قریب ۲ سال در سیاه چال های موسوم به کمیته ی مشترک و ۱ سال در بندهای عمومی. شکنجه های وحشیانه و طاقت فرسا در زندان، به امید عقب نشانیدن از مواضعش و درهم شکستن این رهبر فقید، با پشتوانه ی دستور آقای خمینی که گفته بود: شکست مفتی زاده، یعنی شکست اهل سنت و... ادامه داشت و مزید بر فشار بیشتر بر ایشان و چراغ سبزی برای مأموران و بازجویان بود و به همراه علامه، بیش از ۲۰۰ نفر از پیروان شان را در سال های ۱۹۸۲-۸۵ بازداشت و زندانی کردند؛ اما این بزرگ مرد و مؤسس حرکت مکتب قرآن با مقاومت خود - با مدد از الطاف الهی - از طرف زندانیان سیاسی، ملقب به «قهرمان پولادین زندان های ایران» شد. بالاخره پس از تحمل فراوان درد ها و شکنجه ها و این که حاکمیت، مرگ ایشان را قطعی می دانست، زمانی که در بستر بیماری و در بیمارستان بسر می برد، پس از ۱۰ سال مقاومت، سرانجام در اگست ۱۹۹۲، حکم ترخیص ایشان از زندان را صادر و پس از ۴ ماه با آلام فراوان، از دنیای فانی کوچ کردند. مردی که آمرین و عاملین زندانی و شکنجه گردنش را بخشید و گفت: خدایا! به خاطر من هیچ انسانی را عذاب مده و ... و درس محبت و انسانیت را به عصر حاضر آموخت. عکس قبل و بعد از زندان ایشان، سندی ست برای متوجه کردن اذهان و قلوب بیدار.

برخورد خشن نظام ولایت مطلقه فقیه، هرگز متوقف نشد. در سال ۱۹۸۹، یکی از علمای منطقه به نام ناصر سبحانی را پس از چند ماه زندانی و شکنجه، به شهادت رساندند و در نهایت سبوعیت، جنازه ی ایشان را مخفیانه در محلی متروکه، شبانه دفن کردند.

در فوریه ۱۹۹۶، یکی از شاگردان علامه احمد مفتی زاده به نام «فاروق فرساد» را که پیشتر به شهر اردبیل تبعید کرده بودند، در جریان قتل های زنجیره یی وزارت اطلاعات، ترور کردند. در ۱ نوامبر ۱۹۹۶، امام جمعه اهل سنت کرمانشاه، ملا محمد ربیعی، به اتهام اعتراض به سریال امام علی - که به مقدسات اهل سنت، توهین شده بود - در جریان قتل های زنجیره یی، توسط تروریست های نظام وحدت طلب ایران؟! به شهادت رسید.

در سایر مناطق اهل سنت ایران هم، روال بدین منوال بود و شما می توانید در مورد شهیدانی همچون: دکتور مظفریان، توحیدی، شیخ ضیایی، عبدالملک ملازاده،

عبدالوهاب خافی، عبدالجبار بن نور محمد، دکتور کاظمی، شیخ عبدالناصر جمشید زبی، نور محمد ناروئی و ... نیز اطلاعات مستند و موثقی به دست آورید. لازم به یاد آوری است که این افراد، هرگز و هیچ گونه برخورد مسلحانه و یا خشونت آمیزی نداشته اند و صرفاً فعالیت شان عقیدتی و فکری بوده است.

و اما اکنون:

طرفداران علامه احمد مفتی زاده، با وجود کثرت جمعیت فراوان که بیشتر در غرب ایران ساکن هستند و هیچ گونه برخورد خشن و حتی سیاسی با حاکمیت ندارند، فقط به جرم عقیده و تفکرشان، چندین سال است که حتی اجازه ی برگزاری مراسم مولودی خوانی و مراسم عبادی در ماه مبارک رمضان و سایر ماه ها را ندارند. مأموران امنیتی و انتظامی، شدیدترین برخورد ها را با آنها دارند و بازداشت افراد، جزء روال عادی حاکمیت نسبت به این جریان صرفاً عقیدتی است. برخورد انحصارگرانه را تاحدی افزایش داده اند که اخراج از کار و حتی ممانعت از ادامه تحصیلات عالیه پیروان علامه، جزء سیاست های راهبردی در منطقه شده است.

در بلوچستان هم، چند سالی است که حتی اجازه ی برگزاری مراسم «ختم صحیح بخاری» را نمی دهند و جالب است که تمام این برخورد ها را، با توجیه: اقدام علیه امنیت ملی و نظام! و مخالفت با ولایت فقیه می نامند. همان گونه که می دانید، اهل سنت به حکومت شورا معتقد است، نه فرد.

آقای احمد شهید! همان گونه که گفته شد؛ با کمی جستجوی اتفاقات و حوادث اهل سنت در فضای اینترنت، به موارد زیاد و تکان دهنده، دست خواهید یافت.

امید است که با اقدامات شما، کمی از فشار بر این جمعیت ۳۵ درصدی ایران، کاسته شود؛ مردمی که جزء شهروندان درجه ۳ به حساب می آیند. آمار بازداشتی ها و اخراجی ها، سرسام آور است.

مطابق ماده ۲۳۳ از قانون آئین دادرسی مدنی، به استناد نظر آقای خمینی در کتاب تحریر الوسیله: شهادت - گواهی دادن در محاکم - اهل تسنن به عنوان مسلمان غیر مؤمن، پذیرفتنی نیست؟!!

با وجود جمعیت ۳۵ درصدی، حتی یک نفر از اهل سنت، در پست های قوه ی مجریه و قضائیه، همچون وزیر و معاونین وزیر و نیز قضات عالی رتبه و دادستان، - حتی در مناطق اهل سنت - وجود ندارد؟! در مورد نمایندگان فرمایشی پارلمان موسوم به «مجلس شورای اسلامی»، علاوه بر تابعیت محض ولی فقیه، نمایندگان مناطق اهل سنت هم باید به محض

کاندیدا شدن، التزام عملی خود را به ولایت مطلقه فقیه اعلام کنند؛ صرف نظر از تقلب های فراوان انتخاباتی که جزء سنت جاری نظام است.

منصب های مهم مدیریتی دولتی، حتی در صورت شایستگی و داشتن توانائی لازم، برای اهل سنت، آن هم در مناطق خودشان، جزء محالات است. مثلاً هیچ استانداری در کردستان و بلوچستان و گلستان و هرمزگان و کرمانشاه و آذربایجان غربی، اهل سنت نبوده اند.

از شما انتظار می رود، با توجه به مسئولیت تان که باید هم در دنیا و هم در آخرت، پاسخگو باشید، ادای دین نمایید.

با احترام

یک تن از مسلمانان اهل سنت ایران



بهای فتوای مکارم «شیرازی» از نظر علمای اهل سنت

اخیراً شنیده شد آیت ... ناصر مکارم شیرازی در پاسخ اعتراض علمای اهل سنت به سریال مختارنامه، گفته است: ذکر واقعیات تاریخی، توهین نیست. وی با این فتوا، گناه توهین به اصحاب و تابعین را به عهده گرفت. البته لازم به ذکر است، طبق گفته ی علمای ما، همین جناب ناصر مکاره، زمانی که از سوی رژیم پهلوی به کردستان تبعید شده بود، می گفت: ما شیعیان با سنی ها برادریم. این، دشمنان اسلام و مسلمین هستند که می خواهند میان ما تفرقه بیندازند. توهین به مقدسات اهل سنت، کار نوکران اجانب و روضه خوان ها و آخوندهای دین به دنیا فروش دربار پهلوی است.

و باز همین مرجع تقلید مردم قم بود که درباره ی سلمان رشدی می گفت: «چون این آقا به مقدسات بیش از یک میلیارد مسلمان توهین کرده است، کارش باطل و خودش محکوم است. این از بهای فتوای جناب مکاره و اما بطور کلی از نظر ما مسلمانان اهل سنت، سریال مختارنامه و امثال آن، چون صرفاً بر اساس اخبار و روایات تاریخی ساخته می شوند، آن هم تاریخی که به اعتراف خود مورخان، مملو از بهتان و دروغ است، بنابراین هیچ ارزش و اعتباری ندارند. توضیح این که: بدون شک، دشمنان اسلام، صدها هزار بهتان و دروغ به نام حدیث و روایت ساخته اند و در آن به بد گویی از اصحاب رسول الله (ص) پرداخته اند.

منابعی که اکنون در اختیار مسلمانان، خصوصاً شیعیان است، پُر از روایات جعلی و دروغین می باشند. به طور کلی: تفاوت ما با شیعیان صفوی، در این است که آن ها بر اساس اخبار و روایات جعلی و دروغین درباره ی اصحاب مهاجر و انصار، قضاوت می - کنند، ولی به اعتقاد ما مسلمانان اهل سنت، اصحاب مهاجر و انصار، همان یاران و شاگردان دست پرورده ی حضرت محمد (ص) هستند که بخاطر ایمان و اخلاص شان در بندگی الله و فدا کردن جان و مال شان در راه خدا، در قرآن کریم به کرات تعریف و تمجید شده اند.

برای مثال خدا (ج) در آیه ی (۷۴ / انفال) می فرماید:

«وَلَوْ كُنْكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا»

یعنی:

«مومنان حقیقی، آنها هستند»

در آیه ی (۲۰ / توبه) می فرماید:

«اعظم درجه عند الله و اولئك هم الفائزون»

یعنی:

«دارای والاترین درجه در نزد خدا می باشند و رستگاران حقیقی، آنها هستند»

بنابراین؛ اگر حدیث و روایتی با آیاتی که در مدح آن بزرگواران، نازل شده است، منافات و تعارض داشته باشد، صددرصد جعلی و ساختگی است و هر تحلیل و تفسیری نیز که بر اساس آن روایان جعلی ارائه شود، بطور قطع و مسلم باطل و مردود است. به نظر ما تمام کسانی که این قبیل سریال ها را می سازند و تمام آخوندهایی که آن را تایید می کنند، با سلمان رشدی هم‌نوا و ادامه دهنده ی راه او هستند و به دلیل این که آیات قرآن را پشت سر انداخته و بر اساس روایات دروغین درباره ی اصحاب و تابعین قضاوت می کنند در قیامت، جز رسوایی و سرافکندگی، بهره ای نخواهند داشت.

منبع:

www.islam = اخبار جهان اسلام
world news.com

کینه با عمر، از کجاست؟ ولی الله «افندی»

بر آگاهان مذهب شیعه، پنهان نیست که سب و شتم صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم و مطعون کردن آنان، یک اصل اساسی در مذهب آنها می باشد و خلیفه دوم، حضرت عمر بن خطاب، در این نسبت های ناروا و تهمت های بی مورد، بیش از دیگران، مورد نظر است. عامل بسیار مهم این کینه توزی و بدبینی، این است که او، کشور فارس را فتح کرد و قدرت را از دست آنان گرفت. مستشرق معروف انگلیسی، دکتور براون به صراحت لهجه می گوید: مهمترین عامل عداوت و دشمنی اهل ایران با خلیفه راشد، حضرت عمر بن خطاب، این است که او عجم، یعنی سرزمین فارس را فتح کرد و قدرت آنان را از بین برد، ولی آنها این دشمنی شان را رنگ دینی و مذهبی دادند. در حالی که این دشمنی در واقع، یک دشمنی دینی نیست. تاریخ ادبیات ایران، تالیف براون، ج ۱، ص ۲۱۷. دکتور براون در ادامه سخنان خود می گوید: دشمنی مردم ایران با خلیفه راشد، عمر بن خطاب، به خاطر این نیست که او، حق علی و فاطمه را غصب کرده است، بلکه به خاطر این است که او سرزمین ایران را فتح کرده و به حکومت خاندان ساسانی، خاتمه داده است:

بشکست عمر پشت دلیران عجم را / بر باد فنا داد رگ و ریشه ی جم را
این عربده بر غصب خلافت زعلی نیست / با آل عمر کین قدیم است عجم را
و در پایان به نتیجه ای که خود رسیده است، ما را بدان جا می رساند و می گوید: بحث در این نیست که او خلافت را از علی غصب کرده است، بلکه اصل مساله، جریان فتح ایران بدست توانمند خلیفه راشد است. تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۲۱۵، الشیعه و السنه، احسان الهی ظهیر، صص ۵۶-۵۷.

ما به خاطر تجلیل و تقدیر از این صحابی بزرگوار که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم درباره او فرموده بود:

در گذشته، در میان بنی اسرائیل، مردانی بودند که بدون این که نبی و رسول باشند، مورد خطاب قرار گرفته اند. اگر در امت من، چنین شخصیتی وجود داشته باشد، او عمر است. صحیح بخاری، کتاب فضایل صحابه، شماره ۶۸۴۳.



فرهنگ توهین به اهل سنت در ایران

اعتراض به دخالت دولت در مدارس اهل سنت شهرام «رفیع زاده»

امام جمعه اهل سنت زاهدان با اشاره به تصویب و ابلاغ دستورالعمل جدیدی در مورد مدارس علمیه اهل سنت در شورای عالی انقلاب فرهنگی و ابلاغ آن از سوی محمود احمدی نژاد، بار دیگر به مقامات ارشد حکومتی در خصوص دخالت در مسایل مذهبی اهل تسنن، اعتراض کرد.

مولوی عبدالحمید در نماز جمعه ای، همچنین ربایش و قتل تعدادی از زنان در استان سیستان و بلوچستان را تأیید کرد و گفت «احتمالاً گروه ها و سازمان های مخفی ای هستند که می خواهند این استان را به آتش بکشند و امنیت عمومی را مختل کنند.» وی دو هفته پیش، نسبت به پخش فلم اعترافات دو روحانی اهل سنت، ساعاتی قبل از اعدام آن ها و سوء استفاده از سخنان برخی دیگر از روحانیان اهل سنت در فلم پخش شده از سوی شبکه استانی هامون، اعتراض کرده بود.

هشدار نسبت به پدیده ای خطرناک:

مولوی عبدالحمید، امام جمعه اهل سنت زاهدان که از وی به عنوان یک روحانی معتدل، نامبرده می شود، در جریان خطبه های نماز جمعه اخیر زاهدان از «پدیده ای خطرناک و بی سابقه» ربایش و قتل تعدادی از زنان بومی منطقه خبر داد و گفت «جمعه گذشته، نامه هایی به دست ما رسید و در طول هفته گذشته نیز مراجعاتی در خصوص پدیده خطرناک و بی سابقه ای داشتیم. همه جا در بین خانواده ها، در سطح شهر، در مدارس و حوزه ها و دانشگاه ها، شایعه شده است که در شهر زاهدان، زنانی ربوده شده اند و در بعضی جاها، جنازه چند زن، دیده شده است.

مولانا عبدالحمید با اشاره به این که «تا حال این مسئله را یک شایعه تلقی می کرده»، گفت که در این مورد در حال تحقیق است و اما تأکید کرد که بنابر مقوله «تا نباشد چیزکی، مردم نگویند چیزها»، معلوم می شود که چیزی هست که این شایعه دارد قوت می گیرد.

وی خطاب به اهل سنت سیستان و بلوچستان گفت: «ما از کانال های مردمی در این باره تحقیق می کنیم و اگر شما از مواردی اطلاع یافتید، به ما اطلاع دهید و به مسئولین و ادارات مربوطه نیز برسانید. اگر برای کسی چنین موردی پیش آمده، حتماً شکایت کند و پیگیر قضیه شود. ما واقعاً اگر به نتیجه ای برسیم با تمام قدرت از طریق مسئولین استانی و کشوری، موضوع را پیگیری خواهیم کرد.»

وی در عین حال گفت «اگر چنین چیزی واقعیت داشته باشد، مطمئناً کار مردم این استان نیست و احتمالاً گروه‌ها و سازمان‌های مخفی‌ای هستند که می‌خواهند این استان را به آتش بکشند و امنیت عمومی را مختل کنند.»

خطیب جمعه اهل سنت زاهدان که اظهاراتش در سایت سنی نیوز منتشر شده، با تاکید بر این که همه می‌دانند که مردم این دیار، مردمان غیرتم‌ند و باحیایی هستند و این مسئله برای آنها بسیار سخت است، گفت: «جمعه‌گذشته که برخی نامه‌ها به دست ما رسید، ما سکوت کردیم تا ببینیم که این شایعه، چقدر صحت دارد. در حال حاضر شایعات به قدری همه جا را فراگرفته است که نمی‌توان سکوت کرد. ما تحقیقاتی انجام دادیم که هنوز ادامه دارد و تکمیل نشده است.» وی هم چنین خطاب به نمازگزاران سنی زاهدان تاکید کرد: «مطمئن باشید کسانی که به چنین جنایت خطرناکی دست می‌زنند، توسط محاکم قضایی و دولت به اشد مجازات خواهند رسید. فرمانده نیروی انتظامی استان، سردار غفاری در مصاحبه‌اش با روزنامه زاهدان به اجمال به مواردی از ربایش و قتل زنان اشاره کردند. ما دنبال تفصیل این موارد هستیم. آن چه مسلم است این که هم مسئولیت ما و هم مسئولیت مقامات دولتی و امنیتی و انتظامی در این خصوص بسیار سنگین است.»

وی با اشاره به این که در مورد ربایش زنان، ساکت نخواهد نشست، تصریح کرد: «ما از مقامات امنیتی و قضایی می‌خواهیم که با جدیت این مسئله را دنبال کنند و به شکایات مردم رسیدگی کنند و اگر به موردی دست یافتند، شفاف و علنی آن را محاکمه کنند تا این دغدغه و پریشانی برطرف شود.» مولوی عبدالحمید از مردم هم خواست تا روشن شدن این مسئله از خانواده‌های شان بیشتر مراقبت کنند و زنان و دختران و محارم شان را در بیرون از خانه و به وقت رفتن به محل کار و خرید و مدرسه و دانشگاه، همراهی کنند. وی تاکید کرد «در مسئله حیا و ناموس، برای ما فرقی بین شیعه و سنی، حتی یهودی و نصرانی و مسلمان و غیر مسلمان وجود ندارد. همه انسان‌ها نسبت به ناموس خود حساس هستند. تعرض به ناموس، مال و جان هیچ انسانی جایز نیست. این تعرض، توسط هر کس، چه فرد حقیقی باشد و چه حقوقی، چه توسط شخص باشد و چه توسط یک سازمان و اداره، ناجایز و محکوم است، مگر این که به حق باشد.»

وی تاکید کرد «مال، جان و ناموس همه انسان‌ها محترم است و کسی حق ندارد به هیچ بهانه‌ای، و لو این که شخص کافر و کمونیست باشد و خدا را قبول نداشته باشد به مال، جان و ناموسش تعرض کند.»

اسفند ماه (ماه حوت) گذشته، اخباری در خصوص ربودن سه دختر از یکی از طوایف این استان در مقابل بیمارستان علی ابن ابی طالب زاهدان، توسط افراد ناشناس منتشر شده

بود، اما اواخر فروردین، جنازه آن‌ها که بنابر گزارش‌های محلی، آثار ضرب و جرح بر آن بوده، در یکی از خیابان‌های زاهدان، کشف شد. اعتراض به دخالت در امور مذهبی اهل سنت:

از سوی دیگر، ابلاغ مصوبه جدیدی در شورای عالی انقلاب فرهنگی که عنوان «اساسنامه شورای برنامه‌ریزی مدارس علوم دینی اهل سنت کشور» را بر خود دارد، بر دامنه نارضایتی در میان اقلیت سنی کشور، افزوده است.

روحانیان سنی، آن را دخالت در امور مذهبی اهل سنت اعلام کرده‌اند. این اساسنامه در آبان (عقرب) سال گذشته به تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی رسید، اما محمود احمدی‌نژاد، آن را در نیمه اسفند (حوت) ۸۶ برای اجرا، ابلاغ کرد.

بنابر گزارش خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی «اساسنامه شورای برنامه‌ریزی مدارس علوم دینی اهل سنت کشور»، ۱۰ ماده و ۴ تبصره دارد و بنابر ماده یک این مصوبه از این پس، اداره مدارس مذهبی اهل سنت با تشکیل «شورای برنامه‌ریزی مدارس علوم دینی اهل سنت، زیر نظر شورای نمایندگان ولی فقیه در امور اهل سنت» اداره خواهد شد.

غیر از سایر روحانیان اهل سنت که مخالفت خود با این طرح را اعلام کرده‌اند، امام جمعه اهل سنت زاهدان نیز جمعه گذشته، خطاب به شورای عالی انقلاب فرهنگی، گفت «شورای عالی محترم انقلاب فرهنگی در چارچوب اختیارات آن شورا برای دانشگاه‌های کشور و آموزش و پرورش برنامه‌ریزی کند. علمای اهل سنت خود وظیفه دارند برای تعلیم و تربیت مذهبی جامعه اهل سنت در حوزه‌های علمیه و مدارس دینی، برنامه‌ریزی کنند».

مولوی عبدالحمید، اعتقادات مذهبی را خط قرمز اهل سنت و شیعیان دانست و تاکید کرد «هیچ فرد، گروه و حکومتی نباید از این خط قرمزها، عبور کند».

مولوی عبدالحمید گفت «ما به سران کشورهایی که اهل سنت در آنها اکثریت هستند، اعلام می‌کنیم که نباید در مسائل اعتقادی و مذهبی اقلیت‌های شیعه دخالت کنند و در جاهایی که اهل سنت، اقلیت هستند، مثل ایران اسلامی، نباید در مسائل اعتقادی و مذهبی و تعلیم مسائل دینی اهل سنت، دخالتی صورت بگیرد».

وی با اشاره به این که «قانون اساسی، این حق را به ما داده است و ما به قانون اساسی احترام می‌گذاریم»، گفت «قانون اساسی، پشتوانه ملت و دولت است و کسی حق ندارد فراتر از قانون اساسی عمل کند و اختیارات هر نهادی در حد قانون اساسی است، و از آنجا که قانون اساسی به ما اهل سنت، آزادی کامل مذهبی داده است، ما در تعلیم و تبلیغ و اداره مدارس دینی‌مان، آزادی داریم».

امام جمعه اهل سنت زاهدان، بدون نامبردن از کسی، نسبت به اعمال محدودیت برای مدارس مذهبی هشدار داد و گفت «دوستانه می‌گوییم کسانی این فکر را نکنند که یک وقتی شرایطی فراهم بشود و آنها بتوانند در مسائل مذهبی، مدارس علوم دینی و تعلیم و تربیت ما دخالتی انجام دهند. حال این کار به هر نامی باشد، به نام ساماندهی و کمک باشد و یا به هر عنوان دیگری.»

وی تاکید کرد: «ما و علمای اهل سنت، وظیفه خود می‌دانیم که به تعلیم دینی جامعه اهل سنت بدون کمک و دخالت دیگران پردازیم. بالاخره اگر امکانات داشته باشیم، طلبه بیشتری می‌گیریم و اگر امکانات مان کم باشد، طلبه کمتری می‌گیریم و به تربیت آنها می‌پردازیم. ما نظارت را می‌پذیریم و آن را حق حاکم می‌دانیم، اما دخالت را نمی‌پذیریم، و این نظر اجماعی اقشار مختلف جامعه اهل سنت ایران است.»

امام جمعه اهل سنت زاهدان در عین حال گفت: «مدارس دینی و حوزه‌های علمیه اهل سنت، خودشان نظام آموزشی و برنامه درسی دارند و مستقل هستند. همان طور که حوزه‌های علمیه شیعه مستقلاً در حال فعالیت هستند و حکومت در آنها دخالت ندارد.» او همچنین از مقامات جمهوری اسلامی خواست تا از «حکومتی کردن دین» خودداری کنند و اظهار داشت: «حکومت و دولت، متصدی امور سیاسی، اقتصادی، تأمین امنیت و اداره کشور هستند، اما دین و مذهب را نباید دولتی و حکومتی کرد، بلکه این حکومت است که باید دینی بشود.»

مولوی عبدالحمید از ظهور تندروها در دو طرف، ابراز گلایه کرد و گفت: «ما، خواهان وحدت هستیم و از تفرقه و اختلاف اجتناب می‌کنیم. راه ما اعتدال است، ولی افسوس می‌خوریم که در مملکت اسلامی، میانه‌روها، بازار خوبی ندارند.»

حکومت آخوندی و وحدت اسلامی

«هشدار های رهبر انقلاب به برخی دولت های عربی»؛ تیترو روزنامه دولتی جام جم در روز ۱۹ دی ماه (ماه جدی) ۱۳۸۵، یک روز بعد از عید غدیر خم است. آخوند خامنه یی در روز عید غدیر خم در سخنرانی خود در میان مردم قم با اشاره به اعتقاد شیعیان نسبت به انتخاب حضرت علی رضی الله عنه به عنوان جانشین پیامبر اکرم، آن را یک نصب الهی خواند. این شخصیت سیاسی - مذهبی حکومت آخوندی، بعد از این سخنان، مسلمانان جهان را به وحدت دعوت نمود و گفت: چنین واقعه مهمی نباید بهانه ای برای ایجاد اختلاف میان مسلمانان باشد و سپس اشاره کرد: دشمن می خواهد مسئله ی غدیر خم را به زمینه ای برای برادر کشی و خونریزی میان مسلمانان تبدیل کند. این شخصیت مذهبی - سیاسی حکومت آخوندی بار دیگر در یک جمع مردمی، بی - خردی خود را به اثبات رساند. شاید به خاطر داشته باشید چند سال پیش، بعد از واقعه ی قتل های زنجیره یی، این شخصیت فرهیخته سیاسی، برای این که غائله را بخواباند، شخصاً امامت نماز جمعه را بر عهده گرفت و در ابتدای سخنانش گفت: آقای فروهر، پیش از انقلاب، دوست ما بود و بعد از انقلاب دشمن ما شد. این جمله ی احمقانه (ولی عین حقیقت) مَهر تاییدی بود بر دخالت مستقیم وی در این جنایات. در روز عید غدیر خم نیز بار دیگر سخنان احمقانه وی، واکنش صاحب نظران سیاسی و مذهبی را برانگیخت. وی بار دیگر مسلمانان جهان را به وحدت دعوت کرد: چنین واقعه ی مهمی نباید بهانه ای برای ایجاد اختلاف باشد. وی در حالی مسلمانان را به وحدت فرا می خواند که پیش از آن عقیده ای را مطرح می کند که بیش از ۸۵ درصد مسلمانان جهان آن را قبول ندارند و آن را پنداری موهوم و ساخته و پرداخته ذهن آخوند های شیعه می دانند. رهبر کبیر انقلاب، هنوز نمی داند برای دعوت به سوی وحدت می باید به نقاط مشترک اشاره کرد. بی چاره هم می خواهد برای مسلمانان جهان ریش سفیدی کند و هم می خواهد عقایدش را غالب نماید.

وحدت شیعه و سنی که بارها و بارها از جانب حکومت آخوندی مطرح شده است، شعار تازه ای نیست. این شعار پر زرق و برق که «بیاید اختلافات را کنار بگذاریم و جلوی استکبار بایستیم»، معمولاً زمان هایی مطرح میشود که حکومت آخوندی در عرصه بین - المللی با چالشی مواجه شده و یا این که از جانب سازمان های مدافع حقوق بشر به نقض حقوق بشر محکوم شده باشد. آن وقت است که به دریوزگی می افتد و دست به دامن کشور های اسلامی می شود که به دادش برسند؛ مانند شرایط فعلی که حکومت آخوندی

از جانب استکبار شدیداً تهدید شده و بقای خود را در خطر می بیند و حالا به دریوزگی کشور های عربی افتاده و از عربستان سعودی می خواهد واسطه شود و آمریکای جهانخوار را آرام کند تا آخوندهای دین فروش شیعه، چند صباحی بیشتر به حکومت شیطانی خود ادامه دهند، حکومتی که با ابزار قرار دادن دین اسلام، سعی دارد برای خود مشروعیتی دروغین دست و پا کند و در لوای این مشروعیت به فساد در جامعه ایران و غارت ثروت های ملی ادامه دهد. تشکیل گروه هایی چون انجمن های حجتیه برای اشاعه فساد به شکل سازماندهی شده به منظور تعجیل در ظهور آقا امام زمان و رواج فحشا، تحت عنوان صیغه و ازدواج موقت از این دست کثافتکاری ها هستند. وحدت، فقط یکی از مواردی است که چه در جهان اسلام و چه در داخل ایران، توسط حکومت آخوندی، خدشه دار شده است.

اهل سنت ایران، محروم ترین طبقات اقتصادی ملت ایران را تشکیل می دهند. کم توجهی تعمدی جمهوری آخوندی به نقاط سنی نشین ایران، باعث شده است امکانات رفاهی اولیه نیز بسیار دیر به این مناطق برسد. از ظاهر روستاها و شهرهای سنی نشین ایران به خوبی می توان نشانه های تبعیض و اجحاف در حق آنان را دید. (استان سیستان و بلوچستان، بخش هایی از خراسان، کردستان و ...)

از ابتدای روی کار آمدن حکومت آخوندی، حساسیت خاصی از سوی حکومت بر روی سنی ها به وجود آمد. سران حکومت آخوندی، چنین اندیشیدند که برای ایجاد یک حکومت شیعی (چیزی که سال ها به دنبال آن بودند) و مسلط کردن عقاید فاسد خود و تاخت و تاز بدون چون و چرا در ایران، بهتر است اهل سنت ایران را خفه کنند تا در تفسیر امور دینی و خوراندن آن به مردم با مشکلی روبرو نشوند. از همان ابتدا، ورود جوانان اهل سنت به دانشگاه با محدودیت مواجه شد. سنی های ایران نمی باید در مراکز علمی حضور می یافتند؛ چرا که حضور آنها در دانشگاه ها، منجر به شناخت حقوق شان و تسری این شناخت در جامعه ی اهل سنت و سپس مطالبه ی آن حقوق از سوی آن ها می شد. پس از فیلتر هایی چون گزینش دانشجویان در دانشگاه ها، آن ها را از ورود به دانشگاه باز می داشت و فقط عده ی معدودی توانستند از این فیلتر ها عبور کنند که آن ها نیز بعدها نتوانستند در ارگان های دولتی که با وسواس بیشتری افراد را گزینش می کنند، شغلی بیابند. علاوه بر تبعیضات این چنینی حکومت آخوندی، برنامه ی حساب شده ای را برای گسترش مواد مخدر در مناطق سنی نشین آغاز کرد تا به تدریج موجبات استحاله و اضمحلال این بخش از جامعه ی ایرانی را که آن را برای خود خطری بر می شمرد، فراهم آورد.

روشنفکران، شخصیت های علمی و سایر دانش آموختگان سنی نیز نه تنها در ارگان هایی چون وزارتخانه ها، دانشگاه ها، ارتش و سپاه، بل که به عنوان فرماندار، استاندار، شهردار و بخشدار مناطق سنی نشین نیز امکان حضور و فعالیت نیافتند.

در طی حکومت آخوندی، علی رغم این که ۲۵ درصد از جمعیت ایران را اهل سنت تشکیل می دهند، تمام رسانه ها و وسایل ارتباط جمعی از قبیل رادیو، تلویزیون، روزنامه ها، کتابخانه ها، انتشارات و مراکز دینی و مذهبی در اختیار شیعیان بوده و اجازه ی استفاده از امکانات و فرصت ها برای سنی ها وجود ندارد و تمام این امکانات در خدمت نشر اعتقادات و اندیشه های شیعی، قرار گرفته است.

مدتی پیش دانشجوی سنی که در تهران در یک دانشگاه دولتی در رشته ی علوم اجتماعی تحصیل می کرد را دیدم که با ناراحتی می گفت استادی که به آنها درس اندیشه های اسلامی را ارائه میدهد، بعد از توهین به مقدسات و عقاید اهل سنت در کلاس داد می زند و می گوید اگر در کلاس سنی هست، بلند شود و جواب مرا بدهد. این شخصیت دانشگاهی در رژیم تحت حکومت آخوندی که حرف هایش، بیشتر - آدم را یاد زورگیرها و لات های چاله میدان می اندازد در حالی دانشجوی سنی را به مبارزه و مجادله دعوت می کند که ۳۰ سال تمام تلویزیون، رادیو، روزنامه ها، مجلات، کتابخانه ها و فرهنگ سراها را قبضه کرده اند و به اهل سنت اجازه ی نفس کشیدن نداده اند. در ماه محرم، میلیاردها تومان صرف عزاداری، خورد و خوراک در تکایا و حسینیه ها و تهیه و نصب پلاکارد ها و پارچه نویسی و ... می کنند. همین امسال (۱۳۸۵) بالغ بر ۲۵۰۰۰ تن مواد غذایی به تکایا تعلق می گیرد که اگر ارزش آن را به پایین ترین قیمت ها محاسبه کنیم، بیش از ۴۰ میلیارد تومان خواهد شد. این مبلغی است که فقط صرف پذیرایی در تکایا و حسینیه ها می شود تا شیعیان گرد آیند و آخوند ها تاریخ و آموزه های شیعه را برای شان بگویند و همگی از خودشان پذیرایی کنند و این استاد دانشگاه به خود بیالده که دانشجوی سنی در برابر او عرض اندام نکرده است؛ چرا که دانشجوی سنی، هنوز در تهران، مسجدی را پیدا نمی کند تا در آن نماز بخواند. در واقع هیچ یک از سنی های تهران، چنین جایی را پیدا نمی کنند تا در آن به مناسک مذهبی خود بپردازند و تجمعات خود را در آن برگزار کنند.

اهل سنت ایران بر خلاف شیعیان که از مدارس دینی و حوزه های علمیه برخوردارند، نه تنها از داشتن مدارس و مراکز دینی، بل که از داشتن مسجد نیز محروم اند. مساجد، تنها جایی است که اهل سنت در چارچوب محدودی می توانند فعالیت های مذهبی خود را برگزار کنند. در تهران با وجود ۲ میلیون نفر اهل سنت، پیروان این مذهب مسجدی ندارند.

در طی سال های حکومت حکومت آخوندی، علی رغم پیگیری های مکرر و فراهم آوردن سرمایه ی مورد نیاز، مقامات سفاک حکومت آخوندی، اجازه ی تاسیس مسجد را به اهل سنت ندادند. به همین دلیل، نماز جمعه ی اهل سنت مقیم مرکز، سال ها در مدرسه ی پاکستانی برگزار می شد، اما به دلیل اعمال فشار های مقامات حکومت آخوندی، دیگر آن هم میسر نبود. پس از آن نمازگزاران اهل سنت در تهران، تصمیم گرفتند نماز جمعه ی خود را هر هفته در پارک های تهران برگزار کنند که آن نیز مورد مخالفت قرار گرفت و این در حالی است که در شهرک های بسیار کوچکی در تهران، گاه سه یا چهار مسجد خاص شیعیان وجود دارد. مثلاً یزدی ها، ترک ها و ... در یک شهرک کوچک، هر کدام به طور جداگانه مسجدی دارند که این مسجد ها هر کدام به تنهایی گنجایش تمامی نمازگزاران آن شهرک را دارد؛ اما تمام اهل سنت تهران با جمعیتی بیش از یک میلیون نفر، اجازه ی ساخت مسجد خاص خودشان را ندارند.

علاوه بر تبعیضات این چنینی، حکومت آخوندی در تخریب مساجد اهل سنت در مناطق سنی نشین، اهتمام تمام دارد. مسجد تاریخی شیخ فیض در مشهد در سال ۱۳۷۳ تخریب و بلافاصله به پارک تبدیل شد. هنگامی که مردم اهل سنت در زاهدان در مسجد مکی، تجمع نموده تا اعتراض خودشان را به گوش حکومت و مسئولین برسانند، در داخل مسجد، گلوله باران شدند؛ به طوری که تعداد زیادی از آن ها به شهادت رسید و صدها نفر مجروح و بسیاری دیگر روانه زندان شدند.

آخوند خامنه یی در حالی از وحدت بین مسلمانان سخن می گوید که در مراسم مربوط به اعیاد مذهبی و ایام سوگواری شیعیان و همین طور روزهای جمعه که نماز جمعه ی حکومتی رژیم برگزار می شود و همچنین در سریال ها و سایر برنامه های تلویزیونی، به مقدسات و اعتقادات اهل سنت، اهانت می شود.

سخنرانی، پیش از خطبه های نماز جمعه، چند روز پیش از روز غدیر خم، اهل سنت را به گوساله پرستان قوم بنی اسرائیل تشبیه کرد و به شیعیان گفت همان طور که هارون (برادر حضرت موسی) برای حفظ وحدت بنی اسرائیل در زمان غیبت موسی به آن ها چیزی نگفت، شما هم به سنی ها چیزی نگویید. این ملای احمق و دجال در حالی این سخنان را مطرح می کند که توهین به عقاید اهل سنت در حکومت آخوندی، امری رایج است. سران سفاک حکومت آخوندی با وارونه جلوه دادن حقایق تاریخی و عوض کردن جای حق و باطل و اشاعه ی آن در رادیو و تلویزیون و روزنامه های دولتی و همچنین تحریک مسلمانان سایر نقاط جهان به منظور تشکیل حکومت هایی که پشتیبان حکومت

آخوندی باشند، بزرگ ترین صدمات را به جهان اسلام وارد کرده و ریشه ی بسیاری از اختلافات و هرج و مرج ها در کشور های اسلامی به حکومت آخوندی باز می گردد. در ایران اگر یکی از اهل سنت خواسته باشد بگوید به اهل سنت فحش ندهید و به اعتقادات و مقدسات آن ها توهین نکنید، زبانش بریده می شود یا به زندان انفرادی می - افتد و یا به وی تهمت های گوناگون زده و او را اعدام می کنند و یا این که جسد مثله شده ی وی در بیابانی پیدا می شود. این جاست که نقش تاریخی امام زمان آشکار می - شود، چرا که سربازان گمنام امام زمان به حساب سنی معترض، خواهند رسید و اگر هم از تهدید جان سالم به در برده باشد و از ایران فرار کند، هر جا که باشد، چه در پاکستان، چه در افغانستان و چه در رستوران میکونوس آلمان، امام زمان، جای او را لو خواهد داد و آن ها از سوی سربازان حضرت اش ترور خواهند شد.

اعتراض علمای اهل سنت به اهانت به حضرت عایشه (رض)

سایت محلی شارنیوز در شهر سقز:

اهانت آشکار و کم سابقه ی مجله ی خانواده ی سبز به حضرت عایشه، هر روز ابعاد گسترده تری می یابد و واکنش افراد مختلف و علمای اهل سنت را بر می انگیزاند. ابراهیم حاتمی کیا در مصاحبه ای با مجله ی خانواده ی سبز، شماره ی ۱۹۵ سال ۸۶ در توصیف فضای جنگ و فلم جدیدی که در صدد ساخت آن است، آورده است «برایم خیلی عجیب بود- منافقین؛ زن ها، این عایشه های زمان را برای تحریک دیگران در خط مقدم گذاشته بودند...».

این اهانت آشکار، واکنش ماموستایان، علمای اهل سنت و تعدادی از امامان جماعت مساجد سقز را به دنبال داشت و آنان در اجتماعی در مسجد حاجی حکیم، اعتراض خود را نسبت به این مسئله اعلام کردند.

علمای اهل سنت سقز با بر شمردن آیات، روایات و احادیث مختلف، شان والای این بانوی بزرگ اسلام را تبیین کرده و اهانت به ساحت ایشان را عین کفر دانستند. اجتماع کنندگان در مسجد حاجی حکیم، تصمیم گرفتند نامه ی اعتراض آمیزی تنظیم و به مقامات و مراجع مختلف ارسال کنند. آنان همچنین از مسئولان خواستند تا اقدامات تنبیهی لازم را نسبت به این اهانت به کار گیرند.

بر اساس اخبار رسیده به شارنیوز از منابع موثق، مسئولان ذیربط، شکایتی را از خانواده ی سبز به مقامات قضایی ارائه داده اند. مجله ی خانواده ی سبز در آخرین شماره ی خود به خاطر چاپ این مطلب، عذرخواهی کرده است.

اوضاع اهل سنت در ایران

احمد «مسعودی»

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا محمد، المبعوث رحمة للعالمين و على اله و اصحابه و التابعين لهم باحسان الى يوم الدين، اما بعد: مثل المؤمنين في توادهم و تراحمهم و تعاطفهم كمثل الجسد اذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالسهر و الحمى.

در ایران، بیش از ۱۵ میلیون نفر مسلمان سنی زندگی می کنند که بیشتر آنها در مناطق مرزی (خراسان، بلوچستان، هرمزگان، بوشهر، ترکمن صحرا، منطقه ی طالش، عنبران از توابع گیلان و مناطق: گله دار، خنج، خور، فیشور، بستک، جناح و دیگر مناطق لارستان در استان فارس) قرار دارند، ولی مرکز ایران، اکثراً با اهل تشیع است. بدون شک، اهل سنت، قبل از انقلاب از هیچ گونه حقوق سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، مانند اهل تشیع، برخوردار نبودند. اهل تسنن، انقلاب خمینی را تأیید کردند، ولی بعد از چند ماه از استقرار آیات (اخوندها)، ستم و بلا بر سر اهل سنت در ایران شروع شد و تعداد زیادی از علمای اهل سنت به دست حکومت به شهادت رسیدند و همچنین حکومت دست به کارهای خبیثانه ای برای نشر تشیع در مناطق اهل سنت زد. لذا در این جا برادران و خواهران مسلمان را در سراسر جهان در برابر حقائق واضحی از ظلم و دشمنی و اختناق علیه برادران اهل سنت شان در ایران قرار می دهیم که به شرح زیر است:

۱ - شیعیان در نشر مذهب شان و عقائدشان و کل امور شان آزاد هستند، ولی اهل سنت هیچ حقی در مقابل ندارند و حتی حکومت سعی می کند که اهل سنت به مذهب تشیع سوق داده شوند، زیرا آنها می دانند که نشر عقائد اهل سنت به معنی بطلان عقائد تشیع است و آشنائی با عقائد اهل تسنن برای مردم ایران و سراسر جهان، دروغ و فاسد بودن عقائد تشیع را نمایان می کند.

۲ - از ابتدای حکومت شان (اخوندها) تا کنون در داخل و خارج کشور از آزادی اهل سنت در بیان عقائد و برابری و مساوات و عدم تبعیض بین اهل سنت و اهل تشیع صحبت می کنند که این خلاف صحت و نفاق محض است؛ چون آنها در خفا برای ریشه کنی و از بین بردن اهل سنت در ایران، برنامه ریزی می کنند.

۳ - منع ائمه جماعت مساجد اهل سنت از بیان عقائد شان در منابر نماز روز جمعه، در حالی که ائمه شیعه، آزادی تام در بیان عقائدشان دارند و از این فراتر آزادی در حمله و تعدی بر عقائد اهل تسنن.

۴ - حضور علمای شیعه و افرادی از واوا (وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی!) در مساجد اهل تسنن در روز جمعه برای مراقبت خطبه ها، تا همانند آن چیزی که می خواهند که همسو با سیاست نظام و عقائد شیعه باشد.

۵ - ائمه اهل سنت، هیچ حقی بجز ایراد خطبه های عربی و نصیحت های عام ندارند که در جای خود هیچ ربطی به عقائد و باورهای اهل تسنن ندارند. اگر امام از حدود خود که همانا نظام آن ها را تعیین میکند، خارج شد، به وهابی بودن، متهم می شود. با این اتهام، تعداد زیادی از علمای اهل تسنن را دستگیر کرده و به زندان افکنده اند.

۶ - از تمام رسانه ها (دولتی) در نشر عقائد مذهب شان استفاده می کنند و به این ترتیب تمام امکانات در اختیار علمای شان قرار گرفته تا هر گونه که بخواهند از آنها استفاده کنند. در حالی که اهل سنت، هیچ نصیبی از آنها نمی برند.

۷ - اعدام و قتل ده ها تن از علمای بارز اهل تسنن و از جمله ی آنها: شیخ ناصر سبحانی، شیخ عبد الحق، شیخ عبد الوهاب صدیقی، شیخ دکتور علی مظفریان، شیخ دکتور احمد میرین سیاد بلوچی، شیخ محی الدین خراسانی، شیخ علامه احمد مفتی زاده، شیخ یار محمد کهریزی، شیخ مهندس فاروق فرساد، شیخ قاری (قرآن) محمد ربیعی، استاد ابراهیم صفی زاده، شیخ نظر محمد بلوچی، شیخ مجاهد دوست محمد بلوچی، شیخ محمد صالح ضیائی، شیخ مجاهد عبد الملک ملازاده، شیخ عبد الناصر جمشید زیی، شیخ دکتور عبد العزیز کاظمی، شیخ شریف سعیدانی، شیخ قدرت الله جعفری، شیخ مجاهد قاضی بهمن شکوری، برادر شمس الدین کیانی و... تعداد زیادی از اعضای جنبش اسلامی اهل تسنن ایران و شورای مرکزی اهل تسنن (شمس) و مکتب قرآن و سازمان محمدی اهل سنت. بدین ترتیب ائمه ی اهل تسنن و طلبه ها و دعاه در حال حاضر در معرض خطر جدی قرار دارند و هر روز، از جانب این نظام فرقه گرا (طائفی) و کینه توز، مرگ - آنها را تهدید می کند.

۸ - تعداد زیادی از علما و جوانان اهل تسنن در زندان های خمینی به سر می برند و هیچ جرمی ندارند، به جز این که آنها از مظلومین اهل تسنن دفاع کرده و پای بند و مدافع حقوق و معتقدات شان هستند و خواهان دوری از خرافات و بدعت هایی هستند که آخوند ها می خواهند آن ها را نشر کنند.

۹- همان طور که برای همگان آشکار است، اهل تسنن از ساختن مساجد و مدارس دینی در مناطقی که اهل تشیع، اکثریت را تشکیل می دهند، مثل تهران، اصفهان، یزد، شیراز و دیگر شهرهای بزرگ، محروم هستند و این در حالی ست که فقط در تهران، حدود یک میلیون سنی مذهب زنده گی میکنند و این عده حتی از داشتن یک مسجد نیز برای ادای نماز و یا مرکزی برای برگزاری اجتماعات، محروم می باشند. در حالی که در آن جا، تعداد زیاد کلیسا برای مسیحیان و دیر برای یهودیان و آتشکده برای مجوس و غیره، وجود دارند. بر خلاف اهل تسنن، آنان (اهل تشیع) اقدام به ساخت مساجد، مراکز حوزه و حسینیه ها در مناطق اهل تسنن می کنند و در بعضی روستا ها و شهرهای کوچک که این اماکن ساخته می شوند، هیچ شیعه ای به جز کارکنان دولت وجود ندارد و هم اکنون، نظام تصمیم گرفته است که اجازه ی ساخت هیچ مسجدی برای اهل تسنن در تهران، مشهد، شیراز و ... داده نشود.

۱۰- ویرانی و بستن مساجد و مدارس دینی اهل تسنن و از جمله ی آنها: مدرسه و مسجد شیخ قادر بخش بلوچی در بلوچستان، مسجدی متعلق به اهل تسنن در هشت بر از توابع استان اردبیل، مسجد کنارک در چابهار، مسجدی در مشهد- خیابان ۱۷ شهریور، مدرسه ی خلیل الله در سنج، مدرسه ی حاج احمد بیگ در سنج، مدرسه ی آقا حبیب الله در سنج، مسجد الحسنین در شیراز، مدرسه ی مولانا جلال الدین در منصور آقائی، مسجدی در سردشت، مدرسه ی خواجه عطا در بندر عباس و ویران کردن مسجد شیخ فیض مشهد که در خیابان خسروی قرار دارد و تبدیل آن به پارکی برای پسران صفویان و پارکینگی برای اتومبیل (موتر) های حسینیه ی کنار مسجد. در حادثه ی ویرانی این مسجد، ۴۰ نفر از اهل سنت در حالی که از مسجد دفاع می کردند، به شهادت رسیدند. قابل ذکر است که این مسجد، قدامت ۳۰۰ سال داشت و همه ی این اعمال با اتهامات مختلف- از جمله مسجد ضرار یا این که بدون مجوز بوده، انجام می شوند. از آثار این اعمال، افزایش هیبت شیعیان و در مقابل تضعیف روحیه ی اهل تسنن و کاهش فعالیت ها و جنبش های آنها برای دفاع از عقائدشان، شمرده می شود.

۱۱- محرومیت اهل تسنن از فعالیت های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی- مانند: ممنوعیت اهل تسنن از نشر و چاپ کتاب، مجله، روزنامه، محرومیت اهل تسنن از عضویت در مجلس شورای اسلامی (پارلمان) و ادارات؛ بجز افرادی که نظام، آنها را می خواهد. منع انتشار کتاب های دینی اهل تسنن- مثل: منهاج السنه، کتاب توحید، کتاب شیخ الاسلام ابن تیمیه و ابن قیم و محمد ابن عبدالوهاب و ... و ممنوعیت ورود هر گونه کتاب دینی تا زمانی که از وزارت ارشاد رافضی، نگذشته باشد. وای بحال امامی که از عدم یاری

خواستن مردگان و شرک صحبت کند و یا اقدام به تأیید و تمجید خلفای راشدین رضی الله عنهم و ام المومنین عائشه رضی الله عنها و بعضی مسائل دینی دیگر بکند.

۱۲- در حال حاضر عملیات اسکان اهل تشیع در مناطقی که اهل تسنن، اکثریت را تشکیل می دهند، انجام می شود. این کار به هدف تغییر ترکیب جمعیت (دیموگرافی) و تغییر چهره ی جمعیتی این مناطق انجام می شود. همچنین اقدام به خرید زمین از اهل تسنن که این عمل - دقیقاً همانند اعمال یهود در فلسطین است.

در کل، نظام و دولت در صدد ریشه کنی اهل تسنن در تمام استان های سنی نشین در ایران است. باید آگاه باشیم که این رژیم سرکوبگر شیعی با دست های خود، اقدام به قتل و جنایت بر اهل تسنن می کند و سپس اقدام به مخفی کردن آثار جنایتش می کند و برای آنها اشک تمساح می ریزد. همان طور که این عمل را برای بسیاری از علما انجام داده و سپس اظهار تأسف کرد. لذا از این کارهای آنها نباید تعجب کرد؛ چون نفاق و تقیه از مهمترین اصول مذهب آنها از زمان تأسیس آن است.

با آن چه که آورده شد- از جمله شکنجه و سرکوب و محرومیت سیاسی و فرهنگی و دینی اهل تسنن، اما روز به روز به مذهب شان پای بندی بیشتری می یابند. آنها، خطری که در کمین است را احساس می کنند و روش های شیطانی و فریبنده ی آخوندها (آیات) را به خوبی می شناسند.

دانشمند جاهل

مهدی «خزعلی»

در سنج با سیمای شیخ مهدی دانشمند از طریق شبکه ماهواره یی «سلام» آشنا شدم. میزبان و علمای اهل سنت از سخنان او بسیار آزرده بودند. نقل قول ها، قابل دفاع نبودند! کاک حسن می گفت: مگر حق تعالی نفرموده که به بت های مشرکین، دشنام ندهید که آنان از روی دشمنی و نادانی به خدا دشنام ندهند:

«ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم. انعام - ۱۰۸» - ما که برادران دینی شما هستیم، برای ما خلیفه دوم و چهارم، هر دو مورد احترام اند. به تهران بازگشتم، فلم سخنرانی دانشمند را در سایت ها دیدم. سخنانی سخیف و موهن بود. در چند دقیقه ده ها بار الفاظ ناشایست «حرامزاده و ولدالزنا» را به کار می برد. او نه تنها خلیفه دوم اهل سنت را حرامزاده و ولدالزنا می خواند، بل که تمام سنی ها را حرامزاده دانسته و بر این روش اصرار و ابرام دارد و می گوید که تا آخر عمر فریاد می زند که سنی ها حرامزاده اند! او وحدت شیعه و سنی را نفی کرده و می گوید این، طرح امام «قدس سره» و مقام معظم رهبری نبوده و نیست. این، پیشنهاد فرد دیگری (آیت الله منتظری) بوده که سیلی فاطمه زهرا (س) را خورد و رفت پی کارش! و باز می گوید: خطاب با دختر حاصل از زناى خود در حال حیض زنا می کند و عمر بوجود می آید و با آوردن دست های خود به جلو که انگار دارد سند منگوله دار ملک شش دانگ را نشان می دهد، با قیافه حق به جانبی می گوید: من، سند نشان تان می دهم! کسی نیست به این دانشمند جاهل بگوید، آخر عزیز دل آقا! در حال حیض، نطفه - منعقد نمی شود و دیواره رحم در حال ریزش است و در ثانی، تو آن شب کجا بودی؟ تو خبرداری که چه روزی فرزندان خود را ساخته ای که از شب کذا و کذا در ۱۵ قرن پیش خبر می دهی؟ او که در حرامزاده شناسی ید طولایی دارد در پاسخ به نامه یک شیعه اثنی عشری یزدی که او را به واسطه ناسزا و اهانت به اهل سنت، مورد حمله قرار داده بود می گوید: برو بین چه شیری خورده ای و چه لقمه ای پدرت به تو داده است. برو سری به پدر و مادر و کس و کارت بزن! اشکالی در کار هست و حتماً حرامزاده ای که به خاطر سنی ها به آخوند شیعه و روضه خوان سید الشهداء، توهین می کنی!

من نیز قبل از نگارش جواب این دانشمند جاهل، به پدر و مادر سر زدم. پدر را زاهدی دیدم که تهجد نیمه شبش هرگز ترک نشده است؛ حافظ قرآن و نهج البلاغه است و عاشق علی و فاطمه و یوسف زهراست. مادر از سلاله پاکان و نوه میرزای کلباسی است و آن قدر در رعایت لقمهء حلال، دقت داشت که یک بار نوبت آب همسایه به اشتباه و بازی کودکان، پای درختان باغچه می رود. او تا آخر عمر از میوه آن درختان نمی خورد. از او و فرزندش کراماتی نقل است بی نظیر.

آقای دانشمند! من شیر چنین شیر زنی را خورده ام و پدرم ریالی از وجوهات امام زمان که تو ارتزاق می کنی در گلوی ما نریخته است. او ریالی از حقوق دولتی و شورای نگهبان به ما نداده است. ما با دسترنج معلمی، تدریس و تبلیغ بزرگ شده ایم. حال اجازه می خواهم پاسخ شما را بدهم.

او با استناد به فقه شیعه که اگر نماز طواف نساء را نخوانید، همسرتان بر شما حرام می شود، با یک سفسطه و مغلطه نتیجه می گیرد؛ چون سنی ها نماز طواف نساء نمی خوانند، پس حرامزاده هستند!

به یاد روایتی از امام صادق علیه آلاف التحیه و الثناء افتادم. آن بزرگوار با یکی از اصحاب و یاران بسیار نزدیک خود در بازار قدم می زدند. آن دوست، کسی از غیر مسلمین را حرامزاده خطاب کرد. حضرت برآشفتمند که چرا دشنام دادی؟ پاسخ داد که او مسلمان نیست و مثل ما عقد نکاح ندارد که بر هم حلال باشند و نتیجه گرفت که آن نا مسلمان، حرامزاده است! امام (ع) فرمودند هر قومی برای خود آداب ازدواج دارد و براساس آیین خود ازدواج می کنند و حرامزاده نیستند. بخاطر این دشنام، امام با آن یار صمیمی تا آخر عمر قطع ارتباط فرمودند! حال بفرمایید تکلیف ما پیروان امام صادق (ع) با آقای دانشمند چیست؟ او که صدها بار و بر فراز منبر به صدها میلیون مسلمان حرامزاده گفته است! با او چه باید کرد؟

اهل سنت با مناسک خود حج را بجا می آورند. اگر پیروی امام صادق (ع) هستیم، علی رغم اختلاف در وضو - که مقدمهء واجب است - و علی رغم اختلاف در سجده گاه - که شرط واجب است و ما سجده بر ماکول و ملبوس را جایز نمی دانیم و فقط بر زمین و آنچه از آن می روید سجده می کنیم - باز برای حفظ وحدت، نماز پشت سر اینان را مانند نماز پشت سر پیامبر (ص) می دانند. مگر ما در مکه و مدینه با شتاب خود را به حرمین شریفین نمی رسانیم تا فوز چنین جماعتی را از دست ندهیم؟ چه شده است که یک روحانی جوان به واسطهء اختلاف در مناسک حج، همهء اهل سنت را حرامزاده می خواند و علماء و مراجع، دم بر نمی آرند؟ این، بذر تفرقه نیست؟

به محضر پدر رفتم و با ناراحتی، مطالب شیخ مهدی دانشمند را به عرض رساندم. معظم له فرمودند: این ها، جاهل اند و نمی فهمند و من عرض کردم: این، کافی نیست. وقتی کسی بر منبر پیامبر به جمعی کثیر دشنام و ناسزا می گوید، وحدت را نفی و بر آتش اختلاف دامن می زند، امنیت نظام را به خطر می اندازد، باید با او برخورد قاطع شود؛ او را حد زده و از خود برانید. او برای نظام خطرناک است؛ نه پالیزدار و دانشجوی سندجی و پزشک جوان همدان و وبلاگ نویس بی چاره!

بر علماء، مراجع و مسئولین است که موضع خود را در برابر این سخنان موهن بیان کنند؛ قبل از این که شکاف و اختلاف بیشتر شود. امام راحل (قدس سره) و رهبری تاکید بر حفظ وحدت در عین صیانت از اصول دین و مذهب دارند، لذا وحدت عدول از اعتقادات نیست. تظاهر به عدول هم فریب است، نه وحدت. وحدت عبارت از تاکید بر مشترکات، احترام متقابل و عدم اسائه ادب به باورهای یکدیگر است.

البته بحث علمی، حوزه وی و آکادمیک در مبانی اختلافی، بدور از تعصب و با حفظ احترام متقابل، راه گشاست. برای تشکیل جلسات بحث و مناظره تلویزیونی، ابتدا باید ظرفیت ها را بالا برد. ظرفیت مناظره کنندگان و بینندگان و مهمتر از همه علماء و مراجع عظام. دو طرف آنقدر متعصب اند که هر کدام روایت تاریخ کنند، رگ های گردن دیگری ورم می کند. از سوی دیگر بینندگان متعصب، اجازه بحث آزاد را نمی دهند و بیم آن می رود که در پس هر مناظره ای، شهر و محله ای شلوغ شود. بدتر از همه چماق تکفیر و ارتداد علماست که چون شمشیر دامو کلیس بر سر طرفین است. من در نوشته های خود بسیار و بسیار این چماق را حس می کنم و چه بسیار بغض فرو خورده از ترس این چماق دارم. شاید تعجب کنید، من سایه چماق تکفیر را حتی در خرید یک نوشابه حس کرده ام، تا یک قاب عکس و مبلمان! دستشویی فرنگی، کفر ابلیس است و ... دیگر بس است.



روحانی نشسته در وسط، از بدترین و کثیف ترین چهره های روحانیت تشیع در ایران است. برای شناخت بهتر، ویدیو های او را با نام اش (مهدی دانشمند) در یوتیوب، مشاهده کنید.

دین ستیزی با اعتقادات اهل سنت و جماعت در پوشش مبارزه با وهابیت

نحمد الله تبارك و تعالی و نصلی و نسلم علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و من دعا بدعوتہ و جاهد فی سبیل شریعتہ الی یوم الدین.

وهابیت چیست و چرا به بعضی ها وهابی می گویند؟

نخست لازم است متوجه باشید که ما مسلمانان اهل سنت و جماعت در احکام و مسائل فقهی از یکی از چهار مذهب حنفی، مالکی، شافعی و یا حنبلی پیروی می نمائیم و اساساً مذهب پنجمی بنام وهابیت یا هر اسم دیگری وجود ندارد. شاید سؤال شود: پس چگونه چنین نامی بر سر زبانها افتاده است؟ برای پاسخ به این سؤال که در واقع پاسخ به سؤال اصلی شماس، به مقدمه ای کوتاه نیاز داریم و آن این است که: در میان مذاهب اربعه ای اهل سنت، مذهب حنبلی برخوردار صریح تر و شفاف تر از دیگر مذاهب نسبت به خرافات دارد. از سویی در زمان محمد بن عبدالوهاب (رح) بیشتر مردم از مسیر صحیح عقیده ای توحیدی فاصله گرفته بودند و در وادی خرافات گام برمی داشتند. از دیگر سو ایشان که از دانشمندان اهل سنت و جماعت و پیرو مذهب حنبلی بود، بسیار صریح با خرافات و انحرافات مقابله نمود. دشمنان دین به پیروی از سیاست شوم خود: (فَرَّقُ تَسُدُّ: تفرقه بینانداز و سروری کن) برای ایجاد تفرقه ی بیشتر بین مسلمین، اقدامات محمد بن عبدالوهاب را مذهبی تازه نامیدند و مسلمانان نا آگاه نیز به پیروی آنها از ظهور مذهبی نو سخن گفتند که البته این نامگذاری اصولاً درست نیست زیرا:

اولاً: ایجاد مذهبی تازه پیش از پیش بین مسلمانان فاصله می اندازد و تفرقه ی موجود را زیادتر می کند. در حالی که مسلمین مؤظف هستند برای هموار نمودن وحدت و رسیدن بدان از ایجاد مذاهبی دیگر دلسوزانه و با جدیت جلوگیری نمایند. به همین دلیل واضح است تبلیغ برای مذهبی تازه با اصل «ایجاد وحدت» که تکلیف دینی است، منافات دارد.

ثانیاً: بر فرض صحیح بودن این نامگذاری، بدلیل اینکه عبدالوهاب - پدر محمد - صوفی بود و با آراء و نظریات فرزندش مخالفت می نمود، لذا وهابی (منسوب به عبدالوهاب) برای مخالفان محمد بن عبدالوهاب، نامی بامسمی خواهد بود، نه برای محمد بن عبدالوهاب.

ثالثاً: نه شیخ محمد و نه پیروانش، هیچ کدام ادعای بوجود آوردن مذهبی نو را نداشته اند (۱).

رابعاً: چون واژه‌ی «مذهب» برای آراء فقهی تدوین شده‌ی یک مجتهد بکار برده می‌شود و اما عمده مسائلی که محمدبن عبدالوهاب از آنها صحبت نموده، جزو مسائل اعتقادی هستند؛ نه احکام. با این وجود بکار بردن واژه‌ی مذهب برای آراء محمدبن عبدالوهاب، اشتباه است.

خامساً: مهم تر این که اصل مسائلی که شیخ محمد تبیین و یا تشریح نموده است، تازه و نوپیدا نبوده‌اند. به عبارت دیگر آن نظریاتی که امروزه تحت نام وهابیت تازه، جلوه داده می‌شود، چیزی تازه نیست؛ زیرا همان مسائل و نظریات در قرآن بطور واضح و شفاف آمده است و نیز در احادیث پیامبر صلی الله علیه وسلم و دیگر کتب معتبر اهل سنت و جماعت موجود می‌باشد که در ذیل به نمونه‌هایی اشاره می‌نماییم تا «سیه روی شود هر که در او غش باشد».

(۱) اگر اعتقاد به شرک بودن استغاثه - طلب فریادرسی - از غیر خدا «نشانه‌ی وهابی بودن باشد» باید پذیرفت که پیامبر صلی الله علیه وسلم، خلفای راشدین، ائمه‌ی اربعه و علمای اسلام و ... همه‌ی آنها و پیروان شان وهابی هستند؛ زیرا:

الف) خداوند متعال می‌فرماید: «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ» = «هنگامی که شما مسلمین، پروردگارتان را به فریادرسی خواستید، پس برای شما استجابت نمود.» - (انفال/۹) و باز خداوند می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادُ أَثْمَالِكُمْ» = «کسانی را که به غیر از خدا می‌خوانید، بندگانی مثل خودتان هستند.» - (اعراف/۱۹۴)

یعنی همچنانی که شما مخلوق و نیازمند هستید و قادر نیستید به فریاد کسی برسید، آنها - بندگانی را که از ماورای عالم به شهادت می‌خوانید - نیز نمی‌توانند به فریاد شما برسند؛ زیرا تمامی بندگان خدا، خودشان سراپا نیازمند هستند. حال هر چند بسیار صالح و پاک هم باشند، هرگز قادر به نصرت و یاری دادن دیگران نیستند. چنان که خداوند یگانه و بی‌شریک می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتِطِيعُونَ نَصْرَكُمْ» = «کسانی که بغیر از خدا می‌خوانید، توانایی یاری دادن شما را ندارند.» - (اعراف/۱۹۷)

اساساً بندگان صالحی که از این دنیا رفته‌اند و یا این که زنده‌اند، ولی با ما فاصله‌ی مکانی زیادی دارند، از احوال ما بی‌خبر هستند. به فرض هم که مطلع باشند، نمی‌توانند دعای ما را استجابت کنند. چنان که در قرآن کریم می‌خوانیم:

«إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دَعَائَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ» = «اگر آن‌ها (غیر خدا) را بخوانید، دعای شما را نمی‌شنوند. اگر (به فرض محال) هم بشنوند، نمی‌توانند دعای شما را استجابت کنند.» - (فاطر/۱۴)

به علاوه تنها کسی می‌تواند به فریاد آدمیان برسد که قدرت خلق و آفرینش داشته باشد، چون خداوند می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ» = «و کسانی را که غیر از خدا می‌خوانند، چیزی را خلق نکرده‌اند. آن‌ها خودشان هم مخلوق (نیازمند) هستند.» - (نحل/۲۰)

شگفتا! که کسانی «من دون الله» را به «بت‌های چوبی و سنگی» معنی می‌کنند، آن‌گاه گستاخانه رأی می‌دهند که خواندن صالحان و نیکوکاران عین توحید است. در حالی که واضح و آشکار است که «من دون الله»، یعنی هر کسی و هر چیزی غیر از خداوند قادر متعال.

ب) انس (رضی الله عنه) که ۹ سال در خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده است، نقل می‌کند که: هرگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم با سختی و ناراحتی مواجه می‌شد، می‌فرمود: چنان که امام ترمذی روایت کرده است:

عن أنس رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم (إنه كان إذا كربه امر، قال: يا حي يا قيوم برحمتك أستغيث) = «ای زنده‌ی پاینده با رحمت خودت، بفریادم برس!» (قال الحاكم هذا حديث صحيح الاسناد، رواه الترمذی)

پس پیرو راستین پیامبر صلی الله علیه وسلم کسی است که مانند رسول الله صلی الله علیه وسلم دعا کند و فقط خدا را فریادرس بداند و بس.

ج) امام علی رضی الله عنه به پیروی از پیامبر صلی الله علیه وسلم، چنین دعا کرده است: (... فیا غایه الطالبین و أمان الخائفین و عماد الملہوفین و غیاث المستغیثین و جار المستجبرین و کاشف ضُر المکروبین ...) = «ای منتهی آرزوی خواستاران و امان‌بخش ترسناکان و تکیه‌گاه دلسوختگان و فریادرس فریادطلبان و پناه پناهجویان و برطرف‌کننده‌ی گرفتاری گرفتاران.» / (صحیفه ی علویه، ص ۶۳۶، قابل ذکر است که مرجع مذکور پُر از دعا‌های خالص توحیدی می‌باشد)

د) زین العابدین یکی از نوادگان امام علی در دعای خود می‌فرماید: (... فلا أدعو سواک و لا أرجو غیرک ...) = «جز تو را نمی‌خوانم و بجز تو امید ندارم.» / (به صحیفه ی سجادیه، دعای ۱۵ نگاه کنید)

لازم به ذکر است که آقای محمدعلی سادات، دعای مذکور را عالماً و عامداً غلط ترجمه نموده است. او عبارت «فلا ادعو سواک» را به «تو را می‌خواهم» معنی کرده است. شاید از ترس این که مبدا افکار وهابیت به ذهن دانش‌آموزان راه یابد؟ «چنین خدمتی؟! انجام داده است. / (به کتاب پینش اسلامی سال اول دبیرستان، صفحه‌ی آخر چاپ ۱۳۶۱، مراجعه کنید)

سجاد، یکی دیگر از نوادگان امام علی همچنین (در دعای ۲۸، صحیفه‌ی سجادیه) می‌فرماید: (و رأیت أن طلب المحتاج الی المحتاج سفه عن رأیه و ضله عن عقله) = «دانستم که خواستن نیازمند از نیازمند از سبکی اندیشه و گمراهی خود اوست». غزالی (رحمه الله علیه) در ضمن قصیده‌ی منفرجه‌ی خود می‌فرماید:

من للملهوف سواک یغث او للمضطر سواک نجی

«جز تو کیست فریادرس دلسوخته گان

یا کیست جز تو نجات دهنده‌ی درماندگان»

(۲) وقتی کسی معتقد باشد قراردادن واسطه‌یی مرده، بین خود و خدا باطل است، که به همین دلیل او را وهابی بنامند، باید قبول نمود که همه‌ی مسلمانان پیرو قرآن و سنت صحیح، وهابی استند؛ زیرا خدای متعال می‌فرماید:

«فاستقیموا إلیه و استغفروه و ویل للمشرکین» = «به سوی خدا مستقیماً روی آورید و از او آمرزش بخواهید و هلاکت بر مشرکان باد.» / (فصلت/۶)

علامه زمخشری، صاحب تفسیر کشاف با توجه به عبارت «فاستقیموا إلیه» و تفاوت آن با عبارت «فاستقیموا له» در تفسیر آیه‌ی مذکور می‌فرماید: (فاستووا إلیه بالتوحید و إخلاص العبادۀ و غیر ذاهبین یمینا و لا شمالا و لا ملتفتین إلی ما یسول لکم الشیطان من إتخاذ الاولیاء و الشفعاء و توبوا إلیه مما سبق لکم من الشرک) = «با توحید و اخلاص در بندگی مستقیماً به سوی خدا روی آورید و به راست و چپ نروید و به فریب‌های شیطان، توجه نکنید که شما را به دست گرفتن - متوسل شدن - اولیاء و شفیعان تشویق می‌کند و از شرک گذشته‌ی خود به سوی خدا توبه کنید.»

لابد علامه زمخشری را نیز باید وهابی شمرد (!!) که چنین درک و فهمی خالص، پاک و کاملاً توحیدی از آیه‌ی مذکور پیدا نموده است.

اگر گفته شود ما خود را لایق نمی‌دانیم که مستقیماً با خدا حاجت خود را در میان بگذاریم، به همین دلیل به پاکان و صالحان متوسل می‌شویم؛ همچنانی که اگر کسی بخواهد شرح حال خود را به سمع پادشاه برساند، باید از مقربان وی مدد جوید. در پاسخ می‌گوئیم:

اولاً: ما مسلمانان برای مسائل اعتقادی خود حتماً باید از قرآن و سنت صحیح پیامبر صلی الله علیه وسلم، دلیل داشته باشیم، لذا می‌گوئیم ادعای فوق با نص قرآن مخالفت دارد؛ از آن جهت که - از جمله - می‌فرماید:

«فاستقيموا اليه و استغفروه ...».

به علاوه ما موظف هستیم برای پاکان و نیکان در گذشته از خدا مغفرت بطلبیم، نه این که از آنان چیزی بخواهیم و یا ایشان را واسطه قرار دهیم. چنان که در آیه ی ۱۱ سوره ی حشر می‌خوانیم:

«ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ...» = «پروردگارا! ما و برادران ایمانی ما که در ایمانداری سبقت برده‌اند (قبل از ما بوده‌اند) را مورد مغفرت خود قرار بده...» بسیاری از مردم برخلاف این آیه از بزرگواران و صالحان مدد و فریادرسی می‌طلبند و به ایشان متوسل می‌شوند. در حالی که بر طبق دلایل قرآن، ما باید نخست برای خود، سپس برای آن‌ها طلب آمرزش گناهان شان را از خداوند بخواهیم.

ثانیاً: از چنین اشخاصی می‌پرسیم «چگونه شما خود را لایق نمی‌دانید چیزی جزئی را بدون واسطه از خدا بخواهید، ولی در نماز (در حضور خدا) مستقیماً و بدون واسطه، بزرگ-ترین نعمت (یعنی: هدایت در مسیر انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحان قرار گرفتن را می‌خواهید. مگر نه این که همین بدون واسطه و رو در رو با خدا سخن گفتن (بیان و درخواست ایاک نستعین، اهدنا الصراط المستقیم)، خود قوی‌ترین دلیل برای نفی توسل نادرست است؟

ثالثاً: خدا را به پادشاه تشبیه نمودن غلط و بل که شرک و کفر محض است. بسیار مایه‌ی تأسف و تعجب است جاهلانی که به خود اجازه داده و جرأت می‌کنند خدای بی‌نهایت بزرگ، مقتدر، سمیع، بصیر، بخشنده، مهربان و بی‌نیاز را به انسان نادان و سراپا نیازمند و بی‌نهایت حقیر و ناتوان تشبیه نمایند؟! این‌ها توجه ندارند که خداوند متعال از این گونه مثال زدن‌های نادرست نهی فرموده است. چنان که در قرآن کریم می‌خوانیم:

«ولا تضربوا لله الامثال ان الله يعلم و انتم لا تعلمون» = «برای خدا، مثال‌های بشری نزنید که خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.» / (نحل/ ۷۱)

رابعاً: در کتب احادیث و تاریخ اسلام آمده است که عمر (رض) به هنگام خشکسالی در اقامه‌ی صلاة الاستسقاء - نماز باران - به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وسلم متوسل شد. حال می‌پرسیم چرا عمر (رض) به پیامبر صلی الله علیه وسلم و دیگر انبیاء و یا به ابوبکر صدیق (که بدلیل فرموده‌ی رسول الله بعد از انبیاء از همه‌ی انسان‌ها افضل‌تر است) متوسل

نشد؟ نحوه‌ی عمل عمر (رض) نیز دلیل قاطعی است که توسل به انسان صالح زنده صحیح است و به انسان صالح مرده صحیح نیست و این عمل شرک مطلق است.

بدون تردید اگر عمر (رض) امروز زنده بود و به پیامبر صلی الله علیه وسلم متوسل نمی‌شد و به شخص صالح زنده‌ای توسل می‌جست، فریاد جاهلان بلند می‌شد که عمر (رض) هم وهابی است و یا اگر امروز امام عمر (رض) زنده بود و درختی را که پیامبر صلی الله علیه وسلم در بیعة الرضوان بدان تکیه داده بود از بیخ و بن می‌کند و می‌سوزانید، فتوای قتل او را صادر می‌نمودند. وای به روزی که دین به دست جاهلان و عالم نمایان بیافتد...!

(۳) اگر اعتقاد به «عدم وصول ثواب قرائت قرآن به اموات، دلیل وهابی بودن باشد، باید گفت امام شافعی (رض) و جمهور علمای شافعیه وهابی بوده و هستند؛ چرا که امام نووی (رحمة الله علیه) که یکی از علمای بزرگ شافعیه است، می‌فرماید:

(وَأما قراءة القرآن و جعل ثوابها للميت و الصلاة عنه و نحوهما، فمذهب الشافعي و الجمهور إنها لا تلحق الميت...) = «و اما درباره‌ی قرائت قرآن و قراردادن ثواب آن برای مرده و نیز اقامه‌ی نماز بجای او و یا امثال آن، امام شافعی و جمهور علمای شافعیه بر این عقیده‌اند که آن ثواب به میت نخواهد رسید.» / (شرح مسلم، جلد ۱۱، ص ۸۵ در حاشیه‌ی ارشاد الساری و ج ۷، صص ۹۱/۹۰ و جلد ۱ ص ۱۱۹/۹۰ و ۱۲۰)

همچنین امام نوری در کتاب «الاذکار» صفحه‌ی ۱۴۲ می‌فرماید: (وإختلف العلماء فی وصول ثواب قراءة القرآن فالمشهور من مذهب الشافعي و جماعة أنه لا یصل) (۲).

امام نووی (رح) دلیل امام شافعی (رح) را چنین بیان کرده است: (دلیل الشافعی: وأن لیس للانسان إلا ما سعی ... و قول النبی صلی الله علیه وسلم: إذا مات ابن آدم انقطع علمه إلا من ثلاث، صدقة جاریه أو علم ینتفع به أو ولد صالح یدعو له) = «دلیل امام شافعی برای عدم وصول ثواب نماز و قرائت قرآن به مرده این آیه است که: برای انسان جز آن چه خودش تلاش نموده است، چیزی برایش نفع ندارد... و نیز فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم: هرگاه انسان بمیرد، اعمال او قطع می‌شود (خیر و ثوابی به او نمی‌رسد). مگر از سه طریق:

(۱) صدقه‌ی جاریه - کار خیری که بعد از شخص انجام‌دهنده، آن کار ادامه داشته باشد؛ مانند: ساختن پل، مدرسه، مسجد، بیمارستان و ...

(۲) علم نافع - مانند تعلیم قرآن و حدیث و تألیف کتاب‌های دینی و ...

(۳) فرزند صالحی که برای او دعای خیر کند. / (ارشاد الساری، ج ۱، صص ۹۰ و ۱۱۹ و ۱۲۰)

(۴) اگر کسی معتقد باشد ساختن گنبد و بارگاه روی قبور حرام است و به همین دلیل او را وهابی بدانند، باید اذعان داشت که پیامبر صلی الله علیه وسلم، امام بخاری، مسلم، نووی و پیروان شان وهابی استند؛ زیرا در صحیح مسلم آمده است:

(عن جابر رضی الله عنه قال: نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم أن یجصص القبر و أن یقعد علیه و أن ینبئ علیه) = «از جابر (رض) نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم از گچ کاری و سنگ کاری قبر و نشستن بر آن - یعنی در کنار قبر نشستن و با مرده ای که در آن قرار دارد، سخن گفته شود - و ساختن بنا و عمارت بر آن نهی فرموده است.» / (ریاض الصالحین، تألیف امام نووی، ص ۴۹۰)

به علاوه باید شیخ طوسی و شیخ حرعاملی از مجتهدان شیعه را نیز وهابی نامید، چرا که: در کتاب تهذیب شیخ طوسی (از کتب اربعه ی شیعه) و نیز در کتاب وسائل الشیعه، تألیف شیخ حرعاملی، باب ۴۴ از ابواب دفن در روایت موثق از موسی بن جعفر آمده که: (سألت أبا الحسن موسى عن البناء على القبر و الجلوس عليه هل يصلح؟ قال: لا يصلح البناء عليه ولا الجلوس ولا تجصيصه ولا تطيينه) = «برادر موسی بن جعفر از بنای قبور و نشستن بر روی آن پرسید که آیا این کار صحیح است؟ او فرمود: خیر! ساختمان سازی و گنبد درست کردن بر قبر و نشستن روی آن - یعنی در کنار قبر نشستن و با مرده ای که در آن قرار دارد، سخن گفته شود - و گچ کاری و سنگ کاری و گل کاری آن صحیح نیست.» باز در کتاب تهذیب و وسائل الشیعه به نقل از جراح مدائنی آمده که جعفر صادق فرمود: (لا تبنوا على القبور ولا تصوروا سقوف البيوت فإن رسول الله صلی الله علیه وسلم كره ذلك) = «بر قبرها بنا نسازید و سقف خانه ها را پُر از تصویر نکنید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم، این کار را ناپسند شمرده است.»

همچنین در مآخذ فوق و نیز در کتاب «من لا یحضره الفقیه» (از کتب اربعه ی شیعه) باب مناهی پیامبر صلی الله علیه وسلم به نقل از یونس بن ظبیان آمده که جعفر صادق فرمود: (نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم أن یصلی علی قبر أو یقعد علیه أو ینبئ علیه) = «رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی فرمود از این که بر قبری نماز گزارند یا بر آن بنشینند و یا بر آن بنا سازند.»

(۵) اگر اعتقاد به حرام بودن دست زدن و چسبیدن و بوسیدن قبر و ضریح و ... دلیل وهابی بودن باشد، باید ابن حجر هیثمی (رح) از علمای برجسته ی اهل سنت و شافعی مذهب و نیز امام محمد غزالی (رح) و پیروان شان وهابی باشند، چرا که: الف) ابن حجر هیثمی (رح) فرموده است:

(التزام القبر أو ما عليه من نحو تابوت ولو قبره صلى الله عليه وسلم بنحو يده و تقيله بدعه مكروهه قبيحه) = «چسبیدن به قبر و یا آنچه روی آن است از قبیل تابوت و ضریح و ... اگرچه قبر پیامبر صلی الله علیه وسلم هم باشد و نیز دست زدن و بوسیدن آن، بدعت مکروه و قبیحی است.»

(ب) امام محمد غزالی (رح) در احیاء علوم الدین، جلد ۴، ص ۴۹۱ فرموده است:
(والمستحب فی زیارة القبور أن یقف مستدبر القبلة مستقبلاً بوجه المیت و أن یسلم و لا یمسح القبر و لا یمسه و لا یقبله فإن ذلك من عادة النصاری) = «مستحب است در زیارت قبور پشت به قبله روبروی میت ایستادن و سلام کردن، ولی نباید به قبر دست زد و یا دست کشید و نیز نباید آن را بوسید و یا دور آن طواف کرد؛ زیرا این اعمال از آداب و عادات مسیحی ها است.»

یا للعجا: ۹۰۰ سال قبل بنا به فرموده‌ی امام محمد غزالی (رح) دست زدن و بوسیدن قبر و ضریح و ... از عادات و رسوم مسیحی ها بوده، ولی امروزه انجام ندادن عادات و آداب مسیحی ها، نشانه‌ی وهابی بودن است! و انجام دادن آداب مسیحیت، جزو اصول اسلامی شده است.

راستی اگر امام غزالی و ابن حجر هیثمی امروز زنده بودند و چنین فتوایی صادر می کردند، جهال و عالم نمایان چه بر سرشان می آوردند؟

بعضی، از جمله ابوالقاسم - شارح تحفه‌ی شیخ ابن حجر - سخن ابن حجر را برخلاف رأی او و بدون دلیل تأویل و توجیه می کند؛ آنگاه که می گوید: بوسیدن قبر پیامبر به خاطر تبرک، اشکالی ندارد. البته ایشان توجه ندارند که:

اولاً: فرموده‌ی ابن حجر صریح و روشن است و جای هیچ گونه توجیهی باقی نگذاشته است.

ثانیاً: وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم از بنای روی قبور نهی فرموده و بنای آن حرام است، پس بطریق اولی احترام و بزرگداشت آن عمل حرام هم، حرام خواهد بود.

و اما خنده دار است وقتی از متحجرین می شنویم که می گویند عجیب است این وهابی ها چگونه توانسته اند کتاب ابن حجر و امام غزالی را دستکاری کنند! (۳)

(۶) اگر اعتقاد به تخریب گنبد و بارگاه و بناهای روی قبور، دلیل وهابی بودن باشد، باید پیامبر صلی الله علیه وسلم، امام علی (رض)، ابوالهیاج اسدی (رض) و ائمه‌ی زمان امام شافعی، خود امام شافعی، امام بخاری، امام مسلم، امام نووی، ابن حجر هیثمی و پیروان شان همگی وهابی باشند، زیرا:

الف) در صحیح مسلم آمده است:

(عن ابی الهیاج الاسدی قال: قال لی علی بن ابی طالب ألا أبعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم أن لا تدع تمثالا إلا طمسته و لا قبرا مشرفا إلا سويته) = «از ابوالهیاج اسدی روایت شده که گفت: علی بن ابی طالب به من گفت: تو را انتخاب می کنم بر آن چه رسول الله صلی الله علیه وسلم من را بر آن انتخاب کرد و آن این است که هیچ عکس و تصویر و مجسمه ای را فرونگذاری، جز آن که آن را پاک نمایی و از بین ببری و هیچ قبری را فرونگذاری، جز آن که آن را تخت نمایی».

ب) در کتاب وسائل الشیعه، چاپ سنگی، جلد اول، ص / ۲۰۹ از کلینی بدین صورت نقل شده است: (عن ابی عبدالله قال: قال امام علی (رض) بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم إلى المدینة فی هدم القبور و کسر الصور) = «جعفر صادق گفت: امام علی فرمود، رسول خدا صلی الله علیه وسلم من را جهت تخریب (بنا و گنبد) روی قبور و شکستن تصاویر و مجسمه ها به سوی مدینه مامور و رهسپار کرد».

ج) همچنین امام نووی در شرح مسلم (ج ۴، ص / ۳۰۱ الی ۳۰۴ ارشاد الساری) آورده است: (قال الشافعی فی الام: و رایت الائمة بمكة یأمرون بهدم ما یبنی و یؤید الهدم قوله صلی الله علیه وسلم (و لا قبرا مشرفا إلا سويته...)) = «امام نووی می فرماید: امام شافعی در کتاب الام فرموده است: در مکه مشاهده نمودم که ائمه دستور دادند بنای روی قبور را ویران نمایند و این عمل را فرموده ی رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرموده: (و لا قبرا مشرفا إلا سويته) تأیید می کند.

دقت کنید عبارت - و یؤید الهدم ... - سخن و رأی امام نووی (رح) است؛ یعنی آن بزرگوار نیز وهابی بوده است؟!!

د) و اما بینیم ابن حجر هیثمی (رح) در این باره چه می فرمایند؟ ایشان که بعد از امام شافعی (رح) و امام نووی (رح) یکی از بزرگترین شخصیت ها در مذهب شافعی می باشند و رأی و فتوایش برای پیروان مذهب شافعی، حجت قاطع است، می فرماید:

(... و یجب المبادرة لهدمها و هدم القباب التي علی القبور إذ هی أضر من مسجد الضرار لأنها أسست علی معصية رسول الله صلی الله علیه وسلم لانه نهی عن ذلك و أمر صلی الله علیه وسلم بهدم القبور المشرفة و تجب إزالة كل قنديل أو سراج علی القبر...) = «اقدام برای نابودی و تخریب قبرها و گنبد و بارگاه ها که روی قبرها است، واجب می باشد؛ چون ضررش از مسجد ضرار - مسجد منافقان زمان پیامبر بود که به دستور الله تعالی و توسط پیامبر تخریب شد - بیشتر است. برای این که بنای آنها در واقع نافرمانی از رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد. آن حضرت از ساختن بنای روی قبور، نهی فرموده و به تخریب و

نابودی آنها دستور داده است. پس از بین بردن همه‌ی چراغ‌ها و تزئینات و گنبدها و... بر روی قبور نیز واجب است. / (الزواج عن اقتراف الكبائر، تألیف ابن حجر، ج ۱، ص / ۱۲۱)

ملاحظه می‌فرمایید آراء و نظریاتی که امروزه بنام وهابیت، مورد سوء ظن و لعن قرار گرفته - و تبدیل به حرب و وسیله‌ای شده برای ترور شخصیت‌ها و ترویج و ادامه‌ی بدعت‌گذاری - عیناً در کتب معتبر اهل سنت و شیعه نیز موجود و مورد تأیید می‌باشد. پس بدون شک اگر کسی از عقل و انصاف و تقوی بهره‌مند باشد و رساله‌ی حاضر را مطالعه کند و درباره‌ی موارد مستندی که به عنوان نمونه ذکر شده - هر چند که دلایل در این باره در قرآن و سنت صحیح رسول‌الله صلی الله علیه وسلم خیلی زیاد است - اطلاع حاصل نماید - به آسانی تصدیق می‌کند که وهابیت اسمی بی‌مسمی، نامفهوم و بدون مصداق است.

و اما تهمت چرا؟ واضح و مبرهن است که شیعه به هیچوجه، ما مسلمانان اهل سنت را قبول ندارند. روشن‌ترین و محکم‌ترین دلیلش هم، آن همه ظلم و ستمی است که با قلم و بیان و عمل نسبت به ما اعمال می‌کنند و البته به خوبی می‌دانیم که سخن از برابری در حقوق و شعار وحدت‌شان - کلمه الحق و یراد بها الباطل است (کلمه‌ای حق است که اراده‌ی باطلی از آن می‌خواهد) - تقیه و دروغی بیش نیست و این ظلم و دروغ که برای اهل سنت ایران ملموس است، بحمدالله برای دنیای اهل سنت و جماعت نیز به خوبی روشن شده است و در این راستا باید به این نکته اشاره کرد که عده‌ای از دوستان جاهل اهل سنت مان نیز تحت تأثیر تبلیغات شیعه قرار گرفته‌اند و مثل شیعیان به شدت از اهل توحید، بدگویی می‌کنند.

اصل مطلب این است که شیعیان، چون مذهب ما را باطل می‌دانند، لذا از طرفی با تمام امکانات تبلیغی، عملاً مشغول اجرای سیاست شوم سنی‌زدایی و شیعی‌گرایی هستند و از طرفی برای جلوگیری از هرگونه عکس‌العملی از سوی علمای اهل سنت و نیز به سکوت وادار نمودن آن‌ها به جای اقامه‌ی حجت و ارائه‌ی دلیل و برهان، ناچار به تهدید و تهمت و حبس و تهذیب و ... اقدام می‌کنند؛ که از جمله اقدامات وحشیانه و ددمنشانه‌ی شان، دو مورد زیر است:

۱- از وحدت دم می‌زنند و دائم علمای مخلص و صادق و شجاع اهل سنت و جماعت را متهم به تفرقه‌اندازی می‌کنند.

۲- با چماق و برچسب وهابیت به ترور دانشمندان و آگاهان مبارز و نستوه سنی اقدام می‌نمایند.

اما آیا آن‌ها حاضرند جهت اثبات ادعای شان با علمای اهل سنت در یک بحث رو در رو و علنی با حضور نمایندگان و علمای واقعی جهان اسلام، شرکت کنند؟ البته که چنین کاری هرگز روی نخواهد داد، زیرا الخائن خائف (خیانتکار، همیشه ترسو است). والسلام علی عبادالله الصالحین.

توضیحات:

۱ - البته این نامگذاری و کاربرد کلمه‌ی وهابیت، توسط انگلیس رواج پیدا کرد و قضیه این بود که:

وقتی که دعوت محمد بن عبدالوهاب برای یکتاپرستی در عبادت و پرستش خداوند شروع شد و دوباره زمینه‌های توحید الوهیت در میان مردم شروع به رشد کرد، در آن زمان، هندوستان - مستعمره‌ی انگلیس بود و در نهایت خرافه پرستی و شرک به سر می‌برد. حاجیانی که از هندوستان برای انجام مناسک حج به عربستان می‌آمدند، کم‌کم در آنجا با این افکار و عقاید صحیح اسلامی آشنا شدند و دوباره در صدد تصحیح عقاید و باورهای خود به خدا و قرآن برآمدند. به همین خاطر آن‌ها نیز با برگشتن به کشور شان شروع به ترویج این دعوت توحیدی در میان مردم کردند و انگلیس از این نظر احساس خطر می‌کرد؛ زیرا می‌دانست که این دعوت یک بیداری اسلامی قوی، پابرجا و رستگار است. به همین دلیل در صدد چاره‌جویی برآمد و مثل همیشه خواست از دسیسه‌های مکارانه‌ی انگلیسی استفاده کند و برچسبی بر این دعوت بزند. به همین خاطر شایع کرد که این دعوت، دعوتی اسلامی و الهی نیست، بل که دعوتی وهابی ست و آن را منتسب به اسم پدر محمد که عبدالوهاب بود، کرد که در اصل باید دعوت را به اسم صاحب دعوت می‌کرد و صاحب این دعوت هم محمد بود، نه عبدالوهاب پدرش؛ ولی انگلیس می‌دانست اگر بگوید این یک دعوت محمدی است، در ذهن مردم نمی‌تواند ایجاد شبه کند، پس شایع کرد که این دعوت، دعوتی وهابی ست و آن را منتسب به اسم پدر محمد، که عبدالوهاب است، کرد.

۲ - یعنی: علما در مورد رسیدن ثواب قرائت قرآن به مرده، اختلاف دارند، ولی قول راجح و مشهور مذهب امام شافعی و پیروان او و جمعی از علما، این است که ثواب قرائت قرآن، به مرده نمی‌رسد.

۳ - ولی باید گفت تحریف کنندگان اصلی، آنانی هستند که بدون دلیل، اقوال امامان شان را بر طبق امیال و هوا و هوس شان تأویل و تحریف می‌کنند و معنای آن را وارونه و برعکس به مردم می‌گویند.

گفت و گو با عبدالکریم «لاهیجی»

امید «معماریان»

در پی دستگیری روزهای گذشته، ماموستا ایوب گنجی توسط وزارت اطلاعات، یکی از امامان جماعت اهل سنت در سنندج، دکتور عبدالکریم لاهیجی، نایب رییس کنفدراسیون جهانی حقوق بشر، در گفت و گو با «روز» به جنبه های مختلف این اقدام و صدماتی که برخورد ناسنجیده با اقلیت های مذهبی می تواند به وحدت ملی در ایران بزند، پرداخته است. به گفته این فعال حقوق بشر چنین برخوردهایی نشان دهنده عدم تحمل افراد خارج از دایره حکومت است. لاهیجی معتقد است اگر روزی دگراندیشان سیاسی تحمل نمی شدند، امروز سنی ها و شیعه های مخالف ولایت فقیه هم خارج از دایره تحمل حکومت قرار می گیرند.

دستگیری یکی از امامان جمعه مسجد قباي سنندج در چه شرایطی اتفاق می افتد و تحلیل شما نسبت به این موضوع چیست؟

دستگیری امام جمعه سنندج در پی اعمال محدودیت هایی صورت می گیرد که البته برای نخستین بار نیست که برای اهل تسنن و از جمله روحانیون سنی در مناطق سنی نشین ایجاد می شود. ده روز پیش دو روحانی را در زاهدان دار زدند. یعنی در «جمهوری اسلامی»، چنین کاری صورت گرفت. مطابق معمول هم گفته شد که اینها با یک عده از اشرار در ارتباط بودند. حالا اینکه محاکمه شان چه موقع صورت گرفت و اتهامات شان چه بود و آیا در مورد این اتهامات، دلایل و مدارکی هم وجود داشت یا نه، معلوم نیست.

این دستگیری و وقایع مشابه اخیر آیا پدیده نوظهوری است؟

در یک حکومت به اصطلاح اسلامی که دو روحانی مسلمان - چه شیعه چه سنی فرقی نمی کند، چرا که «جمهوری اسلامی» می گوئیم، نه جمهوری شیعه یا جمهوری سنی - را اعدام می کنند، آن هم در یک منطقه ای که اکثریت آن سنی نشین است، مسلم است که نسبت به پیروان آن مذهب اهانت محسوب می شود. همین وضع را ما در کردستان هم شاهد هستیم. این وضعیت هم تازه نیست. در اوایل انقلاب، با شیخ عزالدین حسینی که روحانی ای بود که در تمام منطقه کردستان، مورد احترام همه پیروانش قرار داشت، برخورد مشابهی شد. وضعیت طوری شد که شخص آیت الله خمینی در مقابل وی ایستاد و مدت ها او را تبعید کردند. در خوزستان هم یک روحانی معروف، همین وضعیت را داشت؛ به نام شبیر خاقانی. حتی یک روحانی دیگر به نام مفتی زاده که پدرش هم از روحانیون بزرگ اهل تسنن ایران بود و دردانشگاه الهیات، فقه سنی تدریس می کرد و

پسرش که در دوران انقلاب خیلی فعال بود را اعدام کردند. این برخوردها تازه نیست. توجه بکنید جمهوری اسلامی، یک نظام ایدئولوژی الیگارشسی است، یعنی یک گروهی برای خودشان حقوق ویژه قائل هستند. این گروه، موافقان ولایت فقیه هستند. از همان روزهایی که ولایت فقیه به قانون اساسی اضافه شد، نخستین شعاری که می گفتند و هنوز هم قانون اساسی تصویب نشده بود، مرگ برضد ولایت فقیه بود، یعنی این نظامی است که نمی تواند غیر خودش را تحمل کند. این از طبیعت نظام است. به دلیل همین ویژگی و این طبیعت، جمهوری اسلامی باید یک نظام توتالیر باشد. شما ببینید چگونه آقای احمدی نژاد به راحتی به افراد دیگر نسبت هایی مانند فاسد و یا حتی جاسوس می دهد، حتی به کسی که سال ها سفیر ایران بوده است. نداشتن روا داری و تسامح، ناشی از ماهیت و ذات حکومت است.

اتهامات و عناوینی که برای برخی از این مخالفان ها عنوان می شود، به لحاظ حقوقی، چه وضعیتی دارند؟

از اول انقلاب عنوان «ضدانقلاب» را علیه مخالفان به کار می بردند. بعد هم آمدند این عنوان را با فقه شیعه ترکیب کردند و چیزهایی از آن درآوردند به نام «محراب» و «مفسد فی الارض» و دیگر عناوین مشابه. در این زمینه استثنا هم قائل نمی شوند و به کسی رحم نمی کنند. شما ببینید با آیت الله شریعتمداری چه کردند و با دیگران. دو هفته پیش یک روحانی پس از اینکه خلع لباس شد - به زندان افتاد. آقایان اشکوری و کدیور و همه کسانی که مخالفتی با این گروه دارند، دچار این سرنوشت شدند. برای همین می گویم الیگارشسی. یک گروه ممکن است یک وقت پایگاه اشرافی خود را محور بداند، اما اینها به اعتبار یک ایدئولوژی که اسمش را ولایت فقیه گذاشته اند، این روابط را دارند. اینها در ذات، تحمل مخالف را ندارند.

یک موقع می گفتند تحمل «دگراندیش ها» وجود ندارد. الان خودشان به محض اینکه منافع یک گروه مخالف با منافع یک گروه دیگر باشد، که هر دو هم هم اندیش باشند، ببینید با هم چه می کنند. هرچند شما نمی توانید بگویید گروه آقای کروبی یا آقای خاتمی، اینها مخالف ولایت فقیه و جمهوری اسلامی هستند؛ یعنی اتهاماتی که به ما به عنوان ضد ولایت فقیه مثلاً وارد می کنند را به این افراد نمی توانند وارد کنند. وقتی ما در ایران با لایحه قصاص مخالفت کردیم، آیت الله خمینی گفتند هر کسی که با لایحه قصاص مخالفت کند، مرتد است؛ فقط به خاطر مخالفت با یک طرح قانونی که به مجلس داده بودند و در این طرح می خواستند شلاق و دست بردن و سنگسار را - که امروزه

آنها را شکنجه می‌دانند، نه مجازات - تبدیل کنند به یک سیستم جزایی در آخرین سال‌های قرن بیستم.

به نظر شما تاثیر چنین اقداماتی بر روی اقلیت‌های مذهبی و کلیت جامعه چیست؟ ما همان وضعیتی که در مورد غیرمسلمان‌ها داشتیم را، به مرور در مورد اهل تسنن، صوفی‌ها و کسانی که زیرچتر ولایت فقیه قرار نمی‌گیرند، هم مشاهده می‌کنیم و حتی در مورد شیعه‌های مخالف ولایت فقیه. در مرجعیت شخص آقای منتظری که کسی نمی‌تواند شک کند. رفتاری که با آیت‌الله منتظری انجام دادند، می‌تواند مدلی باشد برای دیگران. باید توجه داشته باشیم که اگر ۲۰ درصد مردم ایران سنی هستند، یک ویژگی قومی هم دارند که یا کرد هستند یا بلوچ هستند، یا ترکمن هستند؛ بخشی‌شان در منطقه آذری زبان هستند، یا در جنوب، بخشی از عرب‌زبان‌ها سنی هستند و ... این موزاییک قومی-مذهبی در ایران است که در آن در صدی سنی هستند. راندن اینها با توجه به وضعیتی که در منطقه حاکم است از زمان نخستین حمله به عراق از ۱۷ سال پیش (وضعیتی که به واسطه آن، شمال عراق را کاملاً جدا کرده‌اند - به عنوان کردستان) تبعاتی خطرناک خواهد داشت. در واقع، راندن کردها به سمت ایده‌ای که حدود یک صد سال است دارند، یعنی بعد از جنگ جهانی اول تا الان، نتیجه چنین اقداماتی خواهد بود. همین وضعیت را در مناطق ترکمن‌نشین و بلوچستان داریم که آنها هم سنی‌مذهب هستند. بنابراین راندن در صدی از مردم از ملیت به دلیل مسائل مذهبی و سوق دادن آنها به مسائل قومی، به دلیل اینکه ملیت در ایران تحت الشعاع مذهب شیعه دوازده امامی و ولایت فقیه قرار گرفته، به این معنی است که جمهوری اسلامی به وحدت ملی، هیچ‌گونه اعتنا و توجهی ندارد. این، متأسفانه بازگشت به دوران صفوی است، که متأسفانه ناشی از ذات توتالیتار و فاقد هرگونه سعه صدر و مدارا بودن جمهوری اسلامی است. برادری و وحدت با تبعیض و ستم، قابل تحقق نیست.

رژیم مکار و جنایت‌پیشه‌ی ولایت فقیه، همه ساله در ماه ربیع‌الاول (از ۱۲ تا ۱۷) هفته‌ی به اصطلاح وحدت برگزار می‌کند و در این هفته، گوشه‌هایی از رقص و دست‌افشانی برخی از سنی‌نماها و شیعه‌ها را به نمایش می‌گذارد و سردمداران خود کامه‌ی رژیم از آن با آب و تاب به نام وحدت شیعه و سنی و انسجام اسلامی یاد می‌کنند؟! از بدو انقلاب تا کنون، ولایت سالاران عملاً نشان داده‌اند که به هیچ‌عنوان قایل به حق و حقوق اهل سنت نبوده و بر همین اساس در پی وحدت شیعه و سنی هم نیستند. ناگفته پیداست که بین آنچه جریان دارد و عملاً اهل سنت ایران شاهد آن‌اند و آنچه از سوی حکومتگران بر زبان آورده می‌شود، اختلاف بسیار بزرگی هست. مسلماً انسجام اسلامی و

وحدت مستلزم وحدت خواهی، شرکت دادن همه ی اقشار ملت در ساختار قدرت، رعایت کردن حقوق شهروندی، احترام گذاشتن به یاران پیامبر و الگوهای دینی مسلمانان و پرهیز از جریحه دار ساختن احساسات دینی و مذهبی و... است. حال آنکه در نظام ولایت فقیه، عملاً از آن خبری نیست و در مقابل، عکس العمل های خشن و توهین آمیز سردمداران رژیم در برابر خواسته های مشروع و بر حق اهل سنت و اهانت های بی وقفه به مقدسات مذهبی، بیانگر دل های بیمار و حقد و کینه ی ولایت سالاران نسبت به سنی مذهب است و این مطلب را می رساند که وحدت مورد نظر رژیم، وحدت زبانی و شعاری است؛ همان گونه که منافقین، ایمان زبانی و شعاری داشتند و آن را به زبان می آوردند - زمامداران رژیم ولایت فقیه هم وحدت زبانی دارند و از هفته ی نام نهاد وحدت، هدفی جز فریب و نیرنگ و نابودی اهل سنت ندارند و در پی آن اند تا از گفتارها و انحنایها و دولا دولا شدن ها و بله قربان گوئی های برخی از روحانی نمایان سنی نما، به صورت ابزاری علیه جامعه و مذهب اهل سنت استفاده کنند.

هفته ی وحدت بیشتر در جهت تحمیق توده ها بوده و در واقع افراد بارز شرکت کننده در سمینار نمایشی وحدت، آلت دست اطلاعات رژیم می باشند. کسانی که به نام سنی در این کنفرانس های بی محتوا و ظاهری شرکت می کنند، یقیناً از اهل سنت نمایندگی نمی کنند، بل که این افراد، برادر خوانده های رژیم ددمنش ولایت فقیه اند. اینان کسانی هستند که در مسیر قدرت طلبی ولایت سالاران قرار گرفته و بر علیه مظالم بی وقفه ی آنان، سخنی بر زبان نمی آورند و بدون چون و چرا، مظالم حکومتگران را توجیه می نمایند و این همان برادری مورد توقع رژیم است؛ برادری به معنای هر گونه ستم از یک طرف و دم بر نیارودن از طرف دیگر! برادری و وحدت مورد دلخواه رژیم، یعنی سنی - زدایی و سنی ستیزی، قتل و کشتار مردم بی دفاع، صرف و خرج کردن بودجه و امکانات متنوع مملکت در کار تبلیغ تشیع صفوی و تحمیل زورآمیز و مزورانه ی این مذهب بر پیروان سنت. سوء استفاده از قدرت، مصادره ی بی جهت اموال سنی ها، بهانه گیری، تبعیض، توهین و هتک حرمت مقدسات مذهبی. به بازیچه گرفتن احساسات دینی اهل سنت، ستمگری، بی التزامی، نادیده گرفتن حقوق شهروندی، تزویر، فریب، دروغ و ریا، تمامیت خواهی و انحصار طلبی و به طور کلی ذوب شدن مذهب سنی در مذهب رافضی.

گر مساوات همین است که ما می بینیم

نکند فرق به انسان چه وجودش چه عدم

همه ی تلاش سردمداران نظام بر آن است تا توسط عناصر مزدور خویش مشروعیت دینی رژیم و خیرخواهی و وحدت خواهی دروغین حکومتگران سراپا فتنه جوی و مفسد و

بی دیانت را از طریق سمینارها و منابر به عامه ی مردم به خصوص جهان اسلام القا نمایند؛ هر چند «که به تبلیس و حیل دیو مسلمان نشود»، اما برادر خوانده های رژیم در جلسات برنامه ریزی شده از سوی اطلاعات اشتراک می ورزند تا به جنایات عمال رژیم نسبت به مردم - به ویژه اهل سنت، مشروعیت بخشند و به سردمداران جنایتکار نظام سرپا جور و فساد ولایت فقیه، چهره ی مقدس و دینی بخشند و بر سلطه و ولی خود کامه فقیه، مهر تأیید زنند و دیو صفت های کج دارمنش را مسلمان ناب معرفی نمایند.

این جای شرمندگی و سرافکندگی برای رژیم ولایت فقیه است که اهل سنت ایران از داشتن مسجدی در تهران محروم اند و اجازه ی ساخت مسجدی برای اقامه ی نمازهای پنجگانه و نماز جمعه را ندارند که ناگزیر برای اقامه ی نماز جمعه به سفارت پاکستان مراجعه می کنند و در آنجا نماز می خوانند؟! با این وصف، زمامداران نظام با چه رویی دم از وحدت و برادری و برابری می زنند و باد به غبغب می اندازند و مرکز فساد و فتنه و استبداد را ام القرای جهان اسلام معرفی می کنند؟! تنها یک جواب دارد و آن اینکه نظام مستبد ولایت فقیه، اصولاً آزادی بیان و عقیده را به رسمیت نمی شناسد و قانون اساسی، حقوق شهروندی اهل سنت را در نظر نگرفته است و سردمداران این نظام خود کامه، عملاً نشان داده اند که برای هیچکس جز خودی ها و آن هم وابسته های عملی به خانواده ی شوم ولایت مطلقه ی فقیه، ارزش و حق و حقوقی قایل نیستند و سایر مردم به خصوص اهل سنت، همانند محجورین و اشخاص تحت قیمومت از همه چیز محروم اند و تنها در چارچوب تعیین شده حق تنفس دارند و در غیر آن به جرم تفرقه افکنی! مجازات می - شوند. این روند زورگویی عمال رژیم در طول دوران انقلاب خونبار ادامه داشته و تا این نظام باقی است ادامه خواهد یافت و هر گونه سخن از تساوی حقوق و آزادی بیان و عقیده، بی هوده و بی معناست و رسیدن به حقوق، سرابی بیش نیست.

منبع:

سایت حزب مردم بلوچستان

فصل دوم:

اخبار اهل سنت ایران

جمهوری اسلامی در مقابل چشمان جهان در حال نسل کشی اهل سنت است. طبق کنوانسیون منع و مجازات جرم نسل کشی مصوب سازمان ملل متحد، نابود کردن بخش یا تمامیت یک ملت، قوم، گروه نژادی یا مذهبی، یک جرم قابل تعقیب و غیر قابل چشم پوشی است. طبق ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر، هر کس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره مند شود. در حالی که جمهوری اسلامی در حال خشکاندن ریشه اهل سنت و اقلیت ها در مرزهای جغرافیایی موسوم به ایران است. این بار مسجد و مدرسه دینی اهل سنت ترکمن در صالح آباد تربت جام با ۲۴ سال سابقه در معرض نابودی قرار دارد. مدرسه دینی صالح آباد تربت جام، محل آموزش دین، قرآن و حدیث است که در آن ده ها نفر از طلاب ترکمن و بلوچ مشغول به تحصیل هستند. این مدرسه دینی به همراه مسجد صالح آباد، محل آموزش علوم دینی اهل سنت خراسان رضوی از جمله ترکمن های سرخس و تربت جام است که از سوی مردم خیر منطقه، ساخته شده است. ده ها ترکمن سنی در این مدرسه، مشغول آموزه های دینی خود هستند؛ ضمن آن که تعداد زیادی از خواهران ترکمن اهل سنت نیز در بخش خواهران این حوزه علمیه، دوره های حدیث را می گذرانند.

مدرسه تعلیم القرآن صالح آباد از توابع شهرستان تربت جام، در سال ۱۳۶۳ تأسیس شد. این مدرسه همان طور که بنای آن به وسیله کمک های مردم دین دوست و کم بضاعت منطقه صالح آباد انجام گرفته بود، منبع درآمد و مخارج طلاب نیز توسط کمک های مردمی تأمین می شد.

مدرسه دینی صالح آباد، یک بار در سال ۱۳۷۵ و در هنگام ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی از سوی نیروهای امنیتی بسته شد؛ استادان آن تبعید و زندانی شدند و تمامی اموال این حوزه از فرش گرفته تا کتاب و ساختمان از سوی نیروهای حکومت جمهوری اسلامی، مصادره شد. سرانجام بعد از ۵ سال تعطیلی این حوزه و مسجد [که در صحن حوزه قرار داشت] در سال ۱۳۸۰ با تلاش ها و پیگیری ها و اعتراض مردم، دوباره به حالت اولیه خود برگشت و فعالیت خود را با بازگشایی شعبه حفظ شروع کرد. هم اکنون که هفت سال از فعالیت مجدد این حوزه می گذرد، شعبه حفظ (دارای ۴۰ طلبه) و مکتب خواهران تا دوره حدیث - آخرین سال تحصیلی - و مکتب برادران تا سال سوم،

شعبه‌های مختلفی هستند که در حوزه علمیه تعلیم القرآن صالح آباد، بدون اینکه مشکلی از جانب این مدرسه کوچک متوجه نظام و انقلاب اسلامی بشود، مشغول فعالیت بودند. در دوره جدید در حالی که بسیاری از آخوندهای شیعه حکومتی، بی شرمی و ظلم را علیه اهل سنت به حد نهایت خود رسانده اند، شورای عالی انقلاب فرهنگی نیز قوانینی را تصویب کرده است که حوزه‌های علمیه مستقل اهل سنت باید زیر نظر دولت شیعه جمهوری اسلامی قرار گیرد و در مدارس دینی اهل سنت، تشیع باید تدریس شود! در چنین اوضاعی، مقامات جمهوری اسلامی با بهانه اینکه زمین مدرسه صالح آباد متعلق به دولت می باشد، حکم به تخلیه آن داده اند تا دشمنی عمیق و کینه خود از اهل سنت را به طور آشکار نشان دهند.

طی یکی دو ماه گذشته، مدرسه دینی امام عبدالقادر گیلانی در اسالم استان گیلان نیز به دستور مقامات جمهوری اسلامی تخریب شده است. این مدرسه دینی از حوزه‌های علمیه فعال در بین اهل سنت گیلان بود که بیش از ۳۲ سال سابقه دارد. مقامات امنیتی جمهوری اسلامی که هیچ بهانه‌ای برای تعطیلی این حوزه علمیه نداشته اند، ضعیف بودن بنا در مقابل زلزله را بهانه کرده و یکی از پایگاه‌های دینی اهل سنت ایران را با خاک یکسان کرده اند.

تشدید فشارها بر علمای ترکمن که طی نامه سرگشاده به خامنه‌یی، رهبر جمهوری اسلامی نسبت به سلب استقلال حوزه‌های علمیه اهل سنت هشدار داده اند - اعدام، ترور و زندانی کردن علمای بلوچ، بستن حوزه‌های علمیه ترک‌های اهل سنت آذربایجانی در اسالم و تالش و بازداشت نخبگان اهل سنت آذربایجانی زنجان، تعطیلی نماز جمعه اهل سنت در منطقه زنجان، بستن حوزه‌های علمیه و مساجد ترکمن‌ها در تربت جام و بجنورد و ...، تخریب مسجد اهل سنت در شیراز و مشهد و ... همگی نشان از این دارد که حکومت جمهوری اسلامی در حال نابود کردن ریشه‌های اهل سنت در ایران است.

تجمع عظیم اهل سنت زاهدان، باعث وحشت دولت جمهوری اسلامی شد. سنی‌های زاهدان، همه ساله در شب ۲۷ یا ۲۹ رمضان، یک تجمعی مذهبی بسیار بزرگ در زاهدان، مرکز استان بلوچستان، برگزار می کنند، اما مراسم امسال در شب ۲۹ رمضان که به حمایت معنوی از مردم و انقلابیون سوریه اختصاص داشت در مقایسه با سال‌های گذشته، بسیار گسترده تر بود. مسئولان مسجد مکی زاهدان (اهل سنت) می گویند حداقل

۳۰۰ هزار نفر در این مراسم شرکت داشته اند. همچنین بسیاری از شهرهای دیگر بلوچستان و شهرهای سنی نشین ایران، خود را به زاهدان رسانده و در این مراسم شرکت کرده اند. استقبال مردم از این مراسم به حدی بود که با پُر شدن سریع ظرفیت مسجد بزرگ مکی زاهدان، جمعیت به خیابان های اطراف کشیده شد و عملاً نیمی از کلانشهر زاهدان را درگیر این مراسم کرده بود. این استقبال بی سابقه و جمعیت گسترده، نگرانی و وحشت مسئولان دولتی جمهوری اسلامی را در پی داشت. این تجمع عظیم بیشتر به حمایت و دعا برای انقلابیون و مردم سوریه اختصاص داشت. شیخ مولانا عبدالحمید در سخنرانی این مراسم از حمایت دولت ایران از رژیم سوریه به شدت انتقاد کرد و به حاضران گفت: برای انقلابیون سوریه، دعای پیروزی بکنید! دولت، بارها سعی کرده است مراسمات مذهبی سنی های بلوچستان را محدود بکند، اما رهبران مذهبی از جمله مولانا عبدالحمید، رهبر مذهبی اهل سنت ایران، میگویند اجازه ی هیچ گونه دخالتی در امور مذهبی خود را نمی دهیم.

-

مدارکی دربارهء عدم تحمل عقاید بیش از یک میلیارد مسلمان اهل سنت در رژیم جمهوری اسلامی.

همه ساله، تقویم ترکمنی به نام «ارکین» در ایران چاپ و توزیع می شود که در بین ترکمن ها به عنوان تنها تقویم ترکمنی پذیرفته شده و مورد استقبال ملت ترکمن قرار گرفته است. در این تقویم، هم مناسبت های مرتبط با فرهنگ و رسوم ملت ترکمن، چاپ می شود و هم بخاطر اهل سنت بودن این ملت، مناسبت های دینی اهل سنت در آن گنجانیده می شود. امسال وقتی که تقویم ترکمنی ارکین، برای مجوز نشر به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی رژیم فرستاده می شود، اوج ضدیت این رژیم با عقاید بیش از یک میلیارد اهل سنت جهان آشکار می شود. صدور مجوز نشر این تقویم منوط به سانسور بخش هایی از تقویم می-شود. بخش هایی که مستقیماً نمود عدم احترام رژیم به اعتقادات دینی اهل سنت است. مطالبی که توسط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی رژیم، مورد اعتراض قرار گرفته است چنین است:

- ۱- عبارت «امام اعظم» و «حضرت» در ستون روز چهارشنبه ۶ تیر (سرطان) حذف شود.
{حذف میشوند از نام ابوحنیفه، امام اعظم و پیشوای اهل سنت حنفی}
- ۲- عبارت صدیق در روز دو شنبه ۱۶ تیر حذف شود.

- {حذف پسوند عنوان حضرت ابوبکر صدیق - لقب صدیق، طبق روایات، از سوی پیامبر اسلام به حضرت ابوبکر داده شده است}
- ۳- کلمهء امام از مناسبت روز یکشنبه ۱۴ مرداد (اسد) حذف شود.
- {حذف پیشوند امام از نام حضرت عمر بن عبدالعزیز}
- ۴- کلمهء امام از مناسبت روز سه شنبه ۲۳ مرداد حذف شود.
- {حذف پیشوند امام از نام امام شافعی، پیشوای اهل سنت شافعی}
- ۵- کلمهء امام از مناسبت روز دوشنبه ۵ شهریور (سنبله) حذف شود.
- {حذف پیشوند امام از نام امام نسائی خراسانی، از محدثان صحاح سته}
- ۶- ازدواج حضرت علی (ع) و حضرت زهرا، قبل از ولادت ابوحنیفه، ذکر شود.
- ۷- کلمهء امام از مناسبت روز ۲۱ آذر (قوس) حذف شود.
- {حذف پیشوند از نام ابوحنیفه، امام اعظم و پیشوای اهل سنت حنفی}
- ۸- کلمهء شهادت {از روز شهادت حضرت عثمان، خلیفهء سوم} به وفات تغییر یابد!
- ۹- کلمهء شهادت {از مناسبت روز شهادت حضرت عمر، خلیفهء دوم} به وفات تغییر یافته و ضربت خوردن به مضروب شدن تغییر یابد!
- ۱۰- لفظ امام از روز پنج شنبه ۲ بهمن (دلو) حذف شود.
- {منظور سانسورچی وزارت ارشاد، ۲ اسفند (حوت) بوده است که از آن روز هم حذف پیشوند امام از نام امام احمد بن شعیب نسائی از محدثان صحاح سته، منظور نظر بوده است!}
- ۱۱- کلمهء امام و امام اعظم از ستون پنج شنبه ۲۳ اسفند، حذف شود.
- {حذف عنوان از نام امام اعظم، حضرت ابوحنیفه}
- همچنین اجازه انتشار تقویم ارکین، منوط به ذکر عبارت «ویژهء اهل سنت» در جلد آن تقویم شده است. در حالی که در هیچ یک از تقویم های چاپ شده از سوی رژیم، عنوان ویژهء اهل تشیع، ذکر نمی شود! ضمن آنکه این تقویم، مربوط به ملت ترکمن است و اعتقادات اهل سنت، بخشی از اعتقادات آنها (و نه تمام آن) می باشد و اجبار در بکار بردن «ویژهء اهل سنت»، هیچ توجیهی ندارد. این کار دقیقاً شبیه همان کاری است که هیتلر بر علیه یهودیان انجام داده و آنها را مجبور به نصب ستارهء داوود بر سینه ها و سردر مغازه ها نمود.
- این سند، گوشه ای از ضدیت این رژیم جمهوری اسلامی؟! با ملیت ها و اعتقادات را نشان می دهد. رژیمی که دست به کثیف ترین اعمال می زند تا هرآنچه که مخالف آموزه های ایدئولوژی واپسگرا و عقب ماندهء شان است را نابود کند. رژیمی که هنوز با روشنگری

مخالف است. رژیمی که میلیاردها از بودجه ملت ها را با عنوان صدور انقلاب اسلامی، به باد می دهد.

ولی در عصر بیست و یکم، ملت ها آگاه شده اند و به همین دلیل، رژیمی که از حمایت ملیت های داخل کشور ناامید شده است، دست به سوی آفریقا و آمریکای لاتین دراز کرده است! رژیمی که نه جمهوری است و نه اسلامی، بلکه آمیزه ای ست از تحجر و ارتجاع!

سازمان آزادیبخش ترکمن صحرا = تورکمن صحرا آزادلیق قوراماسی

-

هر ساله، مسلمانان اهل سنت در ایران اسلامی، بیشتر سرکوب و در بلاد کفر، بیشتر تشویق میشوند!

در جمهوری اسلامی ایران، سال هاست که برگزاری نماز عید فطر و اعیاد و جشن های مذهبی برای مسلمانان اهل سنت ممنوع است یا در مناطق خودشان بطور محدود و مخفیانه برگزار میشود. در آستانه تمامی اعیاد و نمازهای جمعه، مقامات امنیتی ایران با احضار متولیان مذهبی اهل سنت، آنها را تهدید میکنند که اجازه برگزاری مراسمات مذهبی ندارند. از جمله همین عید فطر که چند روزی از آن میگذرد که با اکیپ های امنیتی و انتظامی، آنقدر بالای سر سنی ها ایستادند که نماز عید فطر را برگزار نکنند تا مبادا نظام در خطر بیافتد!!! اما در آن سوی دیگر جهان و در بلاد کفر، اتفاقات دیگری افتاد که برای مسلمانان آنجا، خوشایندتر و شیرین تر بود.

مقامات شهر هامبورگ آلمان، اعلام کردند که از این پس، اعیاد مسلمانان را به رسمیت می شناسند. با توافقی که میان مقامات شهر هامبورگ آلمان و اقلیت مسلمان این شهر انجام شد، از این پس مسلمانان هامبورگ می توانند اعیاد اسلامی خود را جشن بگیرند. شهردار شهر هامبورگ آلمان با اعلام این خبر گفت: با این تصمیم جدید، کارمندان، دانشجویان و دانش آموزان مسلمان می توانند در اعیاد اسلامی در منزل بمانند و همراه خانواده خود، این اعیاد را جشن بگیرند.

«اولاف شولتز»، ابراز امیدواری کرد که این شهر در بها دادن به مسلمانان، الگویی برای سایر شهرهای آلمان باشد.

ورود دروس اسلامی به نظام آموزشی رسمی آلمان:

لورگ اوهان، وزیر دادگستری آلمان، با بیان اینکه «اسلام، بخش جدایی ناپذیر از کشور آلمان است»، اعلام کرد که تدریس مسایل مربوط به دین اسلام از ابتدای سال تحصیلی ۲۰۱۳-۲۰۱۴ در مدارس شهر «هیسن» آغاز خواهد شد.

سنی‌ها برای تاسیس مساجد باید از مرکز بزرگ اسلامی مجوز بگیرند. در استان کردستان نیز ۱۷ معلم سنی، ممنوع‌التدریس شدند. نخبگان اهل سنت در اعتراض به وضعیت خود، نامه‌ی سرگشاده‌ای به آیت الله علی خامنه‌ی نوشتند. خبرگزاری ایرنا به نقل از علی جمشیدی، معاون سیاسی امنیتی استاندار گلستان، خبر داده است: «احداث تمامی مساجد اهل سنت باید با هماهنگی و اخذ مجوز از سوی مرکز بزرگ اسلامی انجام گیرد.» جمشیدی هم زمان اذعان کرد: «دغدغه‌ی مهم در بخش مدارس علوم دینی این است که تاکنون برخی از آنان تحت پوشش مرکز بزرگ در نیامده‌اند که لازم است اقداماتی جهت جذب این مدارس صورت گیرد.» در ۴ شهر استان کردستان نیز ۱۷ تن از معلمان پُرسابقه‌ی سنی ممنوع‌التدریس شدند. نخبگان اهل سنت با نوشتن نامه‌ی سرگشاده به آیت الله علی خامنه‌ی، خواستار پایان یافتن فشارها علیه اهل سنت در کشور شده‌اند.

خبرگزاری مهر از قول حجت الاسلام ابوالفضل عامری، رئیس مرکز بزرگ اسلامی شمال کشور نوشته که اکثر مساجد اهل سنت ترکمن در استان گلستان، کددار شده‌اند. یک روحانی ترکمن به دویچه وله گفت، سنی‌ها هیچ وقت در هر دوره و رژیمی برای ساخت مساجد از مراجع دینی و دولتی اجازه نگرفته‌اند. این روحانی که نخواست نامش ذکر شود، همچنین گفت: «علاوه بر اجازه‌ی اوقاف و شهرداری، ترکمن‌ها اکنون مجبورند برای تاسیس و یا تعمیر مساجد خود از مرکز بزرگ اسلامی شمال کشور نیز اجازه بگیرند.»

این روحانی تاکید می‌کند: «مرکز بزرگ اسلامی شمال برای کنترل فعالیت امور دینی در شمال شرقی کشور و تالش بوجود آمده است. این موضوع با اصل استقلال حوزه‌های علمیه و روحانیان از دولت منافات دارد. این مرکز در تهیه‌ی مواد درسی اهل سنت ترکمن، آشکارا دخالت می‌کند. حوزه‌های اهل سنت ترکمن صحرا علاوه بر تبیین و آموزش فقه اهل سنت به لحاظ زبانی هم مهم هستند، چون زبان آموزشی ترکمنی است و طلاب ترکمن در آنجا آثار نویسندگان متقدم ترکمن را می‌خوانند؛ اما مرکز بزرگ اسلامی شمال کشور می‌خواهد این سنت را نابود کند و فقه حکومتی مبتنی بر اهل تشیع را در منطقه رواج دهد. ما معترض این قضیه هستیم، اما کاری هم از دستان بر نمی‌آید.»

ترکمن‌های سنی مذهب برای احداث مساجد خود در ایران باید از مرکز بزرگ اسلامی، مجوز بگیرند.

وی همچنین به دویچه وله اطلاع داد که امسال برای نخستین بار روحانیان ترکمن مجبور شدند در ۲۷ شهریور (سنبله) در آزمون ورودی مدارس علوم دینی هم شرکت کنند. این روحانی در انتقاد به چنین شرایطی می گوید: «این توهین به روحانیان و حوزه‌های علمیه ی ماست و این موضوع با دین و فقه ما هم سازگار نیست. ما برای تاسیس یک مسجد در روستای کوهستانی دور افتاده‌ای چون گوللی داغ باید از مرکز بزرگ اسلامی شمال، مجوز بگیریم.» او گفت: «قبلا فقط از شهرداری مجوز می گرفتیم.»

روحانی ترکمن در ادامه متذکر می شود: «پیش از این برای تاسیس مسجد، فقط نیاز به اخذ مجوز از شهرداری داشتیم و در روستاها نیازی به دریافت مجوز نبود، اما حالا این مرکز در تعیین و نصب ائمه ی جمعه و متن سخنرانی‌های روحانیان ترکمن دخالت می کند و اگر این روند ادامه یابد، تربیت روحانی مستقل و مردمی ترکمن، بسیار سخت خواهد بود.»

وی پیش‌بینی می کند: «در صورتی که حکومت بتواند در اجرای برنامه‌های خود در ترکمن صحرا موفق شود، در مرحله ی دوم این برنامه‌ها، قطعا در استان‌های دیگر سنی‌نشین کشور از جمله در سیستان و بلوچستان و همچنین در کردستان، پیاده خواهد شد.»

احمد اسماعیلی، سخنگوی شورای مرکزی سنت (شمس) تأیید می کند که پیش از این در استان کرمانشاه و شهرهای بزرگ سنی‌نشین ایران برای احداث و مرمت مسجد باید اجازه گرفته می شد. اسماعیلی که پیش از این در حومه‌ی شهرستان جوانرود استان کرمانشاه، ۳ سال امام جمعه بوده است، به دویچه وله می گوید: «اداره ی اوقاف در مناطق و روستاهای کوچک، موانعی ایجاد نمی کرد، اما در بسیاری از موارد مجوز صادر نمی کردند و حتی اجازه‌ی مرمت مساجد را هم نمی دادند.»

احمد اسماعیلی می گوید، رهبران ایران به ده‌ها نامه‌ی سرگشاده ی نخبگان اهل سنت، پاسخی نداده‌اند.

وی در توضیح سخنان خود می گوید: «دیوارهای مسجد حکمت آباد کرمانشاه ترک خورده و در حال فرو ریختن هست، اما مجوز تعمیر صادر نکردند. مسجد قصر شیرین در استان کرمانشاه، حدود ۶ سال است که فقط اسکلتش را ساخته اند، اما هنوز هم منتظر مجوز اوقاف و شهرداری است. مسجد مکی زاهدان را می خواهند تعمیر کنند و گسترش دهند، اما مشکل تراشی کردند.» اسماعیلی در ادامه گفت: هدف دولت و مرکز بزرگ اسلامی از پیش‌برد «برنامه‌ی دریافت مجوز برای احداث مساجد اهل سنت»، فقط با انگیزه‌ی کنترل بیشتر فعالیت‌های سنی‌ها در ایران انجام می گیرد.

اخراج ۱۷ معلم سنی در کردستان.

احمد اسماعیلی در ادامه می افزاید، برای اهل سنت ایران در برخی از مشاغل و نهادها از جمله در وزارتخانه‌ها، نیروهای نظامی و انتظامی، صدا و سیما و استانداری‌ها، ممنوعیت مشاغل وجود دارد. وی تاکید می کند که بویژه در مدیریت کلان مملکتی نخبگان و متخصصین سنی به کار گرفته نمی شوند و سهمی ندارند.

سخنگوی مرکز سنت (شمس) در این رابطه به ممنوعیت شغلی ۱۷ تن از معلمان اهل سنت در استان کردستان اشاره می کند: «من برخی از این معلمان و استادان را می شناسم و آنها به دلیل عضویت در مکتب قرآن، ممنوعیت شغلی پیدا کردند. در نخستین روز آغاز مدارس، معلمان شهرسقز به دلیل اعتراض به اخراج آنها در سر کلاس ها حاضر نشدند. معلمان شهر، ابراز همبستگی کردند و درخواست کردند که این قرار ناعادلانه لغو شود.»

تشدید اقدامات علیه «شورای مکتب قرآن کردستان».

پیش از این و در ۵ مهرماه (میزان) ۱۳۹۱، «آژانس خبری موکریان» گزارش داده بود ۱۷ تن از دبیران و معلمان کرد اهل سنت، ممنوع التدریس شده اند. مدیران آموزش و پرورش در گفتگو با آژانس خبری موکریان گفتند که با دستوری شفاهی، اقدام به تغییر پُست دبیری به امور دفتری ۱۷ نفر از دبیران و معلمان استان کردستان نمودند.

اکثر معلمانی که ممنوع التدریس شده اند، سابقه ی کاری بالای ۲۰ سال دارند. ۴ معلم از شهر سقز، ۴ معلم از شهر مریوان، ۵ تن از شهر بانه، ۳ معلم از قروه و یک تن نیز از شهر موحش هستند. مسئولان دولتی استدلال کرده اند که این فرهنگیان وابسته به «حرکت مکتب قرآن» بوده اند که در نظام جمهوری اسلامی مقبولیت ندارد و غیر قانونی است.

حسن امینی، از وضعیت کنونی اهل سنت در ایران انتقاد می کند.

منابع خبری اهل سنت ایران، خبر دستگیری عبدالله عباسی، یکی از مسئولان دفتر حسن امینی، حاکم شرع مردمی استان کردستان و رئیس «شورای مکتب قرآن کردستان» را هم تائید کرده اند. حسن امینی پیش از این در گفتگو با دویچه وله، ضمن انتقاد از وضعیت اهل سنت در ایران اطلاع داده بود که در خرداد ماه ۱۳۹۱ به دادگاه احضار شده، اما تاریخ حضور او در دادگاه به تعویق افتاده است.

سنی ها در تهران، نماز عید فطر را پنهانی برگزار کردند.

در آستانه‌ی عید فطر، برخی از افراد وابسته به اهل سنت در ایران دستگیر شدند. دولت تلاش کرد سنی‌ها، مراسم نماز عید را در زمان تعیین شده برگزار کنند، اما روحانیان سنی با نوشتن نامه‌ای به رهبری اعتراض کردند.

در این نامه‌ی سرگشاده، حبس و آزار «ده‌ها تن از علما و فعالان اهل سنت، به دلیل داشتن عقاید مذهبی»، مورد انتقاد قرار گرفته است.

نخبگان اهل سنت در ادامه با استناد به اصل ۲۰ قانون اساسی، خواستار استخدام اهل سنت در سازمان‌ها و نهادهای دولتی و نیز استفاده از شایستگان اهل سنت در پُست‌های مدیریتی کشور شدند.

به نوشته‌ی سنی آنلاین: «امضاء کنندگان این نامه از رهبر انقلاب به عنوان شخص اول مملکت و ناظر بر سیاست‌گذاری‌ها و پاسخگوی عمل نظام، خواسته‌اند با تدبیر و درک اهمیت موضوع و «با تعیین یک هیئت منصف عالی‌رتبه از برادران شیعی و اهل سنت مورد وثوق، مسائل و مشکلات جامعه اهل سنت، عمیقاً بررسی و از تداوم تضییع حقوق انسانی، اسلامی و قانونی این بخش از هم‌میهنان، جلوگیری به عمل آید».

اما آگاهان به مسائل اهل تسنن در ایران تاکید می‌کنند که تاکنون ده‌ها نامه‌ی سرگشاده به مقام‌های تصمیم‌گیرنده‌ی کشور ارسال شده که به هیچ‌کدام از آن‌ها پاسخی داده نشده است. به باور هر دو روحانی که با دویچه وله صحبت کردند، پیام نخبگان سنی با نوشتن این نامه‌ی سرگشاده، آن بوده که آنها طرفدار حل مشکلات سنی‌های ایران از طریق گفتمان هستند.

توهین مجری شبکه‌ی تفرقه افکن به اهل سنت یا فحاشی روحانی افغانی در شبکه‌ی ماهواره‌ی اهل بیت!

این کانال ماهواره‌ی که متأسفانه از نام مقدس اهل بیت، سو استفاده کرده است، به بهانه‌ی ترویج تشیع، زشت‌ترین توهین‌ها را به برادران اهل سنت و مقدسات‌شان، وارد می‌کند. به گزارش صراط نیوز، شدت و زشتی این توهین‌ها به حدی است که بازگو کردن بعضی از آنها امکان‌پذیر نبوده و جاری شدن آنها بر زبان گرداننده‌ی این شبکه نیز جای تعجب دارد. نکته‌ی جالب توجه در برنامه‌های شبکه‌ی مذکور، اداره‌ی آن توسط یک روحانی نمای جوان افغانی که بعضاً در برنامه‌ها آیت الله نامیده می‌شود، می‌باشد. بنابر گزارش، وجه بارز در برنامه‌های این کانال ماهواره‌ی، ایجاد تفرقه و خط‌کشی بین اهل سنت و شیعه بوده که این امر حتی در نحوه‌ی برقراری تماس تلفونی بینندگان نیز مشهود است،

بطوری که یک خط تلفن برای اهل سنت و یکی برای شیعیان، مورد استفاده قرار می-گیرد.



حسن الله یاری، متأسفانه از افغانستان است. این شخص پلید، از مجریان شبکه ی تلویزیونی «اهل بیت» یا بدترین شبکه ی تلویزیونی توهین به بزرگان اسلام- اهل سنت است. هرچند مرکز تلویزیون شیعی «اهل بیت» را بیرون از ایران می دانند، اما شواهد نشان می دهند که این شبکه ی کثیف در همدستانی با روحانیون شیعه ی افغانستان و ایران، از ایران نشرات می کند. محقق کابلی، یکی دیگر از همکاران حسن الله یاری، از بنیانگذاران شبکه ی تلویزیونی «اهل بیت» شناخته می شود.

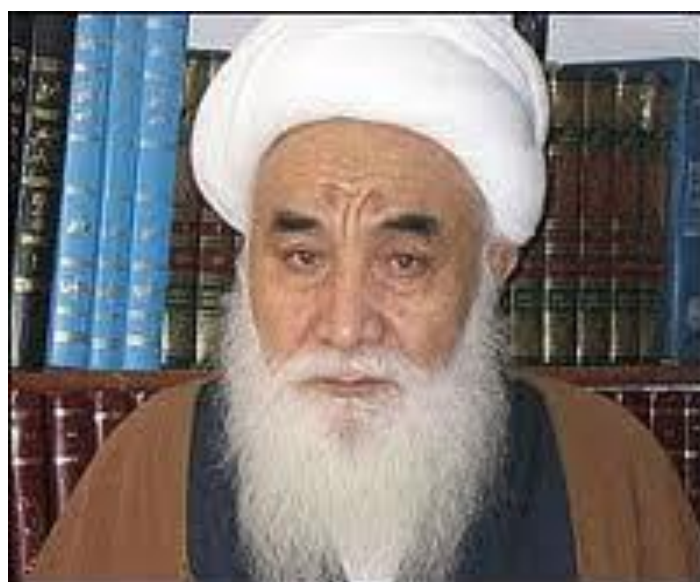


محمد جواد «برهانی»



مهدی «هاشم زاده»

از بالا به پایین: محمد جواد برهانی و مهدی هاشم زاده، یکی از افغانستان و دیگری ایرانی.
این دو تن از چهره های شناخته شده ی فرهنگ توهین به اهل سنت اند.



محقق کابلی، از همکاران حسن الله یاری است. این روحانی که بیشتر در ایران - قم به سر می برد، از موسسان شبکه ی توهین آمیز تلویزیون «اهل بیت»، به شمار رفته است.



مجید نبوی، ایرانی ست. این شخص، جزو تیم توهین به اهل سنت در ایران، معروف است. او عضو گروهی ست که با همدستانی آنان، تلویزیون توهین آمیز «اهل بیت»، ایجاد می شود.

فصل سوم:

بزرگان و شهدای اهل سنت ایران

فهرست شهدایی که به جرم عقیدتی و
سنی بودن، ترور یا اعدام شده اند

۱. شهید بهمن شکوری: از مبارزان اهل سنت طالش بود که در سال ۱۹۸۶ میلادی در زندان اوین با دهان روزه، اعدام شد. اتهام او، این بود که به عتبات عالیات توهین کرده بود، یعنی قبر پرستی را نمی پذیرفت. در آن موقع تهمت و هایت، تهمت رایج بر فعالان اهل سنت بود. شهید شکوری، تقریباً در دهه ی پنجم عمرش بود و مبارزی بود که جزئی از عمر را در دوران حکومت شاه در زندان گذرانده بود.
۲. شهید شیخ عبدالوهاب خوافی: از اهل سنت خراسان که در مدرسه ای دینی در پاکستان، فارغ التحصیل شده بود. در دهه ی دوم عمرش، یعنی حدود بیست سالگی شهید شد؛ در زندان دادگاه ویژه ی روحانیت در سال ۱۹۹۰ میلادی و اتهام او، عقیدتی و بر طبق معمول، گرایش به وهابیت بود.
۳. شهید مولوی عبدالملک ملازاده: ایشان از رهبران و فعالان مذهبی بلوچستان و پسر بزرگ رهبر مذهبی بلوچستان، مولوی عبدالعزیز اند که بعد از انقلاب همراه با ۴۰۰ نفر از علمای اهل سنت در سراسر ایران در ارتباط با شورای شمس، زندانی شدند و بعد از آزادی از زندان، حرکت محمدی اهل سنت را ایجاد کردند. او در نهایت از تدریس ممنوع شد؛ تا این که ناچار به هجرت از وطن می شود و در سال ۱۹۹۶ میلادی در شهر کراچی پاکستان، بوسیله مزدوران اطلاعات امام زمانی ایران در روز روشن ترور شد. روح شان شاد
۴. شهید مولوی عبدالناصر جمشید زی: ایشان از جوانان متدینی بودند که بعد از هجوم سپاه پاسداران به منزلش در خاش بلوچستان به ناچار مجبور شد به پاکستان هجرت کند و آن جا بعد از فراغت از تحصیل در دانشگاه تدریس می کرد که در سال ۱۹۹۶ به همراه مولوی عبدالملک در کراچی به وسیله اطلاعات ایران ترور شد.
۵. شهید شیخ فاروق فرساد: از شاگردان و همکاران بارز علامه احمد مفتی زاده در کردستان بود. بعد از سال ها حبس به مدت پنج سال به رضائیه تبعید شد که بعد از اتمام مدت تبعیدش در همان جا در سال ۱۹۹۶ ترور شد.

۶. شهید دکتور مولانا عبدالعزیز کاظمی بجد: از فارغ التحصیلان و شاگرد اول دانشگاه اسلامی مدینه منوره بود که در سال ۱۹۹۶ فقط به خاطر سنی بودن و معتقدات اش، مثل بقیه شهدای اهل سنت، بعد از سه روز شکنجه ی وحشیانه از طرف مامورین اطلاعات زاهدان، جسدش را در خیابان می اندازند. آثار شکنجه در صورت و فک خورد شده اش هویدا بوده است که آثار کینه های پاسداران خمینی را روشن ساخته اند.

۷. شهید مولوی حبیب الله حسین بر: از علمای اهل سنت سراوان بلوچستان می باشد که در سال ۱۹۹۱ میلادی از طرف سازمان اطلاعات سراوان، بعد از خروج از زندان به شرط همکاری ربوده شد و هیچ اثری از او بدست نیامده که احتمالاً ترور شده است.

۸. شهید مولوی یارمحمد کهرازی: امام جمعه شهرستان خاش و مدیر مدرسه دینی مخزن العلوم خاش به طور مشکوکی در سال ۱۹۹۷ در گذشت که شواهد و قرائن و وضعیت و موقعیت وی این احتمال را تقویت می نمایند که وی توسط ماموران اطلاعاتی رژیم به شهادت رسیده است.

۹. شهید مولوی ابراهیم دامنی: از علمای حق گوی اهل سنت بلوچستان بود که به جرات باید بگویم که مولانا دامنی، یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنت بود که به جرم فقط جواب دادن به چند کتاب که توسط اخوندها نوشته شده بود، دستگیر شد و ۹ سال از عمر خود را در زندان به سر برد و در سال ۲۰۰۴ میلادی به شهادت رسید.

۱۰. شهید مولوی نعمت الله: یکی از علمای بزرگ بلوچستان، فقط به دلیل حق گویی و سخنرانی به زبان بلوچی، در یک توطئه، وی و همراهانش را در سال ۲۰۰۶ میلادی به شهادت رساندند.

۱۱. شهید محمد ملا ربیعی: از علما و نویسندگان سرشناس کردستان و امام جمعه اهل سنت کرمانشاه بود که در سال ۱۹۹۶، بوسیله اطلاعات ایران ترور شد و مسجدش نیز تعطیل گشت که بعد از آن، تظاهراتی انجام گرفت که تعدادی در این تظاهرات کشته و زندانی شدند.

۱۲. شهید مولوی عبدالستار: روحانی سرشناس و امام جمعه خاش و میر سابق حوزه مخزن العلوم بعد از مراجعه به بیمارستان برای زخم کوچکی که در دستش بود، به طور ناگهانی و مشکوکی در گذشت که پزشکان رژیم به ظاهر چنین گفتند که وی، سکنه قلبی کرده است. بعد از وی، جانشین اش، مولوی یارمحمد کهرازی

(ریگی)، مرتب به اطلاعات احضار شده و مورد بازجویی و تفتیش عقاید قرار گرفته بود و مدرسه مخزن العلوم تحت فشار بود تا طلاب غیر بومی را اخراج نماید که وی مقاومت می کند؛ تا این که، اطلاعات - طلاب را دستگیر و بعد از زندانی کردن، آنها را به منطقه شان، بندرعباس، عودت می دهند. موقعیت زیر فشار مدرسه خاش و به شهادت رسیدن مدیر مدرسه ی قبلی آن و احضار مرتب مولوی یارمحمد، این یقین را تقویت نموده است که وی هم توسط اطلاعات، مثل بقیه ی رهبران اهل سنت، ترور شده است. در همین تاریخ از منابع ترکمن های ایران، خبر می رسد که عوامل ناشناس (سربازان مجهول امام زمان !!!) در صدد ترور یکی از علما اهل سنت ترکمن، آخوند ولی محمد ارزانش، که از ایران هجرت نموده و به ترکمنستان پناه برده بود، بر آمدند. افراد مذکور، ساعت دو و نیم شب پنجم اوت ۱۹۹۷ میلادی به منزل ایشان در عشق آباد حمله کرده و چون او را نیافته بودند، فرزندش را ضرب و شتم نموده و خانه و مخصوصاً کتاب ها و دفاتر و اوراق را تفتیش کرده و از میان یادداشت های چندین ساله مربوط به ترکمن های ایران، تعدادی اسناد و مدارک و عکس را برداشته و در آخر با تهدید به مرگ در صورت مطلع نمودن پلیس، آن جا را ترک میکنند. این، دومین حادثه در مورد یکی از رهبران دینی اهل سنت ترکمن می باشد؛ چون در ماه آوریل همان سال نیز فردی (شاید باز هم از مجهولان امام زمان !!!) با خنجر، قصد کشتن او نمود و لیکن وی، جان سالم به در برده و فقط زخمی می شود. قرائن به یکی بودن ترتیب دهندگان این دو سوء قصد دلالت کرده اند که همه، این یقین را تقویت می نمایند که پشت این حوادث وحشیانه، اطلاعات جهنمی ایران است که می خواهد کشور را از وجود اهل سنت، خالی نماید.

۱۳. شهید شیخ قدرت الله جعفری: از فرزندان اهل سنت خراسان که در مدرسه ای دینی در پاکستان فارغ التحصیل شده بود و بعد از بازگشت به ایران زندانی شد و سپس در سال ۱۹۹۰ میلادی اعدام می شود. ایشان نیز در سن حدود بیست سالگی بود.

۱۴. شهید شیخ ناصر سبحانی: از علماء اهل سنت کردستان بود. در سال ۱۹۹۲ میلادی، به تهمت وهابیت، بعد از شکنجه های فراوان اعدام می شود. جرم او مثل بقیه، فقط عقیدتی بود و در هنگام شهادت در دهه سوم عمرش بود، یعنی حدود سی سال داشت.

۱۵. شهید دکتور علی مظفریان: از پزشکان - جراح قلب - مشهور شیرازی بود که در عهد شاه (در بندر لنگه) تغییر مذهب داد، یعنی از تشیع خارج شده و عقیده اهل سنت را پذیرفته بود. او بعد از انقلاب در شیراز، به همکاری اهل سنت شیراز، منزلی را خریده و با اجازه رسمی به مسجدی تبدیل کرده بود که ایشان در آن جا خطبه می خواند، ولی بعد از مدتی دستگیر شد و بعد از شکنجه های شدید در زندان و گرفتن اعترافات موهن در سال ۱۹۹۲ میلادی، اعدام می شود.

۱۶. شهید شیخ محمد صالح ضیائی: از رهبران و علمای بزرگ اهل سنت بندرعباس که یک مدرسه ی دینی را بنا نهاده و اداره می کرد. سازمان اطلاعات، خواستار تعطیل کردن آن می شود، ولی شیخ از این کار امتناع ورزیده بود. آنها به شیخ گفته بودند دانشجویانی که شما برای تحصیل به مدینه منوره فرستاده اید، برای ما از موشک های صدام خطرناک تر هستند. سرانجام در سال ۱۹۹۴ میلادی بعد از چند روز بازجویی به طرز فجیعی در بیابانی او را به شهادت رسانده و قطعه قطعه کرده بودند تا شاهی از عدل علوی سربازان مجهول امام زمان - اطلاعات - باشد.

۱۸. شهید مولوی عبدالعزیز الله یاری: امام جمعه اهل سنت بیرجند بود که در سال ۱۹۹۴ میلادی بعد از چند روز بازجویی از طرف دادگاه ویژه ی روحانیت مشهد، شکنجه و بوسیله سوزن مسموم و شهید شد.

۱۹. شهید دکتور مولانا احمد صیاد: ایشان تنها دکتورای علوم حدیث در ایران بود که از فارغ التحصیلان دانشگاه اسلامی مدینه منوره به شمار می روند. بعد از بازگشت، مدرسه ی دینی کوچکی در اطراف «کنارک» بلوچستان بنا کرد که بعد از مدتی از طرف دادگاه ویژه ی روحانیت به اتهام وهابیت به ۱۵ سال زندان محکوم می شوند. او، ۵ سال را در زندان گذراند و در سال ۱۹۹۶ از زندان آزاد شد و برای چند روز به امارات می رود. پس از بازگشت از امارات در فرودگاه بندرعباس، بوسیله اداره اطلاعات دستگیر شد و بعد از سه روز، جسدش در بیابان پیدا شد تا شاهی دیگر از تطبیق وحدت اسلامی ای باشد که رژیم فرقه گرای منافق به دروغ، مردم جهان را بدان فریفته است.

۲۰. شهید مولوی نورالدین غربی: از علمای اهل سنت خراسان و فارغ التحصیل مدارس دینی پاکستان و سپس از دانشگاه اسلامی مدینه منوره فارغ التحصیل شده و به خاطر وضعیت نابه سامان اهل سنت ایران و تتبع اطلاعات از شخص ایشان، حتی در زمانی که در پاکستان بود، به ناچار بعد از فراغت از تحصیل به تاجیکستان رفته و در آنجا مشغول تدریس می شود. او در سال ۱۹۹۸ میلادی، روزی برای تدریس

قرآن از منزل خارج می شود که ناگهان دو نفر از اطلاعات ایران، وی را ترور و به شهادت رساندند.

۲۱. شهید عبدالجبار، فرزند نور محمد: دانشجوی دانشگاه بلوچستان زاهدان در تاریخ ۱۹۹۹/۳/۲ ترور و بشهادت رسید.

۲۲. شهید خدابخش صالح زبی، فرزند حسین: در ۱۹۹۹/۴/۱۷ همان طور که در بیانیه اهل سنت ایران آمده، ایشان در ایرانشهر دستگیر و به همدان برده شد و بعد از دو هفته شکنجه - به اتهام مجاهدین اهل سنت، اعدام شد.

۲۳. شهید انور مبارکی، فرزند مولوی عبدالحق: در حین خدمت سربازی بود که به وی تیر اندازی شده و به شهادت رسید. هدف از این کار، نشر رعب و وحشت بین اهل سنت منطقه بوده است. قابل ذکر است که سه شهید اخیر از علماء نبوده اند.

۲۴. شهید مولوی موسی کرمی: ایشان، امام و خطیب مسجد شیخ فیض اهل سنت مشهد بود که این مسجد در سال ۱۹۹۴ میلادی به دستور خامنه یی تخریب و شهید شد. شهید موسی کرمی پس از مدتی ناچار به هجرت به افغانستان شده بو که در تاریخ ۲۰۰۱/۵/۴ بوسیله مواد منفجره در هنگام خروج از مسجد در شهر هرات، با چهار نفر از همراهانش به شهادت می رسند.

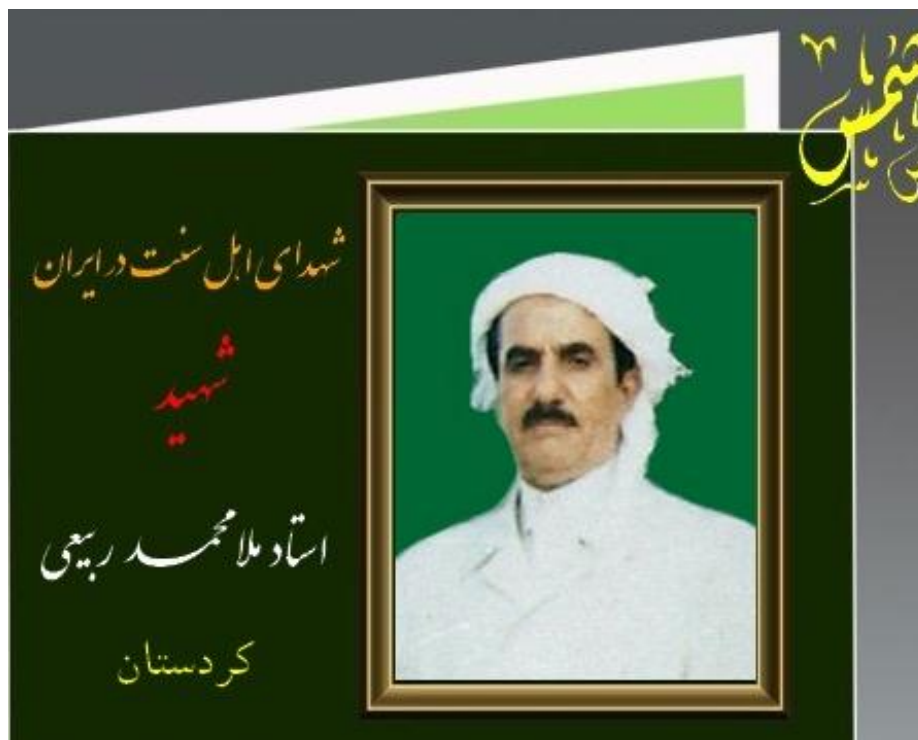
۲۵. شهید شمس الدین کیانی: طلبه اهل سنت که در سال ۲۰۰۰/۳/۱۳ بعد از ربودن از سوی سازمان اطلاعات ایران و تفتیش عقاید، دست و پایش را بسته و بر سر و رویش بنزین ریخته و وی را زنده زنده به آتش کشیده و شهید کردند تا عبرتی برای دیگران باشد. روزنامه های اصلاح طلب، خبر آن را منتشر نموده اند.

۲۶. سوزاندن سه نفر از کردهای اهل سنت: در شهر ماکو در سال ۲۰۰۰ میلادی که در نهایت منجر به استعفای نمایندگان کرد از مجلس شد.

۲۷. شهید حاج نور محمد ناروئی: ایشان از مبارزان طایفه ی ناروئی بود و از فعالان مسلح بلوچ بر علیه رژیم که در تاریخ ۲۰۰۲/۶/۲۸، عناصر رژیم به خانه او واقع در کویتة پاکستان حمله کرده و او را در مقابل زن و فرزندانش به شهادت رساندند. قابل ذکر است از طایفه ناروئی و شه بخش، افراد بسیاری ترور و شهید شده اند که در بعضی بررسی ها، قریب به ۱۵۰۰ نفر می رسند.

منبع:

جامعه اهل سنت ایران، دفتر لندن، ۱۹۹۷/۱۲/۲۹



ماموستا ربیعی را کشتند گفتند سگتهء قلبی کرده است!

خانوادهء ملا محمد ربیعی، معروف به ماموستا ربیعی در مصاحبه با «روز» اعلام کردند، این خطیب جمعهء کرمانشاه در سال ۷۵، قربانی قتل های زنجیره یی شد، اما خانوادهء او را تحت فشار قرار دادند که بنویسند مرگ بر اثر سگتهء قلبی بوده است.

به گفتهء همسر ماموستا ربیعی، به شکایت خانوادهء ربیعی برای معرفی قاتل و رسیدگی به پروندهء قتل توجهی نشد. در مقابل خانوادهء او تحت فشار قرار گرفتند و امکان برگزاری یک مراسم ختم ساده را نیز نیافتند.

ملا محمد ربیعی، امام جمعهء اهل سنت کرمانشاه در ۱۲ آذر ماه (ماه قوس) ۷۵ در حالی که عازم مرکز صدا و سیمای کرمانشاه بود ربوده و جنازه اش در حالی پیدا شد که عمامهء او زیر سرش بود و وی را رو به قبله خوابانده بودند.

عایشه مفاخری، همسر ماموستا ربیعی در مصاحبه با «روز» می گوید که وی از سوی اطلاعات تحت فشار بود و بازجویی شده بود. او می گوید: دلم میخواهد یک روزی دادگاهی عادلانه تشکیل شود و فقط به ما بگویند چرا؟ به چه جرمی او را کشتند و سریع کالبد شکافی کردند و حتی نگذاشتند یک پتو دور جنازه بپیچیم؟ چرا حتی از مردهء حاج آقا این قدر می ترسیدند؟

قتل های زنجیره یی، نامی است که رسانه ها بر قتل نویسندگان و دگراندیشان در دهه ۷۰ نهاده اند. در دی ماه (ماه جدی) ۷۷ وزارت اطلاعات با انتشار بیانیه ای، مسئولیت قتل داریوش و پروانه فروهر، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده را بر عهده گروه خودسری در این وزارتخانه گذاشت، اما توضیحی درباره علل قتل سایر دگراندیشان و نویسندگان نداد.

ماموستا ربیعی، یکی از عالمان دینی بود که بر اساس افشاگری های روزنامه های اصلاح طلب، از قربانیان قتل های زنجیره یی است.

«ماموستا» در لغت به معنی استاد است و در اصل به بالاترین مرجع دینی اهل سنت کردستان گفته می شود. ماموستایان دوازده علم و چهارده علم، اجازه فتوا و در حقیقت همان نقشی را دارند که مراجع تقلید اهل تشیع دارند.

مصاحبه «روز» با خانم مفاخری، همسر ماموستا ربیعی را در ذیل بخوانید.
خانم مفاخری، اخیراً پانزدهمین سالگرد قتل همسران بود. با گذشت این همه سال آیا توانستید مراسمی برای سالگرد برگزار کنید؟

اینجا از سالگرد به آن صورتی که معمول است خبری نیست؛ یعنی موقعیت اینجا طوری است که نمی توانیم سالگردی، حتی در منزل خودمان بگیریم. هر کسی دوست دارد خودش سر خاک حاج آقا می رود و یادی از او می کند.

یعنی شما را از برگزاری مراسم منع کرده اند و اجازه برگزاری مراسم نمی دهند؟
این قدر به ما فشار آوردند و اذیت کردند که دیگر صرف نظر کرده ایم؛ مدت هاست خودمان دیگر درخواستی برای برگزاری مراسم نمی کنیم.

میخواهم برگردم به ۱۵ سال پیش و پرسم دقیقاً چه اتفاقی افتاد؟ آیا اصلاً تصور چنین مسأله ای را میکردید؟

هر ۱۰ روز یا ۱۵ روز یکبار یک مأموری از سازمان می آمد سراغ حاج آقا یا زنگ می زد و سوالاتی از حاج آقا می کرد یا می آمد و او را با خود می برد.
سازمان؟

بله، منظورم اداره اطلاعات استان است. اسم اش هم آقای دانشی بود، یعنی ما به این اسم می شناختیم. دیگر حاج آقا و ما هم به این سوال و جواب ها و رفت و آمد ها عادت کرده بودیم.

سوال و جواب ها درباره چه بود؟ یعنی از ماموستا ربیعی چه می خواستند؟
حاج آقا آن موقع خطیب جمعه کرمانشاه بود و از طرفی در صدا و سیما هم برنامه دینی داشت؛ از او می پرسیدم این ها چه می خواهند و چرا دست از سر شما بر نمی دارند؟ فقط

می گفت درباره وحدت با من صحبت می کنند و حرف دیگری نمی زد تا اینکه یک روز آقای دانشی آمد سراغ حاج آقا و گفت باید برویم سازمان. با شما کار داریم و حاج آقا را با خود برد. آن روز را هیچ وقت از یاد نمی برم. وقتی حاج آقا برگشت، حالش خیلی بد بود. گفت امروز خدا رحم کرد که من زنده بازگشتم و بعد گفت تا به حال هیچ وقت به خودم نلرزیده بودم، اما امروز تنم لرزید. گفت مرا به اداره اطلاعات نبردند. به بیرون از شهر بردند؛ به یک زیر زمینی که نزدیک بیستون بود - سوار ماشینی کردند که پرده های ماشین را کشیدند و مرا بردند و سوالات عجیبی می کردند. بعد گفت فکر کردم این بار می میرم و زنده بیرون نخواهم آمد.

به شما گفت با او چه کرده بودند و چه سوالاتی از او داشتند؟ نه، زیاد حرف نمی زد. شاید نمی خواست ما بیشتر نگران شویم. فقط در همین حد گفت؛ اما بعد مدام به بچه ها سفارش می کرد که هوا تاریک نشده برگردید و بیرون نمانید. خیلی محتاط شده بود و نگران بچه ها بود. همان زمان سریالی به اسم سریال امام علی از صدا و سیما پخش می شد که خیلی باعث اعتراض مردم در منطقه ما شده بود و مردم می آمدند از حاج آقا می خواستند اعتراض کند؛ می گفتند تو خطیب جمعه ما هستی و باید کاری بکنی و ... آبان ماه (ماه عقرب) بود که حاج آقا نامه ای به مدیر کل اطلاعات و همچنین مدیر کل آموزش و پرورش و چند تن دیگر از مسئولان استان نوشت و هشدار داد که نگذارید اخلال و آشوب ایجاد شود و به خواست مردم توجه کنید! مردم اعتراض دارند. نگذارید وحدت از بین برود و ... ۱۲ آذر ماه (ماه قوس) یکی تلفن کرد و خیلی طولانی - حدوداً بیش از یک ساعت تمام - با حاج آقا حرف زد. از او پرسیدم کی بود و چی می خواست؟ گفت آقای دانشی بود و می خواست جواب نامه ام را بدهد. فقط همین را به من گفت و ساعت ۱۲ و نیم ظهر از خانه خارج شد که برود صدا و سیما و گفت دو و نیم ظهر برمی گردد، اما دیگر برنگشت.

بعد چه اتفاقی افتاد؟ ایشان رفتند صدا و سیما و ...

تا ساعت ۵، هیچ خبری از حاج آقا نبود؛ ساعت ۵ تلفن زنگ زد. حاج آقا بود. خیلی آشفته بود و سوالات عجیبی می کرد. مثلاً می پرسید اینجا کجاست؟ شما کی هستید؟ گفتم حاج آقا اتفاقی افتاده؟ یعنی چی؟ اینجا کجاست؟ چرا مرا نشناختید؟ گفت من دیزل آباد هستم دیزل آباد هستم و چند بار این را تکرار کرد و گفت ماشینم را داده ام تعمیر. بعد یکبار گفت بچه ام را بیاور اینجا ببینم. آن موقع دختر من یک سال بیشتر نداشت. خیلی ترسیدم گفتم چرا اینجوری حرف میزنی؟ چه اتفاقی افتاده؟ فقط گفت خیلی هلاکم هلاکم و بعد گفت ۲۰ دقیقه دیگر خودم می آیم و تلفن قطع شد. این آخرین باری بود

که ما صدای حاج آقا را شنیدیم. هنوز هم یادآوری اش ما را آزار می‌دهد که او در چه شرایطی بوده؛ این تلفن در چه شرایطی انجام شده و ... از طرفی در فاصله ای که حاج آقا از منزل خارج شد تا جنازه را پیدا کنیم، پسر جوانی مدام زنگ می زد و می پرسید حاج ربیعی کجاست؟ این تلفن ها تا زمانی که جنازه را پیدا کنیم، ادامه داشت، اما بعد دیگر قطع شد. نمی دانیم کی بود، اما لرزه به تن ما می انداخت تلفن ها و سوالش. چگونه متوجه به قتل رسیدن حاج آقا شدید؟

وقتی دیگر خبری از حاج آقا نشد، دوستان و قوم و خویش ها را خبر کردیم. همه جا را گشتیم. اورژانس ها، جاده ها و به هر جایی که عقل مان می رسید سر زدیم، اما خبری نبود. تا این که نزدیک یک شب - نزدیک ترمینال سنندج - تهران، جنازه او پیدا شد. در حالی که او را کنار ماشین اش توی تاریکی گذاشته بودند. عمامه اش زیر سرش بود و عینک و عبایش روی سینه اش. او را رو به قبله انداخته بودند و وقتی جسد را پیدا کردیم، هنوز بدنش گرم بود. نگذاشتند ما جنازه را ببینیم. مأموران، خودشان بردند پزشکی قانونی و قبل از این که ما خبردار شویم و به ما بگویند کالبدشکافی اش کردند، ما روز بعد بدن تکه تکه شده حاج آقا را دیدیم که در خون آغشته بود و می گفتند کالبد شکافی شده. بلایی سر ما آوردند که خدا سر هیچ بنده ای نیاورد. بعد هم که نگذاشتند نه مراسم بگیریم، نه سر خاک برویم و ...

درباره علت قتل به شما چی گفتند؟

کسی از ما نپرسید چی به چی است. آمدند و گفتند سگته قلبی کرده. گفتیم امکان ندارد. گفتند باید امضاء کنید که سگته کرده. گفتم همسر من سالم بود. او کشتی گیر و شناگر بود. ورزش می کرد و هیچ مشکلی هم نداشت و به هیچ عنوان امضا نمی کنم و پرونده ام را پیش خدا می برم که او به داد ما برسد. هیچ کسی در این جا به داد ما نمی رسد. همان موقع خود مأمورانی که به منزل ما آمده بودند می گفتند شوهرت را برده اند به شهرکی به اسم تعاونی و به او سم داده اند. می گفتند به او سیانور داده اند، اما خوب، تصمیم گرفته بودند بگویند سگته کرده. کاری هم از دست ما بر نمی آمد. مدام تلفنی تهدیدمان می - کردند؛ سر خاک که می رفتیم نمی گذاشتند بنشینیم یا گریه کنیم. اطرافیان اعتراض می کردند می گفتند این ها داغدار اند بگذارید گریه شان را بکنند و بروند، اما نمی - گذاشتند.

خانم مفاخری! همسر شما چه مشکلی با حکومت داشت که به این شیوه، او را حذف کردند؟ او فعالیت خاصی داشت؟

هیچ! او یک انسان فاضل بود. مردم دوست و ایران دوست بود. هیچ گناهی نداشت. اندیشمند بود و کتاب می نوشت. بیش از ۵۰ کتاب منتشر کرده. بخشی از نوشته هایش را ما هنوز منتشر نکرده ایم. مردم، خیلی او را دوست داشتند. باید از خود آقایان پرسید که چرا چنین کردند؟ او انسانی جامع بود و می گفت من نماینده این مردم هستم؛ چه شیعه چه سنی و چه اهل حق. مردم هم هر مشکلی داشتند و اعتراضی داشتند، سراغ او می آمدند. خیلی به وحدت اعتقاد داشت و می گفت شیعه و سنی و اهل حق، همه صاحب این خانه ایم و باید با هم و در کنار هم باشیم و ... به من هم زیاد حرفی نمی زد؛ جز آن روزی که وقتی او را بیرون شهر برده بودند- برگشت و گفت به خودش لرزیده و فکر میکرده زنده نخواهد آمد. من چقدر غافل بودم که نفهمیدم خودش خطر را حس کرده بود. چیزی می دانست و به ما نمی گفت. من زنی ترسو نبودم، اما خوب، حرفی نمی زد. فقط هر بار سوال می کردم می گفت درباره وحدت، حرف می زنند و این که باید هوشیار باشیم و دشمن داریم و ... اما آخر این همه بردن و آوردن که فقط در این چند جمله خلاصه نمی شده. حاج آقا همان موقع به دوستانش گفته بود که دارند دور مرا خط می کشند و ... اما خوب، ما نمی دانستیم. گویا پس از جان باختن همسران، مردم به اعتراض برخاستند و عده ای نیز کشته و یا بازداشت شدند.

بله، مردم تظاهرات کردند. شیشه ها را شکستند و کشت و کشتار شد؛ خیلی ها را گرفتند و بردند. تعدادی هم کشته شدند. ما واقعاً راضی نبودیم مردم این قدر اذیت شوند. خود حاج آقا هم هیچ وقت راضی نبود که خون از دماغ کسی بیاید. همیشه می گفت خدا ما را خلق کرده برای دوست داشتن، برای برابری و ... می گفت اگر کسی نادان است و نمی فهمد و رفتاری می کند، دلیلی نمی شود ما هم همان رفتار را بکنیم و ... همیشه می گفت مردم باید آگاه باشند، جوانان باید درس بخوانند و در هر زمینه ای عالم باشند و آگاهی دوی همه دردهاست و ... وقتی رفت- مردم به خیابان ها آمدند. همان موقع ها بود که ما را تحت فشار قرار داده بودند که امضاء کنیم حاج آقا سکتہ کرده. حاج آقا، دو پسر دارد. آنها را برده بودند و گفته بودند باید امضاء کنید من گفتم هیچ جا نمی روم و هیچ چیزی امضا نمی کنم. شوهر مرا کشته اند و جز این حرفی ندارم. رفتند سراغ همسایه های ما و آنها را تهدید کردند. گفته بودند باید در خانه های تان را روی این ها ببندید و به خانه های تان راه شان ندهید. فامیل های حاج آقا «دیوان دره» بودند و مجبور شده بودند توی خیابان ها مراسم بگیرند، یعنی درهای تمام مساجد را روی آنها بسته بودند و نگذاشته بودند برای حاج آقا که خطیب جمعه بود در مسجدی مراسمی گرفته شود. مردم هم در خیابان ها به نوعی مراسم گرفته بودند که مأموران ریخته بودند و درگیری شده بود و ... حاج آقا رفت

و درد و رنج دنیا برای ما ماند. آن جسد خون آلود و تکه تکه شده اش را هرگز فراموش نمی کنیم؛ آن تلفنی که زد و هل بود و آن طور حرف می زد را هرگز فراموش نمی کنم. و بعد دیگر پی گیری نکردید؟ زمان آقای خاتمی رفتیم و شکایت کردیم، اما به جایی نرسیدیم. همان موقع که قتل ۴ نفر را پذیرفتند ما هم رفتیم و گفتیم باید رسیدگی شود. همان موقع در روزنامه ها آقای عمادالدین باقی و آقای اکبر گنجی نوشتند که حاج آقا یکی از قربانیان قتل های زنجیره ای بوده. همه چیز را افشا کردند و همه دنیا می داند. من رفتم پیش آقای شوشتری که وزیر دادگستری بود نشستم و گفتم باید پی گیری کنید و به ما بگویید چرا؟ اما به جایی نرسیدم. ماست مالی کردند و تمام شد. این قدر فشار آوردند که ما گوشه گیر شدیم - نشسته ایم گوشه ای و نه کاری به کسی داریم، نه چیزی می - خواهیم؛ حتی مراسم هم نمی گیریم، اما مردم محبت دارند. همین الان بیاید و بروید سر خاک حاج آقا. فکر می کنید کسی تازه فوت کرده و آنجا دفن است؛ بس که مردم می روند و ...

و اکنون بعد از ۱۵ سال، آیا حرفی است که بخواهید منتشر شود با مسئولان یا با مردم و ...

با مسئولان که نه، چه حرفی می توانم با آنها داشته باشم؟ تنها می توانم بگویم خدا اصلاح شان کند که بی سرنوشت کردن خانواده ها و پایمال کردن حق انسان ها و از بین بردن عالمان در هیچ مملکتی درست نیست. از دوستانی که این همه سال در بدری ما، ما را تنها نگذاشتند، تشکر می کنم و به کسانی هم که کم لطفی کردند، باز می گویم که خدا خیرشان بدهد؛ کسانی که حق ما را پایمال کردند. از خدا می خواهم حق ما را بدهد و خیر آنها را. از کسانی که توانش را دارند می خواهم که پرسند چرا؟ به خاطر چه یک عالم دینی را که قبل از انقلاب، جزو بهترین قاریان قرآن در جهان بود و بعد از انقلاب هم خطیب جمعه و از عالمان دینی، چنین از بین بردند؟ آخر به چه جرمی؟ ما که با کسی دعوا نداشتیم. با کسی دعوا نداریم. کسی که این کار را با ما کرد با ما دعوا دارد با مردم و سرزمین اش هم دعوا دارد؟ آخر آدم چگونه میتواند در سرزمین خودش در خانه خودش این طور بدی بکارد؟ چطور می تواند با خانه خود چنین بد کند؟ فقط دلم می خواهد یک روزی دادگاهی عادلانه تشکیل شود و به ما بگویند چرا؟ به چه جرمی کشتند و هل هولکی کالبد شکافی کردند و حتی نگذاشتند یک پتو دور جنازه بپیمیم؟ چرا حتی از مرده حاج آقا این قدر می ترسیدند؟ اگر جرمی کرده بود خوب، دادگاهی اش می - کردند؛ آخر من به چه کسی شکایت ببرم؟

و اکنون با انتشار این مصاحبه، نگران نیستید مشکلی برای شما و خانواده تان پیش بیاید؟

پناه می بریم به خدا؛ خودمان را سپرده ایم دست خدا که هر چه پیش آید حکمت اوست و ما راضی هستیم به رضای او. امیدواریم مشکلی پیش نیاید.
ضمیمه:

خبر دروغین در پیوند به قتل عمدی ماموستا ربیعی:
هفته نامه ی باختر، سه شنبه، ۴ دی ۱۳۷۵، دسامبر ۱۹۹۶ - شماره ۳۱۸:
اطلاعیه ی مهم ائمه جمعه و متنفذین سرشناس اهل سنت کرمانشاه:
مشخص گردید علت فوت مرحوم ملا محمد ربیعی، سکتی قلبی بوده و جای هیچ گونه ابهامی وجود ندارد!!!
مردم آگاه و مسلمان استان کرمانشاه:
این جانبان امضاء کنندگان ذیل در پی وقوع حوادث اخیر در استان به استحضار ملت شهید پرور می رساند:

۱- این حوادث به تحریک عده ای فرصت طلب و شرور به وقوع پیوسته و ما به دلیل جلوگیری از سوء استفاده های بیشتر، سریعاً اعلام می داریم که دادن هرگونه شعار انحرافی و ایجاد تشنج، از جانب عوامل استکبار جهانی بوده و ملت آگاه منطقه می بایست شدیداً با این گونه عوامل برخورد نماید.

۲- در پی تحقیقات دقیقی که از چگونگی فوت مرحوم ملا محمد ربیعی بعمل آمده، کاملاً مشخص گردید، که فوت آن مرحوم هر چند ثلمه ای بر اسلام وارد آورده، لکن به طور طبیعی (سکتی قلبی) بوده و هیچ ابهامی وجود ندارد.

امضاء کننده گان:

- ۱- ملا قادر قادری (امام جمعهء پاوه)
- ۲- ملا محمد محمدی (امام جمعهء سرپل و جانشین فعلی استاد ربیعی)
- ۳- ملا محمد فخری (امام جمعهء جوان رود)
- ۴- ملا عبدالله غفوری (امام جمعهء روان سر)
- ۵- ملا صالح عابدی (امام جمعهء موقت جوان رود)
- ۶- ملا حسین عینی (امام جمعهء نوسود)
- ۷- ملا محمد مصطفی (مدرس حوزهء علمیهء پاوه)
- ۸- ملا عمر ولدبیگی (مدرس حوزهء علمیهء پاوه)
- ۹- خلیفه علی حیدری (امام جمعهء باینگان)
- ۱۰- خلیفه احمد حسامی

- ۱۱- ملا محمد امین محمودی (امام جمعهء بانه وه ره)
- ۱۲- شیخ طه خالصی (امام جماعت)
- ۱۳- محمد رئوف قادری (نمایندهء پاوه و جوان رود)
- ۱۴- سید میرعماد مدنی فرد (قاضی داد گستری)
- ۱۵- احمد نعمتی (استاد دانشگاه)

سال ها گذشت از بهمن (دلو) ۷۱

(به یاد علامه احمد مفتی زاده)

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ.

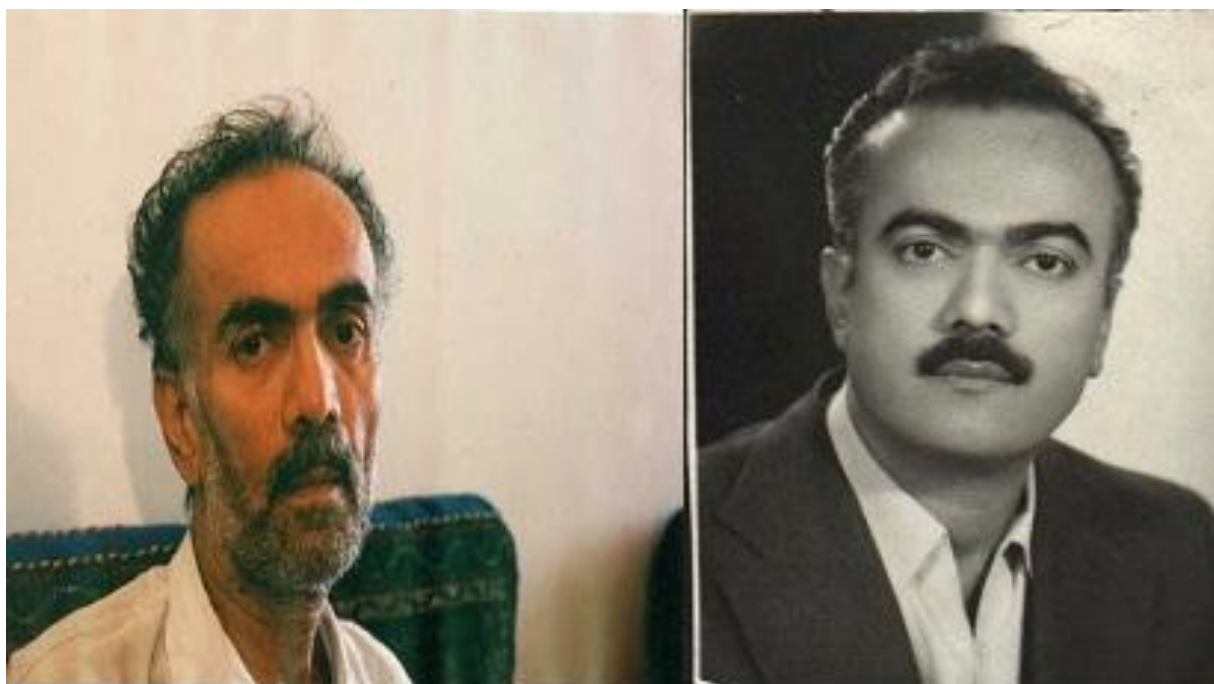
هر سال بیستم بهمن (دلو) یادآور خاطره ای تلخ برای اهل سنت ایران است. سال ها قبل در چنین روزی، بیستم بهمن ماه هفتاد و یک، مجاهد خستگی ناپذیر، علامه احمد مفتی زاده، مؤسس حرکت اسلامی مکتب قرآن، پس از تحمل ده سال شکنجه ی طاقت فرسا، از سال ۶۱ تا ۷۱ (۸ سال انفرادی، ۸ ماه کمیتهء مشترک و بقیه در بندهای عمومی) در سن ۵۹ سالگی، روح با عظمت اش را تسلیم مدبر الامر نمود.

شیطان صفتان و خداگريزان، زمانی که یقین داشتند جسم علامه، دیگر رمقی برای ادامهء حیات ندارد و درحالی که آخرین لحظات عمر با برکت اش را می گذرانند، به اصطلاح حکم ترخیص از زندان را صادر نمودند و روی تخت بیمارستان، به مقام والای شهادت رسید.

در آن روز غم و اندوه، اهل سنت به ویژه ملت کرد را فراگرفت. با آن همه موانعی که نیروهای نظامی (ارتش و سپاه)، انتظامی، سربازان بی هویت امام زمان و جیره خواران بسیجی ایجاد کردند، در سنج - زادگاه علامه مفتی زاده - بیش از دویست هزار نفر به استقبال جنازه ی رهبرشان رفتند و با وجود ایجاد فضای رعب و وحشت، بازهم، مسلمانان اقصی نقاط ایران به تأسی از رهبر خود، از عوامل فرعون ترسی نداشتند. رذالت و پستی حکام به جایی رسید که پیکر مبارک آن مرد بزرگ را دزدیدند و پس از این که متوجه استقامت تشیع کنندگان شدند، ناچار به عقب نشینی شدند.

اکنون پس از سال ها از شهادت اسوه ی مقاومت اهل سنت ایران، تفکر بلند این بزرگ داعی قله ی توحید و شرف، بر شهر و روستاهای اهل سنت ایران به ویژه کردستان بزرگ سایه افکنده است و در غرب ایران کاملاً ملموس است؛ چرا که، همه به خوبی میدانند علامه مفتی زاده، خود مصداق بارز خصلت های والای انسانی بود. از شهامت و ایمان و عمل گرفته، تا محبت و رأفت و تواضع اش، هر کدام، فصل جداگانه ای از کتاب اخلاق دینی آن امام الدعاء کردستان بود.

امام المتقین کردستان، هرگز خود را برتر از مردم ندانست؛ لباس اش همانند لباس مردم عادی گرد بود؛ می گفت همان گونه که به یک فرد کارگر یا نانوا، خطاب کاکه میگوییم، با من نیز چنین خطابی داشته باشید، معتقد بود که در دین الهی، القاب معنوی از جمله: سید، شیخ، پاپ، اسقف، ملا، حجه الاسلام، خاخام، آیت الله (چه عظمی و چه کبری و چه صغری) محلی از اعراب ندارند. او ملجأ بی پناهان بود.



امام الصابرين کردستان، خود مُعرف ومصدق بارز صابرين، در عصر حاضر بود. از منش و شخصیت او، انسان به خوبی مفهوم صبر و استقامت را درک می کرد. همه میدانند در مهر (میزان) ۵۸، چگونه موسی وار، مقابل فرعون زمانه در قم گفت: به من گفתי اسلام، اما این حکومت تشیع ارتجاعی صفوی است که از این پس رسمیت دینی ندارد. در بازگشت در ۲۶ مهر، در حسینیه ارشاد با دید نافذ خود، تصویر آینده ی ایران را ترسیم نمود. جملات: این ولایت فقیه، دیگر چه صیغه ای است؟ این، همان شاه است و اسمش عوض شده است و به جای تاج، عمامه بر سر دارد، خطاب به نویسندگان قانون اساسی ایران گفت: ای دست و قلم تان بشکند برای آن قانون نوشتن تان؛ نسخه ی مرگ ملت را نوشتید. خدا مرگ تان دهد. مدتی به اسلام ضربه می زنید، اما کاری میکنید که دیگر تشیع، قد علم نکند و ...

در هفتم اسفندماه (حوت) ۵۷ - ۱۵ روز پس از انقلاب، درنامه ای با عنوان «از انقلاب تا کودتا»، چنین پیش بینی می کند: تفاوت ماصدق انقلاب و کودتا در یک کلمه ی ساده،

این است که: انقلاب، همه چیز را که باید عوض شود، عوض می کند؛ اما در کودتا، فقط رژیم حاکم است که عوض می شود. ملت ایران در آغاز حرکت فراگیرش، علیه همه ی بنیادهای فاسد اجتماعی، جهت گیری کرد؛ و آن همه جان فشانی نمود، تاحکومتی اسلامی، بانظام های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی اسلامی به وجود آورد؛ نه اینکه رژیم شاهنشاهی را براندازد، و رژیم جمهوری را تأسیس کند، هرچند لقب «اسلامی» به آن جمهوری بخشند! ... تنها چیزی که نمی توان آن را انکار کرد این است که: رژیم سابق سرنگون شد، اما آنچه جای همان رژیم را می گیرد، باز نمی توان انکار کرد، که نامی دیگر دارد! راستی، نهاد حرکت، از آغاز تا پایان، انقلابی بود؛ اما اگر وضع بر همین منوال پیش رود، فرزند انقلاب، چیزی جز کودتا نخواهد بود!

حال که ایران، اوضاع شوروی دهه ی ۸۰ را پشت سر میگذراند، بهتر از هر زمانی میشود فهمید که، آن نابغه ی زمان، چه دور اندیشی جامعی داشت، که آن هم در پرتو قرآن و سنت حضرت رسول (ص) بود.

امام الدعاء کردستان از هیچ تلاشی برای خدمت به دین و بندگان خدا دریغ نمی ورزید. مجاهد مال و نفس بود. جهاد با نفس (جهاد اکبر) را سال ها قبل آغاز نموده بود که در شعری کردی به نام (ری راس و دورسی خزمه ت) = «راه راست و صحیح خدمت»، آن را اصول الدعوه ی حرکت خود قرار داده است و اکسیر بزرگ را، محبت و دوست داشتن تمام موجودات به ویژه انسان ها می داند. در قلب آن عارف بزرگ گُرد، کسی در جهان کنونی کافر نیست - به دلیل عدم عرضه ی دین در عصر حاضر - . خدمت به بندگان خدا را از آثار تقوا می دانست و بزرگانی که به بشریت خدمت کرده اند را - صرف نظر از تفکرات ذهنی شان - محبوبان خدا می داند، زیرا باور قلبی سرشار از محبت و عشق و خدمت به بندگان خدا را، ایمان می دانست و عقیده داشت که، ایمان ذهنی، کم و زیادش هیچ ارزشی ندارد. ایمان قلبی است که، کم و زیاد بودنش مطرح است. با برداشت بدیع از قرآن و سنت، سنگسار را حکمی غیر اسلامی می داند، و در زمینه ی حدود و قصاص، نامه ای را به مرحوم آیت الله منتظری نوشته است.

امام المجاهدین کردستان، هم در حکومت شاه تاجدار و هم در حکومت شاه عمامه دار، مدتی از عمر مبارکش را در زندان گذراند. هفت ماه زندان تاجدار و ده سال زندان عمامه دار؛ تفاوت ماهوی داشت، که عکس قبل و بعد از زندان، گویای این ادعا است.

امام المشفقین کردستان همان گونه که در شعر موسوم به «به من باز گویند» می فرماید:

تواضع تحمل بود بر فقیر و لیکن تذلل بود بر امیر

او دلسوز مستمندان و مظلومان بود، و مقابل سران ظلم و استکبار، کمترین تردید و ترسی را به خود راه نمی داد و فرمود: خدا را شکر می گویم که در هیچ یک از تصمیماتم، ترس را راه نداده ام.

صادق دین خدا؛ هرگز مدح و ذم مردم در فعالیت های خیر خواهانه اش تأثیری نداشت. همیشه به دنبال سعادت مردم بود، نه رضایت مردم.

امام المخلصین کردستان از ریا و نفاق و دین فروشی به شدت متنفر بود. به این خاطر بود که بت پرست مخلص را بر ریاکار مشغول سجده در بیت الله الحرام، ترجیح می داد. کسی که مجهز به تفکر کاک احمد مفتی زاده باشد، حیات با عزت و کرامت انسانی را انتخاب می کند؛ انسانیت خود را حقیر نمی شمارد و گوهر وجود پاک خود را نذر هیچ حاکم مستبدی نمی نماید.

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد
گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد
یعنی از خوی غلامی ز سگان خوارتر است
من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد

اُسوه ی مقاومت اهل سنت ایران، یک تنه با اتکاء به «علیم خیر»، به تمامی بزرگان تشیع صفوی پیشنهاد مناظره داد- با این امتیاز هم که هیأت منصفه، مردم شیعی مذهب باشند، و باز هم با جواب ردّ مواجه شد و عاقبت پیشنهاد مباحله را هم مطرح نمود. در این مورد هم اردوگاه مکتب صفوی که بر گرفته از خیانت و خرافات و رمّالی است در مقابل موّحد دست پرورده ی قرآن و رسول (ص) شکست خورد و تنها پاسخ ولی فقیه ایران، دستور شکنجه و زندانی کردن ابو حنیفه ی زمان بود. سال ها هم مسؤولین در پاسخ به دلیل بازداشت و شکنجه ی رهبر اهل سنت این بود که: فرمان امام - و بعدها هم - وصیت امام بود که: مفتی زاده تا آخر عمر باید در زندان باشد و ...

امام العارفین کردستان، در مورد سال ها رنج و شکنجه در زندان حکومت نائب امام زمان! می فرمود: به خدای متعال تا به حال حتی یک بار هم به ذهنم خطور نکرده است که دعایی کنم در مورد ترخیص از زندان، چرا که سراسر خیر و برکت است و ...

خداوند متعال در تاریک خانه های انفرادی و کمیتهء مشترک، زندان را به گلستانی تبدیل نمود که عظمت روحی بندهء مخلص خود را بیش از پیش فزونی داد، و این گلستان پاداش کسی بود که ابراهیم وار، بت نخوت و تکبر نمرود را، در حضور خدّم و حشَمش شکست.

نعم الرجل کردستان در زندان هم، حماسه ها آفرید. مدت کمی که در بندهای عمومی به سر می برد برای شکنجه ی روحی اش، با قاتلان و جنایتکاران، هم بندش کردند. پس از مدتی متوجه شدند که آن زندانی های غیر قابل کنترل، به انسان های نیکی تبدیل گشته اند. حاکمان از روح با عظمت و پر از محبت آن تربیت یافته ی رسول خدا (ص) غافل بودند و نمی دانستند که در قاموس مفتی زاده، دوست داشتن انسان ها و محبت به آن ها از ارکان اصلی تفکر اوست.

مسلمانی که داند رمز دین را نساید پیش غیر الله جبین را
اگر گردون به کام او نگردد به کام خود بگرداند زمین را

این معلم اخلاق، شکنجه گرانش را هم متأثر نمود، و بارها می فرمود: به خدا قسم حاضرم در تمام عمرم اذیت و آزار و شکنجه بینم و حتی در قیامت هم - جز خزی و رسوایی مقابل خداوند - در عذاب باشم - به شرطی که تمام بندگان خدا سعادت مند شوند و ... خدایا به خاطر من هیچ بنده ای را عذاب مده و خشونت طلب های مُعَمَّم ماتریالیسم، که به روز حساب باور ندارند، هرگز به عواقب کار خود نیاندیشیدند. به گفته ی مهاتما گاندی: خشن ترین انسان ها، ترسو ترین آدم ها هستند.

از نتایج فعالیت های آن پرورش یافته ی مکتب توحید، آشنا نمودن ده ها هزار نفر از مردم شهرها و روستاهای اهل سنت، بالاخص کردستانات با مفاهیم خالص دینی (قرآن و سنت حضرت رسول (ص) است که اکنون نیز بیش از گذشته پیروانش از آثار آن داعی الخیر که در قالب نوار های صوتی و تصویری و جزوات (نظم و نثر) می باشد، استفاده می - نمایند.

منبع»

www.MOHAJERKURD.CO.CC









برخی جنایات حکومت آخوندی در قتل و ترور سران اهل سنت ایران

علامه احمد مفتی زاده در اوایل انقلاب، هنگامی که صحبت از حقوق دینی و سیاسی اهل سنت نمود به زندان افتاد و بعد از چند سال، جنازه نیمه جانش را تحویل وارثان وی دادند و وی بعد از مدت کوتاهی در گذشت.

دکتر احمد میرین معروف به دکتر سیاد، فارغ التحصیل دانشگاه اسلامی مدینه منوره که در یکی از مناطق بسیار محروم بلوچستان، یک باب مدرسه دینی کوچک و متواضع برای آموزش فرزندان منطقه باز کرده بود، بعد از بازگشت از امارات متحده عربی در فرودگاه بندر عباس دستگیر شد و بعد از چند روزی جنازه اش در فلکه میناب با آثار خفگی و تزریق آمپول پیدا شد؛ شخص مظلومی که به جز از قرآن و سنت به چیزی دیگر نمی-اندیشید. البته ناگفته نماند که وی قبل از این، پنج سال را به جرم وهابیت در زندان به سر برده بود و سرانجام این چنین مظلومانه به شهادت رسید.

دکتر مظفریان که به اهل سنت گرایش پیدا کرده بود و امام جمعه اهل سنت شیراز به حساب می آمد، دستگیر شده و مدتی را در زندان می گذراند و بعد از آن با اعلان جرم هایی که بنده از به قلم آوردن آن ها شرم دارم، اعدام می شود.

ملا محمد ربیعی از علمای بنام و صاحب چندین تالیف و ترجمه به زبان های فارسی و کردی، بعد از این که از قسمت هایی از فلم امام علی که در آن به اهل سنت اهانت شده بود، انتقاد کرد، ربوده شده و بعد از چند روز جنازه اش در یکی از خیابان ها پیدا شد.

مولوی عبدالملک ملا زاده فرزند مرحوم مولوی عبدالعزیز، رهبر دینی بلوچستان در وقت خودش، هنگامی که از حقوق دینی و سیاسی اهل سنت دفاع می کند و تحت فشار حکومت قرار می گیرد به پاکستان هجرت می کند، اما بعد از مدتی در پاکستان توسط مزدوران اطلاعات ایران در خیابان های کراچی با رگبار گلوله، همراه یکی دیگر از دوستانش، مولوی عبدالناصر جمشید زبی، فارغ التحصیل دانشگاه دمشق، به شهادت می رسد.

شیخ محمد صالح ضیائی از اولین فارغ التحصیلان دانشگاه اسلامی مدینه منوره، مدیر مدرسه دینی و امام جمعه بندر عباس، بعد از این که چندین بار بطور پی در پی برای بازجویی برده می شود از آخرین بازجویی بر نمی گردد. خانواده وی چند روز در انتظار می مانند، اما بعد از چند روز با جنازه قطعه قطعه شده او در یکی از جاده ها مواجه

می شوند. بله، شیخ بعد از این که بشدت شکنجه شده بود، با چاقو قطعه قطعه شده و در پایان هم مقداری اسید بر جسدش پاشیده شده بود تا آثار جنایت محو شوند. علامه ناصر سبحانی از علمای برجسته کردستان، بعد از این که حدود یک سال را در زندان به سر می برد، در همان زندان اعدام می شود و خانواده اش، حتی از جنازه اش هم محروم می شوند و تا امروز کسی نمی داند که با جنازه اش چه کرده اند. مولوی قدرت الله جعفری از علمای خراسان، بعد از برگشتن از پاکستان و اتمام دوران تحصیل، به محض این که به ایران می آید، دستگیر می شود و حدود یک سال در زندان به سر می برد و هنگامی که برای آخرین بار پدر پیرش به ملاقاتش می رود، جنازه اش را به او تحویل می دهند.

در زیر، خلاصه ای از لیست شهدای اهل سنت را گزیده ایم که بیانگر سطح بالای ظلم و ستم بر ۲۰ میلیون پیروان رسول اکرم در ایران است.

اسامی اعدام و کشته شدگان در سیستان و بلوچستان بعد از سال ۲۰۰۴ میلادی

تاریخ	نام و نام خانواده گ	نحوه مرگ	مکان
(۱) ۲۰۰۸/۰۲/۱۸	علم خان شه بخش	- قتل	گوهر کوه - خاش
(۲) ۲۰۰۸/۰۲/۱۸	یک نفر	- قتل	گوهر کوه - خاش
(۳) ۲۰۰۸/۰۲/۱۶	احمد هاشم زی	- قتل	کرمان
(۴) ۲۰۰۸/۰۲/۱۲	یک نفر	- قتل	بلوچستان
(۵) ۲۰۰۸/۰۱/۳۱	محمد اسلم مبرک زی	- اعدام	سراوان
(۶) ۲۰۰۸/۰۱/-	چهارده نفر	- قتل	بلوچستان
(۷) ۲۰۰۸/۰۱/۱۲	فرزند ع. چابهار	- قتل	بلوچستان
(۸) ۲۰۰۸/۰۱/۰۵	پنج نفر	- قتل	جیرفت
(۹) ۲۰۰۸/۰۱/۰۲	عبدالقیوم شاه جی	- اعدام	زندان زاهدان
(۱۰) ۲۰۰۸/۰۱/۰۲	باب الدین کربلایی	- اعدام	زندان زاهدان
(۱۱) ۲۰۰۸/۰۱/۰۲	دو نفر	- قتل	بلوچستان
(۱۲) ۲۰۰۷/۱۲/۳۱	مهدی جوان ریگی	- اعدام	زاهدان
(۱۳) ۲۰۰۸/۱۲/۳۱	ناصر هدیه ساسولی	- اعدام	زاهدان
(۱۴) ۲۰۰۷/۱۲/۲۶	سه نفر	- قتل	بلوچستان
(۱۵) ۲۰۰۷/۱۲/۲۶	عزت سارانی	- اعدام	زندان زاهدان
(۱۶) ۲۰۰۷/۱۲/۲۶	شانزده نفر	- اعدام	زندان زاهدان
(۱۷) ۲۰۰۷/۱۲/۲۴	یک نفر	- قتل	زاهدان

ایران شهر	- اعدام	(۱۸) ۲۰۰۷/۱۲/۱۸ - یعقوب ستوده
زندان زاهدان	- اعدام	(۱۹) ۲۰۰۷/۱۲/۱۷ - خداداد سه بخش
زندان زاهدان	- اعدام	(۲۰) ۲۰۰۷/۱۲/۱۷ - محمد رضا صالح
بلوچستان	- قتل	(۲۱) ۲۰۰۷/۱۲/۱۵ - عظیم براهویی
نامعلوم	- قتل	(۲۲) ۲۰۰۷/۱۲/۱۵ - یک نفر براهویی
ایران شهر	- قتل	(۲۳) ۲۰۰۷/۱۲/۱۳ - داووده نفر
بلوچستان	- قتل	(۲۴) ۲۰۰۷/۱۲/۰۴ - یک نفر
قم	- اعدام	(۲۵) ۲۰۰۷/۱۲/۰۲ - عطاء الله پول زی
زندان زاهدان	- اعدام	(۲۶) ۲۰۰۷/۱۲/۰۲ - تعداد نامعلوم
ایران شهر	- قتل	(۲۷) ۲۰۰۷/۱۱/۲۵ - بخشک شهلای بر
بلوچستان	- قتل	(۲۸) ۲۰۰۷/۱۱/۲۴ - سه نفر
زندان زاهدان	- اعدام	(۲۹) ۲۰۰۷/۱۱/۲۴ - ش. درواخ گرگیج
زندان زاهدان	- اعدام	(۳۰) ۲۰۰۷/۱۱/۲۴ - محمود شاه پشتون
زندان زاهدان	- اعدام	(۳۱) ۲۰۰۷/۱۱/۱۵ - رستم سپاهی
زاهدان زندان	- اعدام	(۳۲) ۲۰۰۷/۱۱/۱۱ - نادر کلب علی
بلوچستان	- قتل	(۳۳) ۲۰۰۷/۱۱/۰۷ - تعداد نامعلوم
ایران شهر	- اعدام	(۳۴) ۲۰۰۷/۱۰/۳۱ - عبدالمجید
زندان ایران شهر	- اعدام	(۳۵) ۲۰۰۷/۱۰/۳۰ - ا. بارانی پیرانوند
زندان زاهدان	- اعدام	(۳۶) ۲۰۰۷/۱۰/۳۰ - جمعه گمشاد زی
جکیگور - سرباز	- قتل	(۳۷) ۲۰۰۷/۱۰/۳۰ - یک نفر
زندان ایران شهر	- اعدام	(۳۸) ۲۰۰۷/۰۵/۲۴ - علی خاشی
ماهان	- اعدام	(۳۹) ۲۰۰۷/۱۰/۲۸ - دو نفر
یزد	- اعدام	(۴۰) ۲۰۰۷/۱۰/۲۷ - سه نفر
زندان زاهدان	- اعدام	(۴۱) ۲۰۰۷/۱۰/۲۵ - ع. م
زندان زاهدان	- اعدام	(۴۲) ۲۰۰۷/۱۰/۲۰ - ز. ق
بیرجند	- اعدام	(۴۳) ۲۰۰۷/۱۰/۲۲ - پنج نفر
بیرجند	- قتل	(۴۴) ۲۰۰۷/۱۰/۱۹ - دو نفر
زندان زاهدان	- اعدام	(۴۵) ۲۰۰۷/۱۰/۱۶ - شخصی به نام ع
ایران شهر	- اعدام	(۴۶) ۲۰۰۷/۱۰/۰۹ - دو نفر با تخلص استادی
بلوچستان	- قتل	(۴۷) ۲۰۰۷/۱۰/۰۲ - شش نفر

چابهار - دشتیاری	قتل -	۴۸) ۲۰۰۷/۰۹/۲۹ - یک نفر
ماهان	اعدام -	۴۹) ۲۰۰۷/۰۹/۱۲ - محمد بامری
ماهان	اعدام -	۵۰) ۲۰۰۷/۰۹/۱۲ - عمر بامری
اطراف زاهدان	قتل -	۵۱) ۲۰۰۷/۰۹/۰۹ - عبدالشکور
سرباز منطقه	قتل -	۵۲) ۲۰۰۷/۰۹/۱۰ - یک نفر
شیراز	اعدام -	۵۳) ۲۰۰۷/۰۹/۰۵ - گز آو محمود زهی
شیراز	اعدام -	۵۴) ۲۰۰۷/۰۹/۰۵ - علی رضا براهویی
ارتفاعات سراوان	قتل -	۵۵) ۲۰۰۷/۰۹/۰۴ - دو تن
میرجاوه	قتل -	۵۶) ۲۰۰۷/۰۸/۲۸ - مراد گمشاد زهی
ایران شهر	اعدام -	۵۷) ۲۰۰۷/۰۸/۲۴ - دو نفر
زندان زاهدان	اعدام -	۵۸) ۲۰۰۷/۰۸/۲۱ - ش. ایزدی تمندانی
زندان زاهدان	اعدام -	۵۹) ۲۰۰۷/۰۸/۲۱ - حسین چوبی
کوه سفید سراوان	قتل -	۶۰) ۲۰۰۷/۰۸/۲۱ - دو تن
زندان زاهدان	اعدام -	۶۱) ۲۰۰۷/۰۸/۱۸ - ثنالله میربلوچ زهی
جکیگور - چابهار	قتل -	۶۲) ۲۰۰۷/۰۸/۱۷ - رضایی نوهانی
سرباز منطقه	قتل -	۶۳) ۲۰۰۷/۰۸/۱۷ - ملا شه بخش درخشان
زاهدان	قتل -	۶۴) ۲۰۰۷/۰۸/۰۹ - دو نفر
زاهدان	قتل -	۶۵) ۲۰۰۷/۰۸/۰۹ - عبدالغنی شه بخش
زاهدان	قتل -	۶۶) ۲۰۰۷/۰۸/۰۹ - نصرالله شه بخش
ایران شهر	اعدام -	۶۷) ۲۰۰۷/۰۸/۰۸ - عبدالصمد کجکوش
زندان زاهدان	اعدام -	۶۸) ۲۰۰۷/۰۸/۰۶ - ع. اسماعیل زهی
زندان زاهدان	اعدام -	۶۹) ۲۰۰۷/۰۸/۰۶ - ع. شه بخش
زندان زاهدان	اعدام -	۷۰) ۲۰۰۷/۰۸/۰۶ - علی اکبر شه بخش
زندان زاهدان	اعدام -	۷۱) ۲۰۰۷/۰۸/۰۱ - حلیم شه بخش
زندان زاهدان	اعدام -	۷۲) ۲۰۰۷/۰۸/۰۱ - نورمحمد اسماعیل زهی
زندان زاهدان	اعدام -	۷۳) ۲۰۰۷/۰۷/۲۶ - عبدالملک شه بخش
تهران - زندان اوین	اعدام -	۷۴) ۲۰۰۷/۰۷/۲۲ - سرور سارانی
تهران - زندان اوین	اعدام -	۷۵) ۲۰۰۷/۰۷/۲۲ - حمیدالله توتازهی
پیرسوران - زاهدان	قتل -	۷۶) ۲۰۰۷/۰۷/۲۰ - چهار نفر
زابل	اعدام -	۷۷) ۲۰۰۷/۰۷/۲۰ - نعیم ملایی

زاهدان	- اعدام	(۷۸) ۲۰۰۷/۰۷/۰۹ - محمد گل قنبر زهی
میر جاوه - زاهدان	- قتل	(۷۹) ۲۰۰۷/۰۷/۰۸ - هجده نفر مسافر
زاهدان	- ترور	(۸۰) ۲۰۰۷/۰۷/۰۷ - یک نفر
نیکشهر	- قتل	(۸۱) ۲۰۰۷/۰۷/۰۳ - سه نفر
بلوچستان	- قتل	(۸۲) ۲۰۰۷/۰۷/۰۳ - دو نفر
کرج	- اعدام	(۸۳) ۲۰۰۷/۰۶/۱۳ - دو نفر
نامعلوم	- قتل	(۸۴) ۲۰۰۷/۰۶/۱۳ - وحید میر بلوچ زهی
بلوچستان	- قتل	(۸۵) ۲۰۰۷/۰۶/۰۹ - دو نفر
اطراف زاهدان	- قتل	(۸۶) ۲۰۰۷/۰۶/۰۷ - یک نفر
اطراف زاهدان	- قتل	(۸۷) ۲۰۰۷/۰۶/۰۴ - دو نفر
اطراف بیرجند	- اعدام	(۸۸) ۲۰۰۷/۰۵/۲۸ - چهار نفر
زاهدان	- اعدام	(۸۹) ۲۰۰۷/۰۵/۲۷ - سعید قنبر زهی
در محور زاهدان بم	- قتل	(۹۰) ۲۰۰۷/۰۵/۲۶ - یک نفر
بلوچستان	- قتل	(۹۱) ۲۰۰۷/۰۵/۲۶ - یک نفر
ایران شهر	- اعدام	(۹۲) ۲۰۰۷/۰۵/۲۱ - ع.خ
سراوان	- اعدام	(۹۳) ۲۰۰۷/۰۵/۲۰ - عبدالحق اسکانی
بلوچستان	- قتل	(۹۴) ۲۰۰۷/۰۵/۱۹ - شش نفر بلوچ
بندر عباس	- اعدام	(۹۵) ۲۰۰۷/۰۵/۱۶ - پرویز جدی
بندر عباس	- اعدام	(۹۶) ۲۰۰۷/۰۵/۱۶ - عبدالرحمن
زاهدان	- قتل	(۹۷) ۲۰۰۷/۰۵/۱۶ - رویا سارانی ۱۲ ساله
بندر عباس	- اعدام	(۹۸) ۲۰۰۷/۰۵/۱۴ - یک جوان بلوچ
مشهد	- اعدام	(۹۹) ۲۰۰۷/۰۵/۱۴ - پانزده نفر
بلوچستان	- قتل	(۱۰۰) ۲۰۰۷/۰۵/۱۴ - دو نفر
سرباز منطقه	- قتل	(۱۰۱) ۲۰۰۷/۰۵/۰۵ - پنج نفر
زاهدان	- اعدام	(۱۰۲) ۲۰۰۷/۰۵/۰۱ - زمان بامری
بلوچستان	- قتل	(۱۰۳) ۲۰۰۷/۰۴/۲۸ - چهار نفر
نیکشهر	- قتل	(۱۰۴) ۲۰۰۸/۴/۱۵ - سه نفر
توتان	- ترور	(۱۰۵) ۲۰۰۷/۰۴/۱۸ - عزیز درزاده
توتان	- ترور	(۱۰۶) ۲۰۰۷/۰۴/۱۸ - سیروس شیروانی
بلوچستان	- ترور	(۱۰۷) ۲۰۰۷/۰۴/۱۷ - شش نفر بلوچ

زاهدان	- اعدام	۱۰۸ (۲۰۰۷/۰۳/۱۵) - دو نفر
زابل	- قتل	۱۰۹ (۲۰۰۷/۰۳/۱۴) - دو جوان بلوچ
زاهدان	- اعدام	۱۱۰ (۲۰۰۷/۰۳/۱۴) - نظیر شنبه زهی
زاهدان	- اعدام	۱۱۱ (۲۰۰۷/۰۲/۱۹) - نصرالله شنبه زهی
زاهدان	- اعدام	۱۱۲ (۲۰۰۷/۰۱/۱۲) - تورج سیاه کمری
زاهدان	- اعدام	۱۱۳ (۲۰۰۷/۰۱/۱۰) - علی
زاهدان	- اعدام	۱۱۴ (۲۰۰۷/۰۱/۱۰) - چنگیز
زاهدان	- اعدام	۱۱۵ (۲۰۰۷/۰۱/۱۰) - محمد
ایرانشهر	- قتل	۱۱۶ (۲۰۰۶/۰۷/--) - عبدالواحد رویان
ایرانشهر	- اعدام	۱۱۷ (۲۰۰۶/۰۵/--) - علی کریمی
سراوان	- اعدام	۱۱۸ (۲۰۰۶/۰۱/۳۱) - امان الله
رفسنجان	- اعدام	۱۱۹ (۲۰۰۶/۱۲/۳۱) - شاهمیر
رفسنجان	- اعدام	۱۲۰ (۲۰۰۶/۱۲/۳۰) - غلام
رفسنجان	- اعدام	۱۲۱ (۲۰۰۶/۱۲/۳۰) - نور احمد
زاهدان	- اعدام	۱۲۲ (۲۰۰۶/۱۲/۲۵) - پردل
زاهدان	- اعدام	۱۲۳ (۲۰۰۶/۱۲/۲۵) - یوسف
زاهدان	- اعدام	۱۲۴ (۲۰۰۶/۱۲/۲۴) - محمد شه بخش
زاهدان	- اعدام	۱۲۵ (۲۰۰۶/۱۲/۲۴) - چنگیز نارویی
زاهدان	- اعدام	۱۲۶ (۲۰۰۶/۱۲/۲۴) - علی باقری
بلوچستان	- قتل	۱۲۷ (۲۰۰۶/۱۲/۲۴) - دو نفر
زاهدان	- اعدام	۱۲۸ (۲۰۰۴/--/--) - محمدپور شه بخش
دلگان	- قتل	۱۲۹ (۲۰۰۷/۰۲/۲۶) - دو نفر
زاهدان	- اعدام	۱۳۰ (۱۳۸۵/۰۳/۰۱) - مسعود ناروئی
زاهدان	- اعدام	۱۳۱ (۱۳۸۵/۰۳/۰۱) - عبدالوحید
زاهدان	- اعدام	۱۳۲ (۱۳۸۵/۰۳/۰۹) - عبدالحمید نارویی
ایرانشهر	- اعدام	۱۳۳ (۱۳۸۵/۰۳/۱۸) - علی اربابی
زاهدان	- اعدام	۱۳۴ (۱۳۸۵/۰۳/۲۰) - عبدالله شه بخش
پیرسوران	- قتل	۱۳۵ (۱۳۸۵/۰۳/۲۴) - اسحاق ریگی
زاهدان	- اعدام	۱۳۶ (۱۳۸۵/۰۸/۰۵) - دو نفر
زاهدان	- اعدام	۱۳۷ (۱۳۸۵/۰۸/۰۷) - سعید

ایران شهر	- قتل	۱۳۸ (۱۳۸۵/۰۶/--) - یک نفر
سراوان	- قتل	۱۳۹ (۱۳۸۵/۰۶/--) - علی رضا ریگی
سراوان	- قتل	۱۴۰ (۱۳۸۵/۰۷/۲۶) - سه نفر
زاهدان	- اعدام	۱۴۱ (۱۳۸۵/۰۴/۰۷) - ناصر
دلگان	- آتش زدن خانه	۱۴۲ (۱۳۸۵/۰۴/۱۷) - یک خانواده نارویی
ایران شهر	- قتل	۱۴۳ (۱۳۸۵/۰۴/۱۷) - لال بخش سابی
خرم آباد	- اعدام	۱۴۴ (۱۳۸۵/۰۵/۲۹) - کریم بخش نارویی
زاهدان	- اعدام	۱۴۵ (۱۳۸۵/۰۳/۲۵) - دو نفر
زاهدان	- اعدام	۱۴۶ (۲۰۰۶/۰۹/۲۴) - شاه محمد
زاهدان	- اعدام	۱۴۷ (۲۰۰۶/۰۹/۲۴) - نادر ریگی
زاهدان	- اعدام	۱۴۸ (۲۰۰۶/۰۹/۲۴) - عبدل علی بلوچ
زاهدان	- اعدام	۱۴۹ (۲۰۰۶/۰۹/۲۴) - محمد شکیب
زاهدان	- اعدام	۱۵۰ (۲۰۰۶/۰۹/۲۵) - خدامراد
بلوچستان	- قتل	۱۵۱ (۱۳۸۵/۰۳/۳۰) - قادر
ایران شهر	- اعدام	۱۵۲ (۲۰۰۶/۰۷/--) - میرزوک
بلوچستان	- انفجار منزل	۱۵۳ (۲۰۰۶/--/--) - ستار درازهی
بلوچستان	- انفجار منزل	۱۵۴ (۲۰۰۶/--/--) - آدم درازهی
بلوچستان	- انفجار منزل	۱۵۵ (۲۰۰۶/--/--) - برادر خانم آدم درازهی
زاهدان	- اعدام	۱۵۶ (۲۰۰۶/۱۰/۳۰) - عبدالحمید اسفندی
زاهدان	- اعدام	۱۵۷ (۲۰۰۶/۱۰/۳۰) - احمد دهمرده
زاهدان	- اعدام	۱۵۸ (۲۰۰۶/۱۰/۳۰) - بهزاد نارویی
زاهدان	- اعدام	۱۵۹ (۲۰۰۶/--/--) - کهرزهی
ایران شهر	- اعدام	۱۶۰ (۲۰۰۶/۱۱/۰۵) - محمد اسکانی
ایران شهر	- اعدام	۱۶۱ (۲۰۰۶/۱۱/۰۵) - نجیب الله قیومی
زاهدان	- اعدام	۱۶۲ (۲۰۰۶/۱۱/۰۶) - بهزاد
زاهدان	- اعدام	۱۶۳ (۲۰۰۶/۱۱/۰۶) - محمد امین
زاهدان	- اعدام	۱۶۴ (۲۰۰۶/۱۱/۰۶) - عبدالله
زاهدان	- اعدام	۱۶۵ (۲۰۰۵/۱۱/۰۶) - محسن
زاهدان	- اعدام	۱۶۶ (۲۰۰۶/۱۱/۰۶) - مجید
زاهدان	- اعدام	۱۶۷ (۲۰۰۶/۱۱/۰۶) - نادر

زاهدان	- اعدام	(۱۶۸) ۲۰۰۶/--/-- - هادی نارویی
منطقه خاش	- قتل	(۱۶۹) ۲۰۰۶/--/-- - چراگ گمشادزهی
زاهدان	- اعدام	(۱۷۰) ۲۰۰۶/--/-- - عزیزالله نجاریان
زاهدان	- اعدام	(۱۷۱) ۲۰۰۶/--/-- - محب علی غلامیان
ایران شهر	- قتل	(۱۷۲) ۲۰۰۶/۱۱/۲۲ - مهدی سابکی
ایران شهر	- قتل	(۱۷۳) ۲۰۰۶/۱۱/۲۲ - عیسی سابکی
زاهدان	- اعدام	(۱۷۴) ۲۰۰۶/۱۲/۰۲ - مراد قلی
زاهدان	- اعدام	(۱۷۵) ۲۰۰۶/۱۲/۰۲ - جمشید شیخی
زاهدان	- قتل	(۱۷۶) ۲۰۰۶/۰۲/-- - عبدالله نوتی زهی
زاهدان	- قتل	(۱۷۷) ۲۰۰۶/۰۲/-- - مسعود شه بخش
ایران شهر	- اعدام	(۱۷۸) ۲۰۰۶/۰۱/۰۵ - بامری
ایران شهر	- اعدام	(۱۷۹) ۲۰۰۵/۰۸/-- - هوشنگ بامری
ایران شهر	- اعدام	(۱۸۰) - شوکت برهانزهی فرزند مراد
ایران شهر	- اعدام	(۱۸۱) - شاه نظر نارویی فرزند سلیم
ایران شهر	- اعدام	(۱۸۲) - لابخش برهانزهی
ایران شهر	- اعدام	(۱۸۳) - شیرعلی خدایاری
ایران شهر	- اعدام	(۱۸۴) - امام بخش دامنی
ایران شهر	- اعدام	(۱۸۵) - حمید میربلوچ زهی فرزند چهارشنبه
دامن	- اعدام	(۱۸۶) - نادر آذر گون
ایران شهر	- انفجار منزل	(۱۸۷) - رضا قادری
لاشار	- قتل	(۱۸۸) - کامران نارویی
ایران شهر	- قتل	(۱۸۹) - محمد یوسف روین
نامعلوم	- قتل	(۱۹۰) - گل محمد سیاخانی
ایران شهر	- قتل	(۱۹۱) - نادر شلی بر
زاهدان	- اعدام	(۱۹۲) - یوسف شه بخش
ایران شهر	- به وسیله سم	(۱۹۳) - سعید پهلوانی
ایران شهر	- قتل	(۱۹۴) - موسی پورانوش
ایران شهر	- به وسیله سم	(۱۹۵) - عثمان رحمانی زردکوهی

علامه کاک احمد «مفتی زاده»

احمد مفتی زاده در بهمن ماه سال ۱۳۱۱هـ ش در خانواده ای اهل علم و فرهنگ مشهور به خانواده ی مفتی در سنج چشم به جهان گشود. وی فرزند محمود مفتی و ایشان نیز فرزند علامه عبدالله دشه یی می باشند که وی نیز اهل روستای دشه از توابع شهرستان پاوه بوده که بعدها در سنج، اقامت گزیده است.

علامه دشه یی، دوران طلبه گی را در مناطق مختلف کردستان ایران و عراق به تحصیل علوم دینی سپری کرده و بعدها یکی از عالمان مشهور زمان خود می شود که به علت شایستگی علمی و دینی اش به عنوان مدرس دارالاحسان و مفتی کردستان برگزیده می-شود. ملا عبدالکریم مدرس در کتاب «علماءنا فی خدمت علم و الدین» از وی به عنوان عالمی بزرگ یاد می کند. علامه عبدالله دشه یی، شش فرزند پسر داشته که همه ی آنها سرآمد روزگار خود بوده اند:

۱- ماموستا ملا محمد رشید، عالمی بزرگ که در بیروت وفات یافته است.
۲- ماموستا ملا خالد مفتی، مفتی و حاکم شرع رسمی کردستان که تا هنگام وفاتش (۱۳۵۵هـ.ش) این مسئولیت را داشته است.

۳- ماموستا ملا محمد مهری ملقب به برهان الاسلام که استاد حقوق و ادبیات عرب دانشگاه استانبول بوده است.

۴- دکتور محمد صدیق مفتی زاده، دکتورای الهیات و استاد زبان کردی دانشگاه تهران که مدتی نیز مدرس زبان کردی رادیو تهران بود.

۵- دکتور عبدالرحمن مفتی زاده.

۶- ماموستا محمود مفتی (پدر کاک احمد) فرزند ارشد خانواده بود، که در همه ی علوم دینی، مخصوصاً فقه، اصول و فلسفه تسلط کافی داشت و در زمان حیات پدرش به عنوان مفتی و حاکم شرع کردستان برگزیده شد و یکی از استادان برجسته ی فقه شافعی دانشگاه تهران به شمار می آمد.

کاک احمد، دارای دو برادر و یک خواهر بوده است. برادرانش، هرچند فعالیت دینی نداشته اند، اما انسان هایی فهیم، رشید و اهل عقیده بوده اند. برادر بزرگش عبدالله و برادر کوچکش هادی نام داشت، که هر دو در زمان حیات کاک احمد، وفات نموده اند. خواهر ایشان سفیره خانم، همسر مرحوم بابا مردوخ روحانی، زنی محترم، شایسته و دیندار بود که به شعر و ادب علاقه ای بسیار داشت، تا جایی که بسیاری از اشعار کردی، دری و عربی را از حفظ بوده اند.

کاک احمد در مدارس سنتی آن دوره در کردستان ایران و عراق از جمله در شهر های سنندج، مریوان، بیاره، سلیمانیه و ... تحصیل نموده اند. ایشان در همان دوران نوجوانی، دارای استعداد بسیار بالایی بوده است. ایشان از همان عنفوان جوانی، دارای روحیه ای آزادی خواهانه بوده اند. در آن موقع، حزب دموکرات ایران، تنها حزب فعال و تأثیرگذار در منطقه بود که اکثر علماء و بزرگان دین در آن فعالیت داشتند. کاک احمد نیز در این حزب فعالیت داشتند تا اینکه در سال ۱۳۴۱ ه.ش، ایشان را به اتهام وابستگی به حزب دموکرات، روانه ی زندان کردند. اتهامات وی در این دو مورد خلاصه می شد:

۱- مسئولیت حزب دموکرات در شاخه ی مرکز (تهران)

۲- رابط حزب دموکرات ایران و ترکیه

وی در زندان به این نتیجه می رسد، که ایمان، تنها راه نجات انسان و عامل رستگاری اوست و بزرگ ترین درد بشریت به طور عموم دور شدن آنها از قرآن و سنت است. پس از مدتی، کاک احمد از زندان آزاد می شود و فعالیت دینی خود را از سال ۱۳۴۲ ه.ش در مسجد سید مصطفی سنندج، آغاز می کند. خود ایشان در این باره می گویند: «پس از سال ها شرایطی فراهم آمد که به بی محتوایی و سطحی بودن اقدامات گذشته ام پی بردم و از سال ۱۳۴۲ تصمیم گرفتم همان خط سبز اصلی انقلاب اسلامی را که پیامبر بزرگ، حضرت محمد (ص)، ترسیم فرموده بود، پیش گیرم.» ازدواج و فرزندان:

کاک احمد، دو همسر اختیار نموده، یکی از آنها دختر خاله اش بود که به واسطه ی مادرش، این وصلت صورت گرفت، اما بعد ها مشخص شد که تناسب چندانی با یکدیگر ندارند. کاک احمد در آن زمان در عراق مشغول تحصیل بوده و بسیار صادقانه همسر را متوجه می سازد که با توجه به شرایط زندگی اش نخواهد توانست او را خوشبخت نماید، لذا به صورت توافقی از همدیگر جدا می شوند. همسر دوم ایشان که بعد از او هیچ گاه همسری اختیار نکردند، مرحومه خدیجه خانم مهتدی، فرزند مرحوم حاج رحمان آغای مهتدی بوکان بود.

در آن زمان، حاج رحمان آغای مهتدی و مرحوم ملا محمود مفتی (پدر کاک احمد) هر دو از علمای برجسته منطقه و از استادان کرسی فقه شافعی در دانشگاه تهران بودند. کاک احمد، بعضی وقت ها به جای پدرش، مسئولیت تدریس در دانشگاه را به عهده می گرفت. این، سبب آشنایی کاک احمد با حاج رحمان می شود و به واسطه ی استعداد بسیار و شجاعت بی نظیرش خیلی زود مورد توجه دانشجویان و اساتید، از جمله حاج

رحمان قرار می گیرد و همین آشنایی، زمینه ی ازدواج کاک احمد با دختر حاج رحمان را فراهم می آورد.

کاک احمد، وی را خیلی دوست داشت و بسیار به نیکویی از ایشان یاد می کرد؛ زیرا همسرش علیرغم رفاه خانواده ی پدرش، در اوج فقر با کاک احمد زندگی می کرد. کاک احمد، خود در این باره می گوید: «زمانی به خاطر مبارزه با رژیم شاه، همه چیز را از دست داده بود. شغل و موقعیت اش را از او گرفتند و در نهایت فقر زندگی می کرد- تا جایی که تنها فرزندش، چندین روز بهانه ی سبب می گیرد، اما به خاطر فقر و نداری، قادر به خرید حتی یک سبب هم نبوده است. همسر کاک احمد، نه تنها به خاطر فقر مالی او اعتراض نمی نماید، بلکه در مقابل اعتراض بقیه ی اعضای خانواده از جمله مادر کاک احمد که می خواهد از طریق ایشان (همسر دوم کاک احمد) کاک احمد را وادار نماید تا به خاطر رفاه خود و خانواده اش از مبارزات سیاسی اش دست بکشد، قاطعانه ایستادگی می کند و ضمن حمایت از همسرش در جواب مادر شوهرش می گوید: مادر جان! می- دانم که احمد، بهتر از ما، خوب و بد را تشخیص می دهد و از این گذشته، چنان نیست که ما را در فشار قرار دهد و خودش خوش بگذراند. پس وقتی خودش سختی و رنج را تحمل می نماید، حتماً صلاح و غیر را در آن می بیند؛ لذا ما هم سختی راه او را تحمل می کنیم».

بدین گونه نه تنها به کاک احمد اعتراض نمی نماید، بلکه در برابر اعتراض خانواده ی وی نیز از او حمایت نموده و در اوج فقر و نداری حاضر نبوده مشکلات و سختی های زندگی شان را نزد خانواده ی خود ابراز نماید.

سرانجام خدیجه خانم، این زن بزرگ و الگوی زنان مسلمان در سال ۱۳۵۰ ه.ش با عزت و سربلندی، دارفانی را وداع گفت و کاک احمد را با محمد ژیان، تنها گذاشت. کاک احمد پس از فوت خدیجه خانم، هیچگاه همسر دیگری اختیار ننمود و تمام وقت خود را وقف راه خدا و مبارزه با ظلم و استبداد نمود.

وضعیت شغلی:

کاک احمد، مدتی به عنوان مدرس دارالاحسان در سنندج به امر تدریس می پردازد. پس از آن مدتی در دفتر اسناد و مدارک تهران مشغول به کار می شود. سپس به عنوان استاد دانشگاه تهران، مدتی به تدریس در دانشگاه می پردازد. مدتی نیز در رادیو تهران و رادیو کردستان فعالیت می نماید. از سال ۱۳۴۲ ه.ش به بعد که راه دین را برای خدمت به مردم بر می گزیند، وضعیت زندگی اش هم به تبع افکارش تغییر می کند و زندگی ساده ای همچون زندگی مردم فقیر و تهیدست را انتخاب می کند.

کاک احمد، هیچ گاه به هیچ نهاد و ارگانی وابسته نبوده است؛ آن چنان که خود می-گوید، ابتدا به کار کشاورزی می پردازد و در روستاهای «زاغه» و «به‌رده‌رهش» از توابع شهرستان دیواندره، زمین کشاورزی داشته است و بعد از آن با چند نفر از دوستانش در سندج در شرکتی تأسیساتی و ساختمانی به نام «امانیه» به کارگری می پردازد. کاک احمد و حاکم شرعی کردستان:

حاکم شرعی، عنوانی بود ویژه‌ی بعضی از علمای برجسته‌ی این مناطق که به مسائل فقهی و احوال شخصیه، مانند: نکاح، طلاق، ارشاد و نیز حل اختلافات گوناگون بین مردم می‌پرداخت و این‌ها مسائلی بودند که دادگستری در آنها دخالت نمی‌کرد. حاکم شرع، مقامی رسمی بود که از طرف دادگستری و به پیشنهاد عده‌ای از قضات به این سمت منصوب می‌شد. در سال ۱۳۵۵ ه.ش، پس از استعفای ماموستا خالد مفتی، عموی کاک احمد از حاکم شرعی، عده‌ای از قضات دادگستری با توجه به شناختی که از آراء و نظریات کاک احمد، مخصوصاً در مسائل سیاسی، اجتماعی و خانوادگی داشتند، این مسئولیت را به ایشان پیشنهاد می‌کنند که کاک احمد، ابتدا به دلائلی حاضر به پذیرش آن نمی‌شود، اما در نهایت، عواملی سبب می‌شوند که کاک احمد، این مسئولیت را بپذیرد؛ از جمله این که به ایشان گفته بودند که اگر شما این مسئولیت را نپذیرید، به افراد دیگری واگذار می‌شود که چندین مشکل را بوجود می‌آورند؛ یکی اینکه بدون توقع و دستمزد برای مردم کار نمی‌کنند، بلکه در مقابل هر جوابی که به مسائل شرعی بدهند، پولی از مردم می‌گیرند و این چیزی است که از دیدگاه شما حرام است. دوم این که نظرات چنین افرادی اغلب سطحی است و فتوا و احکامی که صادر می‌کنند، حلال مشکلات امروز مردم نمی‌شود.

در سال ۱۳۵۶ ه.ش، حکومت شاه، متوجه شد که اشتباه بزرگی را مرتکب شده‌است؛ چون کاک احمد از دیرباز با رژیم، سابقه مبارزاتی داشت و آن روزها فعالیت سیاسی و مبارزاتی خود را علیه رژیم شدت بخشیده بود و چون بخاطر حاکم شرع بودن، مصونیت سیاسی داشت، نمی‌توانستند او را دستگیر و زندانی نمایند و این معضلی شد برای رژیم، لذا متوسل به توطئه شدند، اما این بار، کاک احمد، نه به خاطر موقعیت شخصی، بل که به خاطر مبارزه با رژیم و خنثی کردن توطئه‌ی آنان، حاضر به پذیرفتن استعفا نشد و به مقابله با رژیم پرداخت. به این ترتیب تا پایان عمر شاهنشاهی و اوایل انقلاب نیز این مسئولیت بر عهده‌ی ایشان بود که پس از آن به علت مشغله‌های کاری زیاد از این سمت استعفا دادند. فعالیت دینی و تأسیس مکتب قرآن:

همان گونه که پیشتر اشاره شد، کاک احمد، فعالیت دینی خود را از سال ۱۳۴۲ ه.ش آغاز نمود. از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۰ ه.ش، به عنوان شخصیتی دینی، اما منفرد و تنها مشغول به فعالیت بود. از سال ۵۲، برنامه ها و فعالیت های کاک احمد از محدوده ی مساجد خارج و به میان مردم کشیده شد. ایشان در سال ۵۶، ابتدا در مریوان و سپس در سنندج، «مدرسه قرآن» را تأسیس نمودند که مورد استقبال مردم این مناطق قرار گرفت. سال ۱۳۵۶، هم زمان با راهپیمایی و تظاهرات مردم ایران علیه رژیم شاهنشاهی، کاک احمد در مسجد امین سنندج، جلساتی هفتگی تشکیل داد، که به گرمی از آن استقبال می شد.

سال ۱۳۵۷، انقلاب ایران، وارد مرحله ی جدیدی شد. کاک احمد نیز ناچاراً برنامه های مدرسه ی قرآن را موقتاً تعطیل نمود و تمامی تلاش خود را در خنثی نمودن توطئه ها و دسیسه های شاهنشاهی در کردستان و همگام نمودن مردم و پیروانش با انقلاب معطوف نمود.

در سال ۱۳۵۹ ه.ش، پس از دو روز بازنگری در کار مدرسه ی قرآن، طی جلسات متعدد و پیوستن گروه «ئه ستیره» به آن، مدرسه ی قرآن به «مکتب قرآن»، تغییر نام داد. کاک احمد، همیشه ندای وحدت سر می داد. تأسیس شمس:

شورای مرکزی اهل سنت (شمس) در سال ۱۳۶۰ ه.ش با هدف دفاع از اهل سنت ایران در تهران تأسیس می شود. شورای مذکور، اولین کنگره ی خود را در تاریخ دوازده و سیزدهم فروردین ماه (حمل) سال ۱۳۶۰ ه.ش تشکیل داد، که عالمان و فرهیخته گانی چون استاد شهید ناصر سبحانی، مولوی عبدالعزیز ملازاده، مدرس حوزه ی علمیه زاهدان، ملا عبدالله محمدی، امام جمعه ی سقز و ... به شورای مرکزی، راه یافتند.

شمس، فقط به مکتب اختصاص نداشت، بلکه تمامی مناطق اهل سنت را پوشش می داد و اعضای شورای مرکزی آن نیز از عالمان اهل سنت ایران (اعم از مکتبی و غیر مکتبی) تشکیل شده بود. نام شمس به سرعت در کردستان و کرمانشاه، گسترش پیدا کرد.

شمس در نظر داشت دومین کنگره ی خود را در دوازده و سیزدهم فروردین ۱۳۶۱ ه.ش برگزار نماید که جو سیاسی آن زمان، اجازه ی این کار را به آنها نداد. سرانجام دومین کنگره ی شمس در چهاردهم و پانزدهم مرداد ماه (ماه اسد) سال ۱۳۶۱ ه.ش در منزل کاک احمد در کرمانشاه برگزار شد.

سرانجام در هشتم شهریور همان سال، کاک احمد دستگیر و روانه ی زندان شد که این بار به مدت ده سال به طول انجامید.

منابع:

- ۱ - تاریخچه ی تأسیس جماعت اخوان در ایران و همکاری با مکتب شمس - «فایل صوتی».
- ۲ - مصاحبه با کاک حسن امینی - «فایل صوتی».
- ۳ - زندگینامه ی کاک فاروق فرساد - «سی دی».
- ۴ - نشریه ی داخلی مکتب قرآن: «راه ماه»، منتسب به جماعت کاک حسن امینی، شماره ی ۱-۲.
- ۵ - بابا مردوخ روحانی، تاریخ مشاهیر کرد، جلد دوم، چاپ دوم: تهران، نشر سروش - ۱۳۸۲.
- ۶ - احمد مفتی زاده، در باره ی کردستان، انتشارات نور، ۱۳۵۹.

شهید مولانا فیض محمد «حسین بر»

ولادت و تحصیلات:

استاد شهید مولانا فیض محمد حسین بر فرزند گل محمد در سال ۱۳۲۵ شمسی در شهر گشت، از توابع شهرستان سراوان در خانواده ای متوسط و مذهبی دیده به جهان گشود. پدرش به کار کشاورزی مشغول بود. در سن شش سالگی پدرش را از دست داد و در آغوش پُر مهر مادر پرورش یافت. تحصیلات ابتدایی خود را تا سال ششم ابتدایی در دبستان خیام گشت به پایان رساند. او بنا به شوق فراوانی که به آموختن علوم اسلامی داشت، وارد حوزه علمیه عین العلوم گشت شد و از محضر اساتیدی هم چون: جناب شیخ الحدیث استاد علامه سید محمد یوسف حسین پور، حضرت مولانا ابوالحسن حسین بر و مولانا محمد عثمان باران زهی بهره برد و سپس به حوزه علمیه دارالعلوم زنگیان سراوان رفت و در محضر عالم و عارف نامی، جناب مولانا سید عبدالعزیز ساداتی و اساتید آن مدرسه به فراگیری علم پرداخت و برای گذراندن تحصیلات پایانی به پاکستان رفت و در جامعه دارالعلوم کراچی ثبت نام کرد و از محضر اساتیدی مانند: مفتی اعظم پاکستان، مفتی محمد شفیع عثمانی، مولانا اکبرعلی سهارن پوری، مولانا شمس الحق، مولانا سبحان محمود، مولانا محمد رفیع عثمانی و شیخ الاسلام مفتی محمد تقی عثمانی، دانش آموخت و فارغ التحصیل شد و پس از سه سال دوری به زادگاهش بازگشت.

مسئولیت‌ها و خدمات:

مولانا فیض محمد پس از بازگشت به ایران، تصمیم گرفت که مدرسه ای به نام دارالعلوم راه اندازی نماید و به نشر معارف اسلامی بپردازد، ولی سرانجام از تصمیم خود باز آمد و پس از سه سال به حوزه علمیه «عین العلوم گشت» بازگشت و کار تدریس را آغاز کرد. ایشان شوق فراوانی به آموزش دانش به طلاب داشت و همیشه مجالس سخن رانی، بحث و مناظره دایر می کرد و طلاب را به سوی معنویات دعوت می داد. ایشان تا موقع شهادت، مسئولیت خطیر تدریس علوم دینی را به عهده داشت و به مسایل فرهنگی نیز علاقه زایدالوصفی داشت و جزو شورای نویسندگان نشریه عین العلوم گشت بود.

مولانا حسین بر با تلاش و تحقیق فراوان توانست در اکثر رشته های علوم اسلامی تسلط یابد؛ به گونه ای که آگاهی های ژرف وی هر بیننده و شنونده ای را به شگفتی و ا می داشت. در علوم فقه، اصول فقه، تاریخ، تفسیر، فلسفه، منطق، کلام و ادبیات عرب صاحب نظر بود و به ادبیات دری و اردو نیز کاملاً تسلط داشت.

اخلاق:

مولانا فیض محمد، دارای اخلاقی نیکو و برای دوستان، مشاوره‌ی امین و دل‌سوز بود. به مادرش بی‌اندازه احترام می‌گذاشت. فردی متواضع، فروتن و مهربان بود و با همه اقشار با چهره‌ای خندان برخورد می‌کرد و برای حل مشکلات مردم از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزید. به درماندگان و افراد محروم کمک می‌نمود. فردی بسیار پرهیزکار بود و از هوش و ذکاوتی سرشار و ذهنی وقاد بهره‌مند بود و در رفتارش همواره جانب ادب و احترام را رعایت می‌نمود. او با کودکان، رفتاری مناسب داشت و به آن‌ها محبت می‌ورزید و آنان را به رفتن به مسجد و ادای فرایض دینی تشویق می‌کرد و مسایل مذهبی را به آنان آموزش می‌داد.

خانواده:

ایشان با دختر عمویش که فردی باتقوا و متدین بود، ازدواج کرد که ثمره‌ی این پیوند مبارک، ۵ فرزند صالح و نیک است که پسرانش جناب محمد رفیع حسین بر و دکتور محمود حسین بر می‌باشند.

آثار:

زندگی مولانا حسین بر با تدریس، تحقیق و مطالعه‌ی کتاب‌ها عجین شده بود و به نوشتن علاقه‌ی زاید الوصفی داشت و چندین مقاله در رابطه به تفسیر قرآن نگاشته است که برخی در نشریه‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی عین العلوم گشت به چاپ رسیده است. ایشان تصمیم داشتند که تفسیر معارف القرآن که استادش نگاشته بود، را به دری ترجمه کند که متأسفانه با شهادت وی، این مهم تحقق نیافت. البته این تفسیر، بعدها توسط استاد علامه سید محمد یوسف حسین پور، به دری ترجمه و چاپ شد.

مولانا حسین بر به نوشتن تاریخ اسلام نیز اشتغال داشت که متأسفانه نوشته‌های وی پس از شهادت ایشان مفقود شده است. علاوه بر کار ترجمه، کتاب ینابیع الموده را نیز در دست داشتند که با شهادت ایشان، این آرزویش محقق نشد. تنها اثری که از وی بر جای مانده است، حاشیه‌ای است که به زبان اردو بر کتاب اصلاح انقلاب امت از آثار حکیم الامه اشرف علی تھانوی نوشته است و در پاکستان چاپ شده است.

شهادت:

مولانا حسین بر در نیمه شب ۲۲ اردیبهشت ماه (ثور) سال ۱۳۶۰ شمسی در منزلش - فراروی دیدگان همسر و فرزندانش با شلیک چندین گلوله توسط برخی مخالفان، مظلومانه به شهادت رسید. دشمنان از خدا بی‌خبر، علاوه بر به شهادت رساند وی،

کتاب هایش و حتی قرآن را پاره نمودند و بر جرم خویش افزودند. شهادت، برگ زرینی بود که به کارنامه‌ی سراسر درخشان مولانا افزوده شد.

دكتور عبدالغفور «حسين بر»

ولادت:

استاد دكتور عبدالغفور حسين بر فرزند حاج عبدالحق در سال ۱۳۲۶ شمسی در شهر گشت، از توابع شهرستان سراوان دیده به جهان گشود و تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش به پایان رساند و تحصیلات مقدماتی دینی را در حوزه علمی عین العلوم گشت، پی - گرفت و سپس برای ادامه تحصیلات به پاکستان رفت و در مدرسه دارالعلوم کراچی ثبت نام نمود و توانست که سند فراغت را از آن مرکز علمی دریافت کند. ایشان برای تحصیلات تکمیلی در همان جا در رشته تخصص فی الفقه الاسلامی ثبت نام نمود و در همین حین درخواست خویش را برای حضور در دانشگاه اسلامی مدینه ی منوره ارسال نمودند که سرانجام با درخواست ایشان موافقت می شود و ایشان به همراه دوست خود، شهید مولانا عبدالملک ملازاده، رهسپار مدینه ی منوره شده و پس از چندین سال در سال ۱۴۰۵ قمری در مقطع دکتوری در رشته ی حدیث از دانشگاه فارغ التحصیل می شود. مسئولیت ها و خدمات:

مدتی به عنوان استاد دانشگاه اسلامی مدینه ی منوره فعالیت داشت و هم اکنون پروفسر مرکز خدمت سنت و سیرت نبوی دانشگاه اسلامی مدینه ی منوره می باشد و در کنار آن به فعالیت در وزارت اوقاف نیز می پردازد. آثار:

از ایشان کارهای مختلفی در زمینه های تحقیق و تألیف انجام گرفته است که برخی از آنها عبارت اند از:

- ۱ - تحقیق «مسند اسحاق بن راهویه»؛
- ۲ - تحقیق «مسند عائشه»، تألیف: ابوبکر بن ابی داود السجستانی؛
- ۳ - تحقیق «طبقات المحدثین باصبهان» از ابوالشیخ انصاری؛
- ۴ - الاحادیث القدسیه فی دائره الجرح و التعديل؛
- ۵ - تاریخ مشروعیة الصلاة مع الجماعة و فضلها و حکمها و حکمها؛
- ۶ - تحقیق کتاب «الوجیز فی ذکر المجاز و المجیز» از ابوالطاهر سلفی؛
- ۷ - تفصیل المقال علی حدیث کل امرء ذی بال؛
- ۸ - تصحیح و بازنگری فتح الرحمن، ترجمه ی دریب قرآن، از شاه ولی الله محدث دهلوی.

مولانا عبدالناصر «جمشیدزهی»

ولادت و تحصیلات:

شهید مولانا عبدالناصر جمشیدزهی فرزند حاج محمد در سال ۱۳۵۱ شمسی در دهستان اسماعیل آباد، از توابع شهرستان خاش، در خانواده‌ای متدین و متقی دیده به جهان گشود. ایشان در سال ۱۳۵۷، وارد مدرسه ی ابتدایی در دهستان اسماعیل آباد شد؛ مقطع ابتدایی را همان جا به پایان رساند. پس از پایان دوره ی ابتدایی، برای فراگیری علوم دینی، وارد مدرسه ی دینی اسماعیل آباد شد. او به ۶-۷ سال از محضر اساتید برجسته ی آن جا کسب فیض نمود و پس از آن برای ادامه ی تحصیلات دینی، عازم پاکستان شد. چند سال در آن جا از محضر اساتید بهره‌مند شده و سرانجام از جامعه ی اسلامیة بنوریہ نیتاون کراچی، فارغ التحصیل می‌شود. سپس وارد جامعۃ الدراسات کراچی شد و پس از مدتی ره‌سپار دانشگاه دمشق سوریه شد و بعد از گذراندن دو سال در رشته ی الدعوة به اخذ مدرک لیسانس نایل آمد.

مسئولیت‌ها و خدمات:

مولانا جمشیدزهی پس از اتمام تحصیلات به زادگاهش بازگشت و پس از مدت کوتاهی برای خدمت و تدریس به پاکستان عزیمت کرد و یک سال در جامعۃ الدراسات، تدریس نمود.

شهید عبدالناصر از همان دوران تحصیل، وجودی پُر تحرک و ناآرام داشت و شوق جهاد و شهادت همیشه در وجودش موج می‌زد. در هنگام جهاد اسلامی مردم افغانستان بر علیه نیروهای اشغال‌گر شوروی، بارها برای جهاد به افغانستان تشریف برد. شهادت:

مولانا عبدالناصر پس از سال‌ها تلاش در راه کسب علم و معرفت، در تاریخ ۱۳۷۴/۱۲/۱۴ شمسی در شهر کراچی پاکستان، همراه رفیق اش شهید مولانا عبدالملک ملازاده، توسط مزدوران فریب خورده ترور شد و به درجه‌ی رفیع شهادت نایل آمد.

مولانا عبدالله «روانبد»

ولادت و تحصیلات:

مولانا عبدالله روانبد فرزند حاج محمد یحیی در روز دوشنبه در ماه شعبان ۱۳۴۵ هـ ق در روستای باهو کلات شهرستان چابهار به دنیا آمد و در سن پنج سالگی نزد والد بزرگوارش روخوانی قرآن مجید را شروع کرد و پس از یک سال، آموزش قرآن مجید را به اتمام رساند. وی دارای هوش و ذکاوت فوق العاده‌ای بود و والدش به همین دلیل به تعلیم او همت گماشت. روزها به او درس می‌داد و شب‌ها به درس‌هایش گوش فرا می‌داد. در سن ده سالگی همراه پدر با تمام اعضای خانواده از پیشین ایران به مند پاکستان نزد مولوی عبدالقادر عمویش که پیشوای مذهبی مند بود، رفت.

تحصیلات دینی را علاوه بر فراگیری از پدر، چند کتاب را نزد مولوی تاج محمد بلیده‌یی و مولوی محمد عمر ساکن کراچی فراگرفت. در سال ۱۳۷۱ هـ ق، جهت دریافت مدرک مولوی و کسب علوم بیش‌تر، وارد مدرسه‌ی دینی مظهر العلوم کراچی شد و از محضر اساتیدی هم‌چون مولانا علی محمد سندی، استاد علامه اقبال لاهوری، شاعر معروف مشرق زمین، مولانا قاری رعایت الله، مولانا غلام مصطفی سندهی، مولانا شیخ الحدیث علامه حافظ فضل احمد و مولانا عبدالحلیم تلمذ نمود.

در سال ۱۳۷۲ هـ ق، در میان صدها طلبه‌ی متعلم به عنوان شاگرد اول و ممتاز شناخته شده و جایزه دریافت نمود و فارغ التحصیل شد. مسئولیت‌ها و خدمات:

مولانا روانبد پس از فارغ التحصیلی، چند ماهی به عنوان پیشوای مذهبی دشت سنتسر از توابع گوادر بلوچستان پاکستان به آن جا مهاجرت کرد.

در سال ۱۳۷۳ هـ ق، والد محترم اش عازم سفر معنوی حج شده و در اثر بیماری در مدینه‌ی منوره از دنیا رفت و در همان جا دفن شد و مردم برای جانشینی پدرش که پیشوای مذهبی مردم بود، او را از سنتسر به پیشین، موطن اصلی اش آوردند.

ایشان در نثر و نظم تبحر داشت که آثار باقی مانده از وی گویای این مطلب است. وی شاعر بلند پایه‌ای بود که در سطح بالایی از شاعری قرار داشت و در منطقه، مردم او را شاعر معروف معاصر می‌دانند و تنها شاعری بود که در خطه‌ی بلوچستان، مانند سایر علوم دیگر، در علم عروض، بدیع و بیان تسلط کامل داشت. در اشعار نغز و شیرین ایشان هم چنان که نکات دستوری کاملاً رعایت شده، مطابق با قوانین عروض و بدیع ساخته شده‌اند. جناب مولانا روانبد، دانستن علم عروض و بدیع را برای هر شاعری لازم می‌دانست.

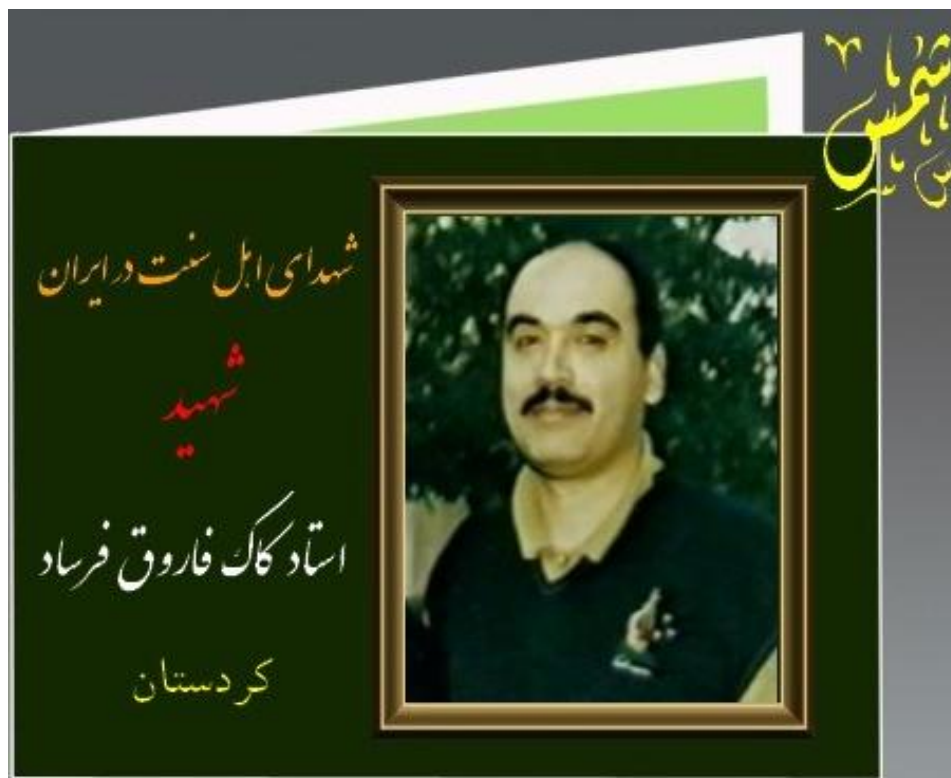
تخلص‌های مختلف وی در اشعارش عبارت‌اند از: انیس، روانبد، عبدالله، عبیدالله، جامی و نظامی که سه تخلص اخیر را به فرزندان خویش نسبت داده است. عبیدالله، فرزند بزرگ وی و جامی به تناسب نام فرزندش عبدالرحمان که هم نام عبدالرحمان جامی بوده است و نظامی را به تناسب نام فرزند دیگرش مفتی نظام الدین به کاربرده است.

در سال ۱۳۸۰ هـ.ق، به عنوان معلم در دبستان دولتی پیشین مشغول شد و این کار معلمی تا بازنشستگی وی ادامه داشت. در سال ۱۳۸۸ هـ.ق، مدرسه‌ی دینی تعلیم القرآن را در پیشین تأسیس نمود که در حال حاضر فرزندانش در احیا و توسعه‌ی آن تلاش مجدانه دارند و مولوی نظام الدین که امام جمعه‌ی پیشین است، مدیریت آن را بر عهده دارد. مولانا روانبد، پیوسته برای بهبود وضع مردم و منطقه، چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی، همیشه در تلاش و کوشش بود. پیش از انقلاب اسلامی، وضع اسف بار منطقه را به صورت نظم برای مسئولان و اولیای امور می‌نوشت. آثار:

مولانا روانبد در اواخر عمر بیش تر به تصنیف و تألیف کتاب روی آورده بود که آثار باقی مانده از ایشان عبارت‌اند از:

- ۱ - ترازوی قلم: در علم ریاضی، مجموعه‌ای از نظم و نثر؛
 - ۲ - تجوید النحو؛
 - ۳ - النهر الفاض: شرح رساله‌ی عروض الفرائض که متن آن نظم و شرح آن نثر است؛
 - ۴ - قطعات الذهب فی قواعد المذهب؛
 - ۵ - نثر الفراید فی شرح القواعد و الفوائد؛
 - ۶ - قطوف دانیه فی انواع ثمانیه (در علم نحو)؛
 - ۷ - النهر الصافی فی العروض و القوافی؛
 - ۸ - مجموعه‌ی فتاوی؛
 - ۹ - مجموعه‌ی غزلیات و قصاید دری و عربی؛
 - ۱۰ - مجموعه‌ی اشعار بلوچی؛
 - ۱۱ - ترجمه‌ی کتاب قصد السبیل، نوشته‌ی مولانا اشرف علی تهانوی.
- وفات:

مولانا روانبد عالم، شاعر و نویسنده‌ی برجسته، در سن ۶۳ سالگی، روز یکشنبه، ۲۳ ذیحجه‌ی سال ۱۴۰۸ هـ.ق، مطابق با ۱۶ مرداد (اسد) ۱۳۶۷ شمسی، بر اثر واژگون شدن اتومبیل، در کشور قطر، دار فانی را وداع گفت و در همان جا به خاک سپرده شد.



استاد شهید فاروق «فرساد»

ولادت، تحصیلات و خدمات:

شهید فاروق فرساد در سال ۱۳۴۰ شمسی در شهر سقز متولد شد. دروس ابتدایی و متوسطه را در همان شهر به پایان رسانید. او به خاطر تغییر محل کار پدر، از سقز به سنندج آمد و خواندن را در سنندج ادامه داد.

زمانی که علامه احمد مفتی زاده به دلایلی واضح، ام الامراض بشر را در تمام جهان و به تبع آن در کردستان، دور افتادن مسلمانان از قرآن و سنت نبوی تشخیص داد، همت خود را در این زمینه به کار بست و نتیجه ی این تلاش، دایر کردن مدرسه ی قرآن در سال ۱۳۵۶ هجری شمسی در سنندج بود. این سال هم زمان بود با زمزمه و نضج گرفتن انقلاب در ایران. ایشان مضاف بر این امر در مسجد امین شهر سنندج، مجالس هفتگی دایر نمود که جمع کثیری از مردم - خصوصاً جوانان - به این مجالس با برکت روی آوردند.

فاروق جوان در سال ۵۷ به پیام و دعوت کاک احمد، روی آورد و به خاطر تیزهوشی و علاقه ی زیاد، خیلی زود از راز دعوت ایشان آگاه شد و خود را وقف این دعوت حیات بخش نمود. سال ۵۷ که انقلاب ایران، شکل تازه ای به خود گرفت، کاک احمد بنا به

وظیفه‌ی دینی و ملی که بر دوش خود احساس می‌کرد، با آگاهی و توانایی خاصی که داشت، رهبری مسلمانان کردستان را در دست گرفت و آن‌ها را با انقلاب و ملت ایران همراه و هم‌صدا و هم‌رنگ نمود، اما از طرفی دیگر درگیری داخلی در کردستان برپا شد و جایی برای حضور و دعوت دینی نماند. کاک احمد، همراه تعدادی از شاگردان اش از جمله کاک فاروق در سال ۱۳۵۸ شمسی، شهر سنندج را به مقصد کرمانشاه ترک نمود.

در تمام این دوران نامیمون، فاروق در کنار رهبر و داعی خیر خواهش ماند و خود بسان شاگردی مجرب، از این اوضاع بهره گرفت. او در کرمانشاه، با بهره گرفتن از شخصیت علمی و همه جانبه‌ی کاک احمد، در زمانی بسیار کوتاه، خود را به سطح دیگر استادان مکتب قرآن رساند و مسئولیت بعضی از کلاس‌ها توسط کاک احمد به او سپرده شد.

بعد از مدتی در تاریخ ۶۱/۱۲/۲۷، شهید کاک فاروق، همراه صدها نفر از هم‌فکران اش دستگیر و راهی زندان شدند و در چند گروه مختلف، هر گروهی به زندان‌های دوردست روانه می‌شوند. این دوره از زندان، سه سال و سه ماه طول کشید. شهید فاروق در زندان، بی‌کار نشست و از خلوت آن برای عروج علمی و عرفانی خود بهره گرفت و در همین راستا از هم‌راهان خود، در زمینه‌ی یادگیری علوم اسلامی بهره جست. پس از مرخص شدن از زندان، در ادامه‌ی تحقیق علوم اسلامی، نزد استاد شهید ناصر سبحانی و مرحوم استاد برهان الدین حمدی به تحصیل و تکمیل آن علوم پرداخت.

فاروق شهید در زمانی تقریباً غیر متعارف، به واسطه‌ی تلاش زیاد و فراگیری سریع و تیزهوشی، توانست منزلت علمی قابل توجهی را صاحب شود و به همین جهت در ۲۸ سالگی از طرف مرحوم استاد محمد شیخ الاسلام - که استاد فقه شافعی دانشگاه تهران بود و میزان توانایی علمی علمای دینی اهل سنت ایران، توسط ایشان تشخیص و تایید می‌شد - به کاک فاروق، به سان یک مجتهد «فی المذهب»، اجازه‌ی اجتهاد بین المذاهب داده می‌شود. در سال ۱۳۶۹ هجری شمسی، کاک احمد نیز ایشان را به عنوان یکی از چهار عضو جمع هیئت قضا و افتاء، جهت جواب دادن به مسائل مذهبی، طبق راجح مذهب امام شافعی برگزید.

شهید فاروق فرساد، هم‌زمان با تعلیم و تعلم علوم دینی، در ارشاد و تبلیغ آن در بین جوانان، تلاش قابل توجهی از خود نشان داد، تا آن جا که می‌توان گفت یکی از عاملین علاقه‌مند شدن تعداد زیادی از جوانان این دیار، به اسلام و مکتب قرآن بود.

در سال ۱۳۶۸ برای بار دوم، کاک فاروق زندانی شد و بعد از چند ماهی از زندان مرخص شده و بعد از این زندان، با انرژی بیش‌تری در میدان تبلیغ و دعوت حضور پیدا کرد؛ از

جمله در مناسبت‌های دینی و کلاس‌های تدریس علوم اسلامی، مانند صرف، نحو، بلاغت، اصول، فقه، تفسیر و سیرت نبوی، از جان و دل مایه گذاشت.

کاک فاروق در ماه رمضان سال ۱۳۷۰ هجری شمسی، در مسجد حضرت ابوبکر صدیق، در شهر سندج، بعد از نماز تراویح به بحث و سخن رانی می‌پرداخت. به خاطر نفوذ و شیدایی کلام، مسلمانان زیادی جذب این مجلس شدند - تا جایی که داخل و حیاط مسجد از علاقه‌مندان - خصوصاً جوانان - پُر می‌شد.

کاک فاروق در سال ۱۳۷۲ برای بار سوم دادگاهی شد و این بار با حکم تبعید، او را از شهر و دیارش دور کردند و به مدت پنج سال، راهی شهر غربت و تنهایی «اردبیل» شد. محبوبیت فاروق نزد مسلمانان، خصوصاً جوانان کردستان، باعث می‌شد که بارها از نقاط مختلف، روانه‌ی اردبیل می‌شدند؛ بعضاً جهت بهره گرفتن، و تعدادی هم صرفاً جهت دیدار با او.

از خصوصیات بارز او، توجه به تربیت صحیح دینی در مورد فرزندان بود؛ چنان که در تنهایی غربت، در نامه‌ای برای همسر خود می‌نویسد: «... با وجود همه‌ی این‌ها، باز هم اصل، خودمانیم. اگر ما توانستیم بهره‌ای از خیر و سعادت را به خودمان برسانیم، ممکن است که بتوانیم به دیگران هم برسانیم، ولی اگر - خدای ناکرده - از دست خود کماکان عاجز و ناتوان بمانیم، آن وقت دیگر باید به تربیت صوری و ظاهری در حدّ مثلاً: آداب معاشرت، روش نشستن، یا غذا خوردن، یا مهمانی رفتن و ...! به نام تربیت دل‌خوش باشیم! در حالی که خدا می‌داند آن چه را در مورد فرزندان مان آرزو دارم، نه این تربیت‌های ظاهری، بل که ریشه دواندن ایمان و تقوی و خصال‌ی چون: خیرخواهی و محبت و دل‌سوزی و امانت و صداقت و شجاعت و سخاوت و ضد ظلم و ناحق بودن و در یک کلمه مسلمان بودن است؛ که از رحمت لایزالش متضرعانه می‌طلبم هم توفیق دهد خود را چنان بسازیم، هم جگر گوشه‌های دل‌بندمان را، و هم باقی کسانی را که با هم سر و کار داریم.»

«... حالا مقداری این را فهمیده‌ام که تربیت، موعظه کردن و حرف زدن نیست. قبل از هر چیز، ایجاد جو و فضای سالم و فطری است. در خانه‌ای که خوردنی خلاف فطرت نیست، (حلالاً طیباً) نوشیدنی خلاف فطرت نیست، گفتنی خلاف فطرت نیست؛ عمل خلاف فطرت نیست، روابط خلاف فطرت نیست؛ محبت هست، آرامش هست، احترام متقابل هست، گذشت هست، حوصله هست، دل‌سوزی هست، فضا، فضای تربیت است؛ در غیر این صورت گفتنی‌ها و موعظه‌ها هم، کم‌اثر و بی‌اثر است و حتی می‌شود که ناسالم کننده هم باشد و البته ایجاد چنین فضایی قبل از هر چیز، فهم خوب و ایمان به خدا و روزی که

همه به سوی او بازمی گردیم با صبر و حوصله، دل سوزی و خیرخواهی و اعتقاد کامل که به غیر این روش، راه به جایی نخواهیم برد با محبت. پدر و مادری که به غیر از این طریق، بخواهند با اعمال زور و کتک، بچه های شان را تربیت کنند، ظالم اند و نتیجه ی این چنین روشی، جز خراب تر کردن بچه ها و ایجاد ده ها خصلت منفی در آن ها، هیچ اثر مثبتی ندارد.»

مدت پنج سالی که در اردبیل در تبعید به سر می برد، در مسافرخانه ای اقامت داشت و برای پرورش و پرداخت هزینه های خود، مدتی به کارگری مشغول بود. نحوه ی سوء قصد به جان او در دیار غربت، چگونگی ایاب و ذهاب او در سرما و گرما برای دیدار خانواده اش، نحوه ی برخورد حکیمانه ی او با کسانی که مثل او در تبعید بودند و فکر مخالف فکر او داشتند، و دیگر مشکلاتی که او قبول کرده بود، و شکوفایی ذهن و قلب او در اواخر دوره ی زندگی اش در تبعید، و ... از زبان دوستان اش در آن دیار غربت، بسیار شنیدنی و جای درس و تجربه است. به خاطر این که مسائل زیاد طولانی نشود، شرح این مسائل بماند برای آینده.

شهادت:

کوردلان که هیچ گاه وجود مجاهدان و یکتاپرستان را در تاریخ بشریت تحمل نکرده اند، در بهمن (دلو) سال ۱۳۷۴ هجری شمسی، که مصادف بود با ۲۷ رمضان، نیت شوم از بین بردن این نهال به ثمر نشسته ی باغ مکتب قرآن و این مجاهد همیشه زنده را، در شبی تاریک، مخفیانه در دیار غربت عملی کردند.

بعد از افطار، ایشان برای خرید مسواک از مسافرخانه ای که در آن اقامت داشت، بیرون می رود؛ سپس چند نفر با لباس شخصی ایشان را سوار اتومبیلی کرده و از آن جا دور می شوند و در اواخر شب، جنازه ی او را در یکی از کوچه های خلوت اطراف همان مسافرخانه رها می کنند و این چنین او به دیدار محبوبش روانه می شود.

واضح است که صداقت و درستی جاودانه است. هرچند که تلاش زیادی کردند که شهید شدن فاروق را مرگ طبیعی (سکته ی قلبی) جلوه دهند؛ اما به خواست خدای بزرگ، چند سال بعد، که جریان قتل های زنجیره یی برملا شد، مضاف بر شواهد روشن زمان شهادت، معلوم شد که فاروق شهید هم یکی از مقاصد آن توطئه ی شوم در کردستان بود؛ که توسط برخی از روزنامه ها و نشریات این امر آشکار می شود.

جسد پاک شهید کاک فاروق فرساد، در روز بیست و نهم رمضان، در میان غم و ماتم وصف ناپذیر، در میان ده ها هزار از دوست داران اش، در قبرستان ئاساوله ی شهر سنندج، به خاک سپرده شد.

عشق و علاقه ی کاک فاروق نسبت به معلم و استادش (کاک احمد) قابل وصف نیست. همان قدر کافی است که به مناسبت فوت استادش گفته بود: «... برای بسیاری شاید جای سؤال باشد که: حکمت آن چیست، که کسانی که زندگی خود را وقف برنامه ی خداوند می کنند، ولی مرتب برای آن ها سختی و رنج پیش می آید؟»

اگر به این نکته توجه کنیم، متوجه حکمت این مسأله می شویم. این مسائل، مسأله تربیتی نیست و فقط در مورد کاک احمد نبوده. قبل از او در مورد تمام محبوبان خدا، چنین سنتی جاری بوده و بعد از او هم، محبوبان دیگر خدا، با این روش زندگی کرده اند و با این مشکلات آزمایش شده اند. این نکته جای توجه است که: بعد از رفتن پیامبران و دیگر بزرگان، وظیفه ی پیروان آن ها این است که: از مسیر آن ها تبعیت و پیروی کنند. ادامه دادن مسیر آن بزرگان در گذشته و عصر حاضر، فقط با حرف و شعار نمی شود و این ادعایی بزرگ است و حساب و کتاب دارد.

«أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» [عنکبوت: ۲]

میزان و شدت ابتلاء به میزان و شدت آما بستگی دارد. هر چه میزان آما محکم تر باشد؛ شدت آزمایش بیش تر؛ و هر چه آما سبک تر باشد، آزمایش و سختی کوچک تر خواهد بود؛ چون که محبوبان خدا، ادعای آن ها از همه ی مردم جامعه، محکم تر و قوی تر است، ابتلا و مشکلات آن ها هم، از همه ی مردم بیش تر است.

«إِنْ أَشَدَّ النَّاسُ بَلَاءَ الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ» - حدیث نبوی

ترجمه: محبوب ترین بندگان خداوند متعال، پیامبران بوده اند؛ و بیش ترین بلاها را تحمل کرده اند. هر کس سزاوار و لایق تر باشد، به دنبال آن ها می آید. عدم بلا و سختی، نشان محبوبیت شخصی نزد خداوند نیست. خیر؛ بل که طبق معادلات الهی، قضیه برعکس است. کاک احمد و امثال او، چون که عاشق و تابع سنت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - هستند، باید این همه سختی و بلا را تحمل کنند، تا جامعه به طرف سعادت برود. آن هم سختی هایی که برای کم تر کسی قابل تحمل و قابل تصور است.

«رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَّعِدْ طَوْرَهُ» - حدیث نبوی
آثار:

آثار به جا مانده از او شامل:

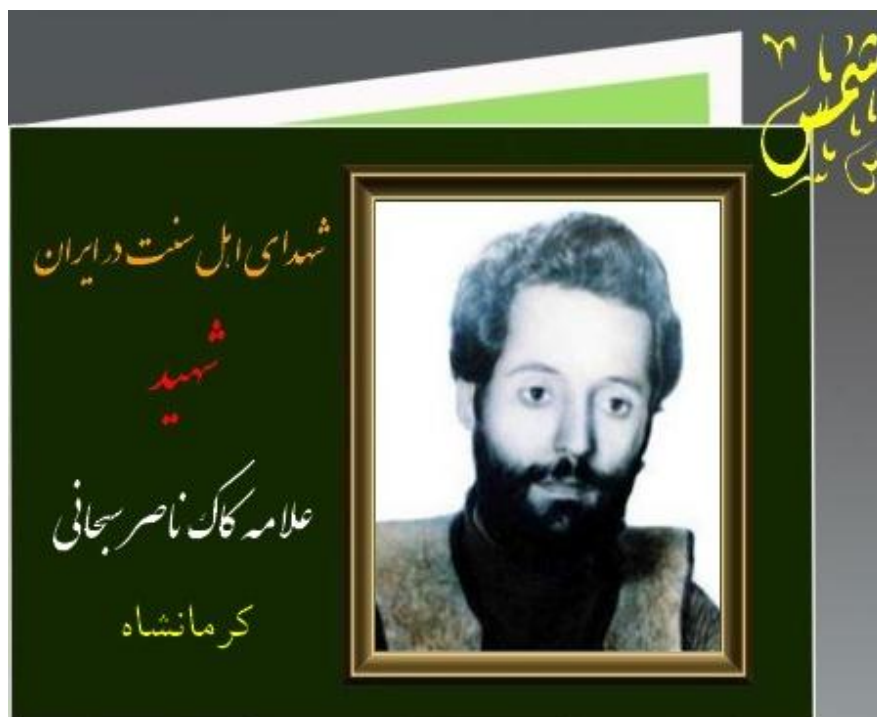
بیش از پنجاه نوار شرح و تفسیر آثار کاک احمد مفتی زاده (رحمه الله)؛

شرح «مصطلحات اربعه» ی مولانا مودودی (رحمه الله)، شامل ۳۲ نوار؛

بیش از ۸۰ نوار سخن رانی های مختلف درباره ی موضوعات و مسائل اسلامی؛

مجموعه ی اشعار و مقالات و مکتوبات و نوارها و نامه های پراکنده؛ شامل: تفسیر، صرف و نحو، فقه، کلام، اصول فقه، تاریخ، مسائل تربیتی و خانوادگی و
ای عزیز! این منزل تازه و این لباس مخصوص راست قام تان بر تو مبارک باد!
گرچه از هر ماتمی خیزد غمی
فرق دارد ماتمی با ماتمی
لاجرم در مرگ مردان بزرگ
گفت باید ای دریغا عالمی

توضیح:
کلمه ی کاک در کردی به معنی برادر است.



استاد شهید ناصر «سبحانی»

ولادت:

استاد ناصر سبحانی در سال ۱۹۵۱ میلادی در روستای دوریسان از توابع شهرستان پاوه در منطقه‌ی یاور امانات استان کرمانشاه از استان‌های کردنشین ایران، چشم به جهان گشود.

تحصیلات:

او دوره‌ی تحصیلات ابتدایی را در زادگاه اش و شهر پاوه به اتمام رساند. پس از آن تحصیل علوم دینی را شروع کرد و در همان دوره‌ی نوجوانی نبوغ و زیرکی وی عیان گشت. ایشان به منظور کسب علوم دینی به بسیاری از شهرها و روستاهای مشهور کردستان، مانند پاوه، سنندج، مریوان و پیرانشهر سفر کرد و از محضر بزرگ دانشمندان مشهور این منطقه، کسب فیض کرد.

مسئولیت‌ها و خدمات:

با آغاز انقلاب مردمی ایران علیه رژیم شاهنشاهی، ایشان هم شروع به فعالیت کردند و در شهرهای پاوه، روانسر، جوانرود، سنندج، کرمانشاه و مریوان، چندین سخنرانی ایراد نمود و در فعالیت‌های مردمی شرکت داشت.

او در سال ۱۹۸۰ میلادی به حرکت اخوان المسلمین پیوست، و به خاطر نبوغ و توانایی و اثبات دل سوزیش به حرکت، در مدت زمان بسیار کم، مورد اعتماد افراد جماعت قرار گرفت و به سطح رهبری این حرکت راه یافت.

در سال‌های اوّل انقلاب ایران، ایشان هم کار و هم دم دل‌سوز برای استاد تلاش‌گر و عالم ربّانی، استاد احمد مفتی زاده (رح) بود. استاد مفتی زاده، شهید ناصر سبحانی را برادر غم‌خوار، صدیقی صادق و یار و هم‌کار همیشگی خود می‌دانستند.

شهید سبحانی، همراه با استاد مفتی زاده و بسیاری از سیاست‌مداران و علمای اهل سنت ایران و کردستان، در چندین نشست و گفت و گو با مسئولان جمهوری اسلامی ایران شرکت نموده، و بدین منظور چندین بار به کرمانشاه، قم و تهران سفر کرد، و در مورد توجه و اهتمام به مسئله‌ی ملت کرد و اهل سنت با سران و بزرگان رژیم بحث و گفت و گوی جدّی داشتند. ایشان هم چنین در سال‌های اوّل انقلاب ایران، همراه با سیاست‌مداران بزرگ وقت کردستان در چندین کنگره شرکت داشته است.

سال ۱۹۸۱ میلادی که شورای مرکزی اهل سنت (شمس) تشکیل شد، استاد سبحانی، یکی از اعضای فعال این تشکّل بود و در همان کنگره‌ی اوّل به عنوان نماینده‌ی استان کرمانشاه برگزیده شد. هم چنین در کنگره‌ی دوّم شمس هم شرکت نمود. هم زمان با تشکیل مجمع دوّم شمس، مسئولان حکومت ایران، ده‌ها نفر از شرکت کنندگان این مجمع را در شهرهای ایران دستگیر کردند و حکم دستگیری استاد سبحانی هم صادر شد ... امّا موفق به گرفتن ایشان نشدند ... بنابراین، ایشان در پاییز سال ۱۹۸۲م با ترک دیار خود، فعالیت اش را به صورت مخفیانه در سایر شهرهای ایران ادامه داد.

وی در سال ۱۹۸۳م به پاکستان سفر کرد. ایشان علاوه بر دیدار با چندین شخصیت جهانی اسلام، با بعضی از سران و بزرگان آن زمان جهاد افغانستان هم دیدار داشته‌اند. در سال ۱۹۸۸م همراه با عده‌ای از برادرانش به ترکیه سفر کرد و در کنگره‌ای اسلامی که در رابطه با مسئله‌ی کردها بود شرکت کرد و سخنرانی ارزش‌مندی ایراد نمود که طی آن، حقوق ملت‌ها و مسئله‌ی ملی‌گرایی و ملیّت در قرآن و اسلام را بررسی نمود. دستگیری و شهادت:

سرانجام در تاریخ ۱۹۸۸/۶/۶ میلادی در شهر سنندج در یک مهمانی دستگیر شد. چند روز بعد از دستگیری ایشان، موج نارضایتی و اعتراض از سراسر ایران بلند شد و به دنبال آن، چندین نامه‌ی اعتراض آمیز از نقاط مختلف داخل و خارج کشور برای مسئولان رژیم فرستاده شد، امّا متأسفانه هیچ سودی در بر نداشت ... حتی بسیاری از مسئولان جماعات و حرکات اسلامی خارجی در بیانیه‌های رسمی، در رابطه با دستگیری و شکنجه‌ی استاد

سبحانی نارضایتی و اعتراض خود را اعلام داشتند. در داخل ایران هم بدین منظور دیدارهای بسیاری با مسئولان مربوطه انجام گرفت. پس از این همه تلاش و پی گیری، مسئولان رژیم ایران، به مسئول پی گیر قضیه‌ی استاد سبحانی خبر دادند که بعد از چند روز دیگر، جنازه‌ی ایشان را در شهر سنندج به شما تحویل خواهیم داد. سرانجام در شهر قروه از توابع استان کردستان، قبر شهید سبحانی را به خویشان و اقوام وی نشان دادند و به آن‌ها اخطار کردند، که حق بیرون آوردن جنازه‌ی ایشان را ندارند.

به گواهی و شهادت بسیاری از علما و شخصیت‌های اسلامی، استاد شهید، عالمی با توانایی علمی کم نظیر و اهل اجتهاد بود، بنابراین در همه‌ی زمینه‌های تفسیر، حدیث، فقه، فلسفه و دعوت و حرکت، دارای نظرات و اجتهادات قوی و علمی می‌باشند.

آثار:

بیش از هزار کست صوتی از استاد شهید در زمینه‌های تفسیر قرآن، مسائل عقیدتی، عبادات و حکمت‌های آن، سیستم‌های فکری، اقتصادی و سیاسی اسلام و علوم اسلامی، مانند: علوم قرآنی، اصول فقه و حدیث به یادگار مانده. هم چنین چندین سخن رانی درباره‌ی مسائل فکری و سیاسی، قبل و بعد از انقلاب ایران از ایشان وجود دارد. علاوه بر زبان کردی، صدها کست به زبان عربی و دری از ایشان در دست هست.

دیگر آثار علمی شهید ناصر سبحانی:

۱ - مجموعه‌ی فتاوا: در باره‌ی بسیاری از مسائل مهم ایران و جهان معاصر و به زبان عربی می‌باشد.

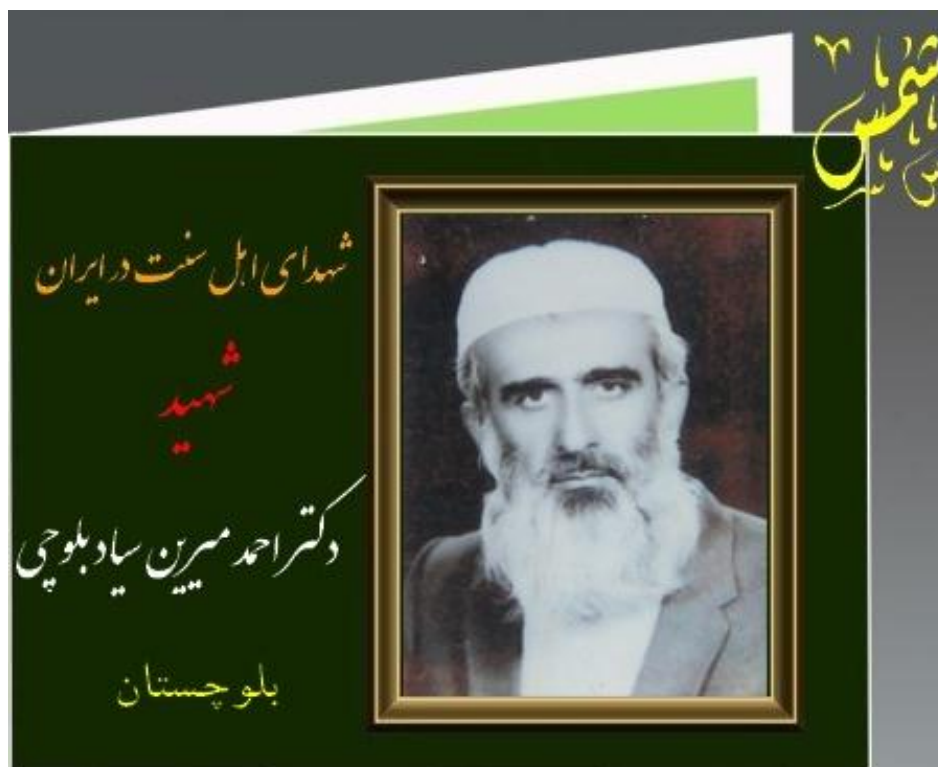
۲ - ولایت و امامت: نوشته‌ای فلسفی سیاسی ست، که مسئله‌ی ولایت و امامت را از دیدگاه قرآن، مورد بررسی قرار می‌دهد.

۳ - تذکری در علوم حدیث: در اصل، رساله‌ای طولانی می‌باشد که آن را برای «مجمع السنه النبویه» نوشته که دکتور یوسف قرضاوی، آن را اداره می‌کند. ایشان در این رساله نکات قابل توجه و مهمی را به پروژهای جمع‌آوری احادیث پیامبر، تقدیم می‌کند.

۴ - مختصر مدارج السالکین: که در آن تهذیب عبدالمنعم صالح العززی را مختصر کرده‌اند.

۵ - کتاب بسیار مهمی در باره‌ی عقیده که موضوعات آن را از قرآن استخراج می‌نمود و چون روزهای قبل از دستگیری به آن مشغول بود، متأسفانه ناتمام ماند.

غیر از موارد نام برده، ده‌ها نوشته و مقاله از ایشان در مجلات اسلامی - طی سال‌های ۱۹۸۳-۱۹۸۷ میلادی به چاپ رسیده است.



دکتور احمد «سیاد»

تولد:

دکتور احمد سیاد در سال ۱۳۲۴ شمسی در روستای گنجک کاروان از توابع شهرستان چابهار دیده به جهان گشود و پنج ساله بود که خانواده اش به علت مشکلات مادی، کاروان را به قصد کشور عمان ترک گفتند. پس از دو سال اقامت در قریه ی سیف عمان به سند پاکستان هجرت نمودند و پس از سه سال اقامت در یکی از روستاهای سند، به شهر کراچی نقل مکان کردند.

تحصیلات:

احمد که ده سال پیش تر نداشت، آثار بزرگی از چهره اش نمایان بود. متانت، تیزهوشی و کنجکاوی و شوق عبادت، حکایت از آینده ی درخشان او می کرد. قرآن و برخی کتاب های ابتدایی را زیر نظر مولوی عیسی محمودی (شیخی است از بستگان دکتور احمد که اکنون مدیریت معهد دارالسنه را به عهده دارد) فرا گرفت. سپس مدتی در مدرسه ی باغیچه ی کراچی به تحصیل علوم دینی پرداخت. سرانجام پس از چهار سال اقامت در کراچی، همراه خانواده به زادگاه خویش کاروان بازگشتند. مدت چهار سال در آن جا ماند و تعدادی از کتب فقه حنفی را نزد دایی خود ملا شگری، فرا گرفت. سپس همراه

پدرش برای کسب و کار و امرار معاش به دوحه ی قطر عزیمت نمود و در آن جا امامت مسجدی را به عهده گرفت. پس از دو سال به کمک متولی مسجد که شیخی سرشناس بود، برای ادامه ی تحصیل عازم مدینه ی منوره شد. نخست چند سالی دروس ابتدایی و معهد دبیرستان را پشت سر گذاشت، آن گاه وارد دانشگاه اسلامی مدینه ی منوره شده و در رشته ی علوم حدیث که بالاترین رشته ی دانشگاه بود، به تحصیلات خود ادامه داد و پس از تکمیل دوره ی چهار ساله، شروع به تحقیق و تخریج احادیث کتاب «خصائص علی بن ابی طالب» نمود و به عنوان تز فوق لیسانس ارائه کرد. سپس برای به دست آوردن تخصص در رشته ی فوق، پس از یک آزمون بسیار حساس و دشوار، توانست به تحصیلات خود در آن دانش گاه ادامه دهد. در پایان، احادیث کتاب «المعجم ابن الاعرابی» را تحقیق و تخریج نمود و جهت پایان نامه ی دکتورا ارائه داد و به عنوان دانش جوی ممتاز دانش گاه موفق به اخذ دکتورای حدیث می شود. لازم به ذکر است که در تخریج احادیث کتاب مذکور و برای دست رسی به اسناد برخی از احادیث و احوال رجال، سفرهایی به کتاب خانه های مهم جهان اسلام از جمله استانبول، مصر، دیوبند و لکهنو داشته است.

صفات و خصوصیات اخلاقی:

سادگی، ساده زیستی و التزام به سنت های رسول خدا صلی الله علیه و سلم، از ویژگی های دکتور بود. همان لباس محلی را که سائرین می پوشیدند، ایشان نیز می پوشیدند. اگر تازه واردی به مجلس ایشان می آمد، نمی توانست او را از میان دیگران شناسایی کند. چهره اش با جبین صاف و نورانی، دیده گانی درشت، بینی کشیده و محاسنی بلند و زیبا و لبانی متبسم، انسان را (با توجه به اوصافی که در کتب سیرت آمده است) به یاد چهره ی رسول خدا صلی الله علیه و سلم می انداخت؛ خصوصاً وقتی که روزهای جمعه برای ایراد خطبه بر روی منبر قرار می گرفت و مطابق سنت، نخست به حاضرین سلام می داد، آن گاه با جملاتی که معمولاً رسول خدا صلی الله علیه و سلم با آن خطبه می خواند؛ یعنی: «ان الحمد لله نحمده و نستعینه...» آغاز می کرد و اشک از دیدگانش جاری می شد و یاد خطابه های رسول اکرم صلی الله علیه و سلم را در خاطره ها زنده می کرد و به حق می دانستی که عالم مخلص و خادم سنت پیامبر، جانشین واقعی رسول خدا می باشد.

دکتور عادتاً بی تکلف، ساده و پایبند به سنت بود. زیاد حرف نمی زد، تا از او چیزی نمی پرسیدند، لب به سخن نمی گشود. جواب سؤالات را بسیار مختصر و قاطع می داد. به کسی اجازه نمی داد کفش هایش و یا چیز دیگری را از دستش بگیرد. اگر چیزی لازم داشت به کسی دستور نمی داد؛ خودش بر می خاست و آن را بر می داشت. از بلند شدن

برای استقبال شدیداً منع می کرد. به نقل از فرزندان اش در امور خانه با خانواده هم کاری می کرد. بارها می دیدند که لوله های جرم گرفته دست شویی و حمام مدرسه را پاک سازی می کرد. معمولاً بعد از ظهرها و روزهای جمعه، بیل به دست می گرفت و در باغ خود مشغول کار می شد. روزی تعدادی مهمان از راه دور برای دیدن ایشان می آیند. از خانه سراغ شان را می گیرند؛ متوجه می شوند در منزل نیست و به باغ رفته است. آن ها به سوی باغ رفته در آن جا با شخصی میان سال که با زیر پیراهنی مشغول کار است، رو به رو می شوند. از او می پرسند: دکتور احمد کجاست؟ جواب می دهد: احمد، من هستم. آن ها متوجه می شوند که او خود دکتور است. هرگز کسی از زبان ایشان ناسزا شنیده بود. از برخی علمای منطقه که در پاره ای مسائل با ایشان اختلاف نظر داشتند، همواره به خوبی یاد می کرد.

روزهای دوشنبه و پنجشنبه را روزه می گرفت. از همت والایی برخوردار بود. در بیان عقیده و موقف خویش بسیار شهامت داشت. به گفته ی دو تن از علما که همراه ایشان در زندان بوده اند، روزی وزیر اطلاعات وقت آن ها را احضار می کند و می پرسد: شما دارای چه مذهبی هستید؟ آن دو بزرگوار می گویند: ما شافعی مسلک هستیم. دکتور می گوید: من از مذهب به خصوصی تقلید نمی کنم. وزیر می گوید: «لابد شما مجتهد هستید؟!» دکتور از استعداد علمی فوق العاده ای برخوردار بود. هر مساله ای که از ایشان سؤال می شد، بلافاصله با ایراد آیه و یا حدیثی پاسخ می داد و اگر هم نمی دانست، با کمال صراحت و سادگی می گفت: نمی دانم. فن حدیث، رشته ی تخصصی ایشان بود. در طی هشت سال در دانشگاه اسلامی مدینه، علوم مختلف حدیث را فرا گرفته بود.

معتقدات:

از آن جا که دکتور تحصیلات خود را از ابتدا در مدینه و زیر نظر اساتید چیره دست جهان اسلام و دارای تفکر سلفی به پایان رسانیده بود، و از طرفی خود ایشان به زبان عربی، فقه، اصول، تفسیر و علوم حدیث تسلط داشت، طبعاً پای بند مذهب به خصوصی از مذاهب اربعه نبود، بل که «سلفی» بود. سلفی، کسی است که مانند گذشتگان نیک، در بخش عقیده و احکام پایبند قرآن و سنت باشد و از سرمایه های فقهی که از فقه های اسلام به جا مانده است، نیز در فهم مسائل کمک بگیرد.

زندان:

دکتور در حالی که بهترین فرصت های شغلی را در عربستان سعودی، امارات متحده و دیگر کشورهای اسلامی داشت، پس از بیست سال تحصیل، با احساس وظیفه و سینه ای مملو از احادیث گهربار رسول خدا صلی الله علیه و سلم، در سال ۱۳۶۴ به وطن برگشت و

در منطقه ی اجدادی خویش که فاقد آب، برق، جاده و هرگونه امکانات اولیه می باشد، مدرسه ای به نام «معهد دارالسنه» و مسجدی برای اقامه ی نماز جمعه تأسیس نمود. هنوز دو سال نگذشته بود که در سال ۶۷ در تهران بازداشت و روانه زندان اوین می شود. در دوران زندان، فرصت به دست آمده را غنیمت شمرد و قرآن را کاملاً حفظ نمود. هم چنین در بند ویژه ی روحانیت، بسیاری از کتب مراجع حدیث تشیع را نیز مطالعه نموده و در این مورد معلومات کافی به دست آورد.

چهار ماه اول پس از دستگیری را در سلول انفرادی و در شرایط ویژه به سر برد. در همین دوران، شبی در خواب می بیند که فردی دارای محاسن زیبا وارد می شود و خطاب به ایشان این آیات را می خواند:

- «و ربك الغفور ذو الرحمة لو يؤاخذهم بما كسبوا لعجل لهم العذاب بل لهم موعد لن يجدوا من دونه موئلاً ...»
- «ولقد كذب رسل من قبلك ...»
- «إن الله يدافع عن الذين آمنوا إن الله لا يحب كل خوان كفور ...»

دکتر می گفت: قبل از این خواب، خیلی نگران و دل واپس بودم، ولی بعد از آن، آرامش خاصی به من دست داد.

وی سرانجام پس از گذراندن پنج سال حبس، در سال ۷۱ آزاد می شود. پس از آزادی، مجدداً و با نشاطی بیش تر به ساخت و ساز معهد دارالسنه پرداخت و آوازه اش در همه جا طنین انداخت. علما و طلاب و دانش جویان از سرتاسر کشور به ملاقات اش می آمدند. هر کس یک بار در مجلس ایشان می نشست، از اخلاق، تواضع و علم ایشان متأثر می گشت و برای یک عمر ارادت پیدا می کرد. یکی از حجاج سرشناس سرحد می گوید: وقتی دکتر را می دیدم، به یاد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم می افتادم.

شهادت:

بستگان و سایر دوستان دکتر که آزادی وی را تولدی دوباره می دانستند، با توجه به موقعیتی که ایشان در کشورهای هم جوار داشت، پیشنهاد می کردند که ایران را ترک گوید؛ چون احتمال این که مجدداً به سراغش بیایند، زیاد بود، ولی ایشان به شدت با این گونه پیشنهادها مخالفت می کرد و همواره در جواب آنان این آیه را می خواند:

- «قل لن يصيبنا إلا ما كتب الله لنا»

سرانجام در سال ۱۳۷۴ به درخواست برخی از بستگانش که مقیم امارات متحده بودند، عازم آن جا شد و پس از پنجاه روز اقامت از طریق فرودگاه دبی به مقصد بندر عباس سوار هواپیما شد. این، زمانی بود که قتل‌های زنجیره‌یی در کشور، رجال سیاسی و دگراندیشان مذهبی را یکی پس از دیگری به طرز مشکوک و خطرناکی به کام مرگ می‌فرستاد.

یکی از بستگان دکتور که در سالن انتظار فرودگاه بندر عباس منتظر ایشان بوده است، می‌گوید: «دکتور را دیدم که می‌آمد و دو نفر دیگر با ایشان هم‌گام و هم‌کلام بودند. نزدیک رفتم، پس از سلام و احوال‌پرسی، آن دو نفر با تبسمی دروغین به من گفتند: شما همین جا منتظر باشید، چند لحظه‌ای با حاج آقا کار داریم. آن‌ها دکتور را همراه خود بردند...». چند لحظه به سه روز انجامید، اما خبری از دکتور نشد. روز سوم، دکتور با یکی از دوستانش در چابهار و هم‌چنین در شهرستان جاسک تماس تلفنی می‌گیرد و پس از سلام و احوال‌پرسی می‌گوید: من امروز می‌آیم. آن‌ها می‌پرسند: شما کجا هستید؟ می‌گوید: من همان جا هستم و بدون خدا حافظی، تماس قطع می‌شود!

صبح پنج‌شنبه، رمضان هفتاد و چهار، جسد ایشان در شهر میناب در کنار فلکه‌ای که معمولاً مسافران شهرستان جاسک از آن جا سوار ماشین می‌شوند، یافت می‌شود. خبر شهادت دکتور توسط خبرگزاری‌های رسمی و معتبر جهان در همه جای دنیا پیچید و در میان آشنایان، دوستان و شاگردان غوغایی به پا کرد؛ دل‌ها را تکان داد و اشک‌ها را جاری ساخت. طلاب و اساتید دارالسنه و مردم کاروان، سراسیمه گرد منزل ایشان جمع شدند؛ اشک می‌ریختند و به زمین می‌افتادند و ...

بالاخره جمعه شب دوازدهم رمضان هفتاد و چهار، دکتور با دهان روزه و سینه‌ای مملو از احادیث پیامبر صلی الله علیه و سلم، به دست فرزندان و شاگردان و مقتدیان یتیم اش در روستای «گنجک» دفن شد و به استراحت ابدی پرداخت ...

این بود گذری کوتاه به زندگی دکتور احمد سیاد معروف به شیخ احمد میرین. این لقب نیز داستانی دارد:

تنی چند از بستگان دکتور به زاهدان می‌روند. شبی نزد مولانا عبدالعزیز ملازاده رحمه الله می‌مانند. مولانا از آنان می‌پرسد: شما از کجا آمده‌اید؟ می‌گویند: از کاروان آمده‌ایم و از بستگان ملا احمد می‌باشیم. مولانا که قبلاً در مدینه منوره با دکتور آشنایی کامل داشته است، می‌گوید: شما به ایشان می‌گویید: «ملا احمد»؟ به نظر من ایشان یک شیخ کامل و علامه می‌باشند. از آن روز به بعد، بستگان اش دکتور را شیخ احمد صدا می‌کردند.

آری، شیخ احمد، بیست سال از عمر پنجاه ساله‌اش را در سایه‌ی حرمین و گفتن قال الله و قال رسول الله و پنج سال آن را در زندان اوین و حفظ کلام الله مجید و پنج سال آخر را در ساخت و ساز مسجد و مدرسه‌ای جهت احیای قرآن و سنت سپری نمود و سرانجام مظلومانه به خاک و خون غلتید و راه گذشتگان و سلف صالح خویش امام احمد بن حنبل و شیخ الاسلام ابن تیمیه و دیگر فدائیان اسلام را پیمود.

بعد از شهادت اش یکی از علما ایشان را در خواب می‌بیند و احوالش را جویا می‌شود. دکتور می‌گوید: من کامیاب شدم. یکی دیگر از برادران مومن و از دوستان شیخ شهید، در خواب می‌بیند که ایشان در صحن مسجد مکی زاهدان، روی تپه‌ی ریگی نشسته و مکرر این آیه را می‌خواند:

– «فكذبوه فعقروها فدمدم عليهم ربهم بذنبهم فسواها»

آری، دکتور- شخصیتی محبوب و کم نظیر بود. گم‌نام زیست و گم‌نام رفت. کسی او را شناخت و وقتی که شناختند، از میان رفته بود ...

استاد ملا محمد «ربیعی»

ولادت:

استاد ملا محمد ربیعی فرزند ملا عبدالحکیم فرزند ملا محمد ربیع در سال ۱۳۱۱ شمسی در روستای دراسپ، منطقه‌ی دیوان دره، دیده به جهان گشود. فراگیری دانش:

استاد ربیعی در سن ۵ سالگی، قرآن را نزد مادرش به اتمام رساند و بعد از آن مقدمات صرف و نحو را نزد پدر و عموی گرامی‌شان ملا محمود ربیعی فرا گرفت. از سن دوازده سالگی به نوشتن علاقه پیدا نمود و وقایع را به صورت داستان در قالب نظم و نثر می‌نوشت. عموی گرامی‌شان مرحوم ملا محمود و پدرشان مرحوم ملا عبدالحکیم، ایشان را بر نویسندگی، مخصوصاً در زمینه‌ی دینی و اخلاقی تشویق می‌فرمودند. ملا ربیعی پس از وفات عمویش، در مدارس علوم دینی کردستان ایران و عراق، از محضر اساتید برجسته، علوم دینی را فرا گرفتند. زمانی که در خدمت استادش مرحوم آقا سید علاءالدین حسینی در روستای قشلاق سفید کردستان، رساله‌ی ایساغوجی در علم منطق را مطالعه نموده بود و آن را به زبان دری ترجمه کرده و به نظر ایشان رسانیده بود، استادش بسیار مسرور گشت و خدا را شکر نمود و فرمود: خدا را شکر کن و با اتکال به توفیقات او، این روش را ادامه بده! چون مرحوم پدرش ترجمه‌ی مزبور را دید، اشک شادی در دیدگانش حلقه زد و گفت: خداوند! این فرزند مرا بر نشر آثار دینی و اعتقادی موفق بدار!

ازدواج و دریافت اجازه‌ی فتوا:

از آن جا که سید علاءالدین، استاد ربیعی را به خاطر زیرکی و هوش فراوانش بسیار دوست می‌داشتند، تمام خواستگاران را که به خواستگاری دخترش آمده بودند، جواب رد داده بود و به استاد ربیعی گفته بود که من دخترم را برای تو نگه داشته‌ام و بدین ترتیب بود که با دختر استاد ازدواج نمودند.

ملا محمد ربیعی در سال ۱۳۴۳ در خدمت استاد سید علاءالدین در قشلاق سفید کردستان به اجازه‌ی فتوا نایل آمدند. مسئولیت‌ها و خدمات:

استاد ربیعی به مدت ۱۲ سال در قشلاق سفید کردستان به تدریس و امامت جمعه و جماعت و تصدی دفاتر ازدواج و طلاق مشغول شدند و مشکلات و پرسش های دینی و شرعی مردم را حل و فصل می نمودند.

استاد که در قرائت، صدای زیبا و رسایی داشتند، در سال ۱۳۴۵ شمسی به نمایندگی از طرف ایران در مسابقات جهانی قرآن شرکت نموده و در میان ۲۲ قاری بزرگ جهان، مقام دوم را کسب می کند و نایب قاری جهان - قاری عبدالباسط مصری - می شود. بعد از آن استاد ربیعی در رادیو کردی کرمانشاه به تبلیغ دین به زبان کردی می پردازند و این کار را تا زمان حیات شان ادامه دادند. ایشان در مدرسه ی اردبیلی ها و مسجد عمادالدوله در تهران نیز مشغول تدریس قرآن و تجوید به مردم می شود.

او در سال ۱۳۵۷ خطیب و امام جمعه مسجد امام شافعی کرمانشاه شده و بر اثر فعالیت های ایشان، جمع کثیری از مردم به مسجد روی آوردند و صف های جماعت جمعه به حدی می رسید که تعداد زیادی از مردم در خیابان ها و محل راسته بازار به نماز می ایستادند. مردم کرمانشاه، علاقه ی خاصی نسبت به استاد ربیعی داشتند و تمام اهل سنت و حتی تعدادی از برادران شیعه برای حل مسایل خود به ایشان مراجعه می نمودند.

اخلاق:

ماموستا ملا محمد ربیعی، انسانی بود متواضع و فروتن و همیشه خود را فروتر از آگاهی و دانشی که داشت، قلم داد می نمود. سخنانش دل نشین و شیوا بود و دارای اخلاقی تأثیرگذار بر مردم بود. قرآن را در سینه داشت. سخت کوش و قانع بود و علاقه ی فراوانی به دین اسلام و قرآن و زبان کردی نشان می داد و در این راه تلاش فراوان نمود و سختی بسیاری را به جان خرید.

فرزندان:

استاد ربیعی، دارای دو پسر به نام های کاک حسین ربیعی و کاک احمد ربیعی و یک دختر می باشد.

آثار:

استاد ربیعی در طول عمر بابرکت خویش، کتاب های بسیاری نوشتند که برخی از آن ها عبارت اند از:

- ۱ - آئینه ی اسلام (دری)؛
- ۲ - نوقل و نه بات (کردی)؛
- ۳ - به چکه ی بنیادم (کردی)؛
- ۴ - عالی جناب گوریل (رمان دری)؛

- ۵ - باقیات صالحات (۸ جلد)؛
 - ۶ - گنجینه ی گوهر در حدیث (کردی)؛
 - ۷ - تفسیر سوره ی فاتحه (کردی)؛
 - ۸ - چپروکی مندالان (کردی)؛
 - ۹ - دکان داران طریقت (کردی)؛
 - ۱۰ - ترجمه ی کتاب الحلال و الحرام فی الاسلام (کردی)؛
 - ۱۱ - وتاری ثائینی (کردی)؛
 - ۱۲ - دیوان چهار فصل (کردی، دری و عربی)؛
 - ۱۳ - سنت و بدعت (دری)؛
 - ۱۴ - معالم اسلامی (دری)؛
 - ۱۵ - لغز و معما (کردی، دری و عربی)؛
 - ۱۶ - مالکیت در اسلام (دری)؛
 - ۱۷ - سراب عشق و اعتیاد (دری)؛
 - ۱۸ - هشت اردیبهشت - ثور (دری)؛
 - ۱۹ - عشق پایان ناپذیر (دری)؛
 - ۲۰ - جمعه ی سیاه (دری)؛
 - ۲۱ - موج اف ام (دری)؛
 - ۲۲ - حضرت عثمان (دری)؛
 - ۲۳ - امپریالیست و سوسیال امپریال (دری)؛
 - ۲۴ - داستان کوتاه (دری)؛
 - ۲۵ - خانواده ی کوچک (دری)؛
 - ۲۶ - هزار پند (دری)؛
 - ۲۷ - رساله ی القارعه در طلاق (دری)؛
 - ۲۸ - رساله در تلقین (دری)؛
 - ۲۹ - مسایل و دلائل (دری)؛
 - ۳۰ - مقالات و مواعظ (عربی)؛
 - ۳۱ - الاحسان فی تجوید القرآن (عربی)؛
 - ۳۲ - راه‌نمایی ازدواج (دری)؛
 - ۳۳ - تفسیر جزء اول سوره ی بقره (کردی)؛
- و

شهادت:

استاد ربیعی در مرداد ماه سال ۱۳۷۵ شمسی در کنفرانس وحدت اسلامی در تهران شرکت نموده و سخنانی را ایراد فرمودند و سپس به کرمانشاه بازگشتند و در آذرماه همان سال (۱۳۷۵ شمسی) به دست جیره‌خواران استکبار، مظلومانه به شهادت رسید.

محمد رئوف «تو کلی»

ولادت و خانواده:

محمد رئوف تو کلی فرزند نصرالله در سال ۱۳۰۹ شمسی، در بانه ی استان کردستان، دیده به جهان گشود. ایشان از طایفه ی قاضی می باشد که اجدادش تا اوایل قرن کنونی، به عنوان قاضی شرع، انجام وظیفه می نمودند.

تحصیل و تدریس:

استاد محمد رئوف تو کلی، تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در کردستان به پایان رساند و در سال ۱۳۲۷ شمسی به عنوان آموزگار فرهنگ بانه، استخدام شد. در سالین ۴۴-۱۳۴۳ دوره ی تخصص مدیریت و راهنمایی مدارس ابتدایی را در دانش سرای عالی تهران گذرانید و متعاقب آن به علت فعالیت های سیاسی علیه رژیم سلطنتی پهلوی، از بانه به شهر ری تبعید می شود. مدت دو سال در شهر ری و سه سال هم در آموزش و پرورش ناحیه ی ۱۰ تهران، مدیر دبستان بود و سپس به آموزش و پرورش ناحیه ی ۷ تهران انتقال یافت.

در خلال سال های ۵۰-۱۳۴۷ شمسی در رشته ی فقه شافعی و مبانی حقوق اسلامی، به دریافت دانش نامه ی لیسانس، از دانشکده ی الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران نایل آمده، از سال ۱۳۴۹ تغییر شغل یافت و در دبیرستان عدل (سیدفاطمی) ناحیه ی ۷ با سمت دبیری به انجام وظیفه پرداخت.

او پس از پیروزی انقلاب، از سوی دانش آموزان و معلمان، به اتفاق آرا به عنوان رییس همان دبیرستان انتخاب شد و سرانجام در مهر ماه سال ۱۳۵۸ پس از سی سال و نه ماه خدمت معلمی بازنشسته شد و کار خود را در زمینه ی تحقیق و تألیف ادامه داد.

آثار:

از تألیفات استاد تو کلی می توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. جغرافیا و تاریخ بانه؛
۲. تاریخ تصوف در کردستان؛
۳. چهار امام اهل سنت و جماعت.

قاضی محمد خضری نرزیویی «اشنوی»

ولادت:

قاضی محمد خضری نرزیویی اشنوی فرزند مرحوم حاج خلیفه ملا خضر نرزیوه در سال ۱۳۲۲ هجری قمری مطابق با ۱۲۷۹ شمسی در خانواده‌ای علمی و دین‌پرور در نرزیوهی اشنویه، دیده به جهان گشود.

تحصیلات:

قاضی خضری در سن ۶ سالگی در زادگاهش به فراگیری قرائت قرآن کریم پرداخت و ظرف ۳ ماه قرآن را ختم نمود و به فراگیری کتاب‌های دری، مانند: ناگهانی وای شده مخلوق، گلستان و نصاب الصبیان اقدام نمود و در ۸ سالگی از محضر برادر مادری‌اش، مرحوم ملا حاج خضر که خود او نیز محصل بود، عوامل جرجانی در نحو و تصریف زنجانی در صرف و احمديه در لغت را فرا گرفت و سپس شروع به آموختن کتاب‌های سعدالله صغیر و شرح مغنی کرد، ولی با شروع جنگ جهانی اول و آغاز هرج و مرج و اغتشاشات، قاضی مجبور به مهاجرت و تحمل رنج و سختی‌ها شد که در طی این ماجراها، بزرگ خانواده‌ی خضری، مرحوم حاج خلیفه ملا حسین به دست روس‌ها شهید شد و برادرش مرحوم ملا حاج خضر نیز وفات کرد.

پس از رفتن روس‌ها از ایران و برقراری نظم، مدارس دینی کم‌کم در شهر اشنویه و برخی دهات بازگشایی شد و علامه خضری نزد اساتیدی مانند: استاد قاضی ملا محمد شریف اعظمی و استاد ملا محمد سعید برهانی، زانوی تلمذ زد و در سال ۱۳۴۵ ه.ق به پسوه‌ی لاهیجان رفت و در محضر استاد عالی‌قدر مرحوم ملا عبدالله گرتگی به تحصیل پرداخت و پس از گذشت سه ماه، به دیشمس اشنویه، خدمت حجه‌الاسلام استاد مرحوم ملا محمد وافی اشنوی مشرف شد و به کسب فیض پرداخت و در سال ۱۳۴۷ ه.ق به مهاباد رفت و از محضر استاد عالی‌قدر، مرحوم ملا محمد ترجانی‌زاده فرزند مرحوم ملا محمد حسین ترجانی‌زاده استفاده نمود و در اواسط بهار ۱۳۴۸ ه.ق به اخذ اجازه‌نامه‌ی تدریس و افتاء مفتخر شد.

مسئولیت‌ها و خدمات:

قاضی خضری پس از فارغ التحصیلی به نرزیوه مراجعت نمود و به تدریس علوم عالی‌یه‌ی دینی مشغول شد و پس از چند سال قاضی و مدرس اشنویه، مرحوم قاضی ملا محمد امین خاکی وفات نمود و مردم ایشان را به اشنویه آوردند و ایشان در مسجد جامع به خطابت و

امامت جمعه و در مدرسه‌ی جامعه و محله بازار و ملاطه به تدریس و اجازه‌ی فارغ التحصیلان مشغول شد.

علامه خضری در جامعه‌ی سنتی، همواره نسبت به مسایل و موضوعات اجتماعی دیدی واقع بینانه در پیش داشته و نه به عنوان یک روحانی صرف، بل که به عنوان شخصیتی ممتاز در پیشرفت جامعه، گام‌های مؤثری برداشته‌اند.

ایشان روحانی اهل تحقیق و مخالف تقلید و دائماً مشغول مطالعه‌ی کتب و بسیار علاقه مند مسایل فرهنگی بود و قلباً معتقد بود که با آگاهی مردم، راه دین و اصلاح جامعه را بهتر می‌توان پیمود که از مهم‌ترین اقدامات ایشان در چند بُعد دینی و مذهبی، فرهنگی و اجتماعی می‌توان موارد زیر را برشمرد:

۱ - اقدامات دینی و مذهبی:

مرحوم خضری بیش از یک صد و ده اثر تحقیقی را به نگارش درآورده‌اند و در طول یک صد سال عمر مبارک خود، بیش از نود نفر را به عنوان روحانی دینی تحویل جامعه‌ی اسلامی نموده‌اند و در مدت عمر، ضمن زدودن و نهی بسیاری از کارهای خلاف که به نام مذهب انجام می‌گرفت، همواره سعی در استفاده از کتب جدید و علم روز را داشته‌اند که در تألیفات ایشان به شرح ذیل منعکس می‌شد:

الف: فتاوی محمدیه: در جواب سؤالات مردم در امور شرعی و دینی، خصوصاً مسایل مربوط به امور دینی در بین اکراد؛

ب: تاریخ مشاهیر جهان اسلام: مشتمل بر زندگی نامه و آثار مشاهیر جهان اسلام، خصوصاً مشاهیر کرد؛

ج: تفسیر قرآن: به صورت انتخابی از سوره‌های قرآن؛

د: رساله‌های متنوع در باب مسایل شرعی و آموزش طلبه‌ها؛

ه: چندین رساله و کتاب در باب عرفان و طریقت دینی و شرعی؛

و: کتابی در باب طلاق ثلاثه‌ی اکراد و نظریات اسلامی.

۲ - اقدامات فرهنگی:

مرحوم قاضی به آثار فرهنگی و ملی بسیار علاقه مند بودند و پیوسته در گردآوری و نگه‌داری آن‌ها می‌کوشیدند که مهم‌ترین اقدامات وی را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

الف: جمع‌آوری و نگه‌داری نسخه‌ی نفیس و منحصر به فردِ خاطرات مرحوم وفایی، شاعر پرآوازه‌ی کرد، به نام تحفه‌المریدین که در مورد حضرت عبیدالله شمرزینی به نگارش درآمده و در سال ۱۹۹۸م در کردستان عراق به چاپ رسیده است؛

ب: جمع‌آوری مجموعه‌ی اشعار وفایی؛

ج: گردآوری اشعار شاعر کرد، احمد کور؛
د: تألیف کتاب مشکول کردی بر وزن کشکول دری، که مشتمل بر اشعار، سخنان، امثال، حکم و خاطرات بزرگان کرد است؛
ه: ایجاد اولین مدرسه ی دخترانه در کردستان در شهر اشنویه در سال ۱۳۲۴ شمسی؛
و: حفظ آثار فرهنگی و اسناد:

- نسخه ی خطی مثنوی شیخ عبیدالله شمزین به خط مرحوم وفایی؛
- مجموعه مکتوبات حضرت مولانا خالد، حضرت سید طه شمزینی و سایر مشایخ کردستان و ختمیات تمامی مشایخ شمزینی و دیگر بزرگان کرد؛
- نگه داری ده ها نسخه ی خطی کتب از نویسندگان مشهور کرد، همانند: مرحوم ابن آدم ماموستای بیتوشی، مرحوم قزلجی و چندین نفر دیگر؛

ز: ثبت وقایع یومیه و حتی سفرنامه ی خود و موارد ازدواج و طلاق؛ قبل از وجود دفاتر رسمی؛

ح: تهیه ی طومار ساعت کردی به وقت اشنویه در سال ۱۳۰۲، توسط معادلات ریاضی و استفاده از اضطرلاب؛

ط: سرودن اشعار کردی با تخلص شعری «نرزیوه یی»؛

ی: ایجاد کلاس های سوادآموزی از سال ۱۳۴۳ در روستای اشنویه در مساجد، جهت آموزش سواد به مردم روستاهای اشنویه و صدور فتوا برای کلیه منطقه که داشتن سواد بر تمامی مردم واجب است.

۳- اقدامات سیاسی:

قاضی خضری از همان ابتدای زندگی روحانی خود، در مسایل و روی دادهای منطقه ی کردستان، خصوصاً مناطق شمالی آن، نقش اساسی را ایفا نموده اند که به موارد زیر اشاره می شود:

الف: در دوران جنگ جهانی اول و قبل از آن به علت قحطی و گرانی و جنگ، به عنوان معتمد مردم در اشنویه به حفاظت و سپس رهبری کاروان تا آن سوی مرز اقدام نموده اند؛

ب: از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ شمسی به عنوان امام جمعه ی اشنویه چندین بار در جهت حفظ جان و مال مردم و امنیت منطقه، تلاش بسیار نموده اند؛

ج: از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ که به عنوان صدر، پس از تشکیل حکومت خود مختار کردستان در مهاباد، نسبت به ایجاد امنیت در منطقه، ایجاد هم آهنگی در بین عشایر و در همین

دوران به عنوان یکی از اعضای اعزامی جمهوری کردستان به تبریز، جهت مذاکرات با دمکرات‌های آذربایجان، حضور داشته‌اند؛

پس از پیروزی انقلاب، همواره به عنوان شخصیت مذهبی و متنفذ در بین مردم، ضمن عدم ترک این منطقه، در آن زمان شلوغ به عنوان رابط بین نیروهای درگیر، وارد مذاکره بین آن‌ها شده و ضمن قبول مسئولیت خطیر حفظ جان و مال مردم، جهت مذاکره با رهبر و دولت مرکزی در ارائه ی درخواست‌های ملت کرد از دولت مرکزی به تهران عزیمت نمودند و همیشه به عنوان پناه مردم، عمل می‌نمودند.

وفات:

آن مرحوم نزدیک به یک صد سال عمر داشتند و در تمامی مدت عمر، هوش و ذکاوت ایشان زبان زد خاص و عام بود و در تمامی عمر خود از نظر جسمی در حالت مناسب و از نظر فکری و هوش در حالت کامل به سر می‌بردند و سرانجام در صبح روز یک‌شنبه، ششم اردیبهشت (ثور) سال ۱۳۷۶ شمسی، دار فانی را وداع گفتند.

شیخ ابراهیم «انصاری»

ولادت:

در سال ۱۳۴۰ هـ ق در خانه ی شیخ ابراهیم انصاری، در روستای چاه مسلّم بندر لنگه، فرزندی به دنیا آمد که وی را عبدالله نام نهادند. شیخ ابراهیم، تصور نمی کرد که ستاره ی اقبال فرزندش آن قدر بتابد که جهان اسلام را روشن کند.

عبدالله، یک ساله بود که پدرش به شوق دیدار استاد شیخ عبدالرحمان بن یوسف معروف به سلطان العلماء، روانه ی بندر لنگه شد تا وی را در امر تدریس یاری رساند. پس از شش سال اقامت در بندر لنگه و خدمت در کنار سلطان العلماء، زمانی که عبدالله هفت ساله بود، شیخ ابراهیم به سبب ستم هایی که حاکم چاه مسلم در حق وی روا می داشت، آهنگ هجرت به قطر کرد و پس از وداع با استاد محبوب اش، عازم آن دیار شد و در آن کشور اقامت گزید.

فراگیری دانش:

عبدالله در بدو امر در مقابل پدر بزرگوارش زانوی تلمذ زد؛ در سن دوازده سالگی موفق به حفظ کل قرآن کریم شد و تعدادی از کتب فقه را از والدش فراگرفت. سپس عازم منطقه ی احساء شد و به مدت سه سال در آن جا به کسب علم پرداخت و پس از آن به مکه ی مکرّمه رفت و دروس فقه، اصول، حدیث و تفسیر را از علمایی که در حرم مکی شریف تدریس می کردند، فراگرفت.

مسئولیت ها و خدمات:

شیخ عبدالله پس از اتمام تحصیلات به قطر بازگشت و در وزارت آموزش و پرورش مسئولیت اداره ی امور عشایر و روستایی آموزش و پرورش را برعهده گرفت. پس از آن، شیخ عبدالله، اداره ی امور دینی در وزارت آموزش و پرورش قطر را تأسیس کرد و خود مسئولیت آن را برعهده گرفت. سپس مرکز احیاء التراث الاسلامی را تأسیس نمود و خود متولی اداره آن شد و از مهم ترین امکانات روز برای تحقیق و تحصیل استفاده نمود، تا جایی که دولت قطر از آن به عنوان مؤسسه ی علمی بزرگی تقدیر نمود. هم چنین ایشان رصدخانه ای را تأسیس کرد که مبنای تدوین و تنظیم تاریخ هجری قمری در جهان گشت. زمانی که شیخ عبدالله انصاری، مرکز احیاء التراث الاسلامی را افتتاح کرد، توانست کتاب های فراوانی را با کمک های دولت و هزینه ی خود چاپ کند. اکثر این کتب با

مقدمه‌های شیخ چاپ می‌شد و پس از چاپ به صورت رایگان در مناطق مختلف جهان پخش و ارسال می‌شدند.

تلاش در جهت برگزاری سومین کنفرانس بین المللی سیرت و سنت نبوی در قطر: یکی از مهم ترین فعالیت‌های شیخ عبدالله انصاری، برگزاری سومین کنفرانس بین المللی سیرت و سنت نبوی در پنجم محرم سال ۱۴۰۰ هـ.ق با حضور شخصیت‌های برجسته‌ای مانند: استاد مصطفی زرقاء، شیخ محمد غزالی، استاد محمود شیث خطاب، علامه سید ابوالحسن ندوی، دکتور یوسف قرضاوی، استاد فتحی یکن، شیخ محمد مجذوب، دکتور نجیب گیلانی، دکتور سعید رمضان بوطی، دکتور سعید حوی، دکتور محمد عبده یمانی، دکتور اکرم ضیاء العمری، استاد انور جندی و ... در دوحه ی قطر می‌باشد.

شیخ در راستای برگزاری این کنفرانس، تلاش‌های بی دریغی نمود که قابل قدردانی است. با اجماع علما و اندیشمندانی که از نقاط مختلف جهان اسلام در این کنفرانس شرکت کرده بودند، شیخ عبدالله انصاری به عنوان رئیس کنفرانس برگزیده شد. در این کنفرانس، بحث‌های بسیار باارزشی مطرح شدند که تمامی این مباحث در هفت جلد، تحت سرپرستی و نظارت خود شیخ چاپ شد.

سایر فعالیت‌های شیخ عبدالله انصاری:

شیخ عبدالله انصاری به اتفاق شخصیت‌های برجسته‌ای مانند: علامه سید ابوالحسن ندوی، دکتور طه جابر العلوانی، دکتور یوسف قرضاوی و تنی چند از بزرگان جهان اسلام، سازمان رابطه العالم الاسلامی را تأسیس نمودند. هم چنین ایشان عضو هیئت مؤسسين شورای عالی مساجد حجاز بودند.

از دیگر مسئولیت‌های وی می‌توان به عضویت در هیئت مؤسسين انجمن جهانی خیریه‌ی اسلامی و عضویت در کادر اداری آن اشاره نمود. هم چنین شیخ عبدالله، رابطه‌ی تنگاتنگی با تشکله‌ها و مؤسسات و دانشگاه‌های اسلامی در هند، پاکستان، فیلیپین و نقاط دیگر آسیا و آفریقا داشت.

جایگاه شیخ نزد پادشاه قطر:

فعالیت‌های گسترده‌ی شیخ عبدالله سبب شد تا وی محبوبیت خاصی نزد شیخ خلیفه بن حمد آل ثانی، پادشاه قطر داشته باشد. چه بسا گاهی اوقات خود پادشاه قطر به خانه‌ی ساده و بی آرایش شیخ می‌آمد تا با وی دیدار نماید. شیخ با نصایح و دل‌سوزی‌های خود، پادشاه را راه‌نمایی می‌کرد و پند و اندرز می‌داد و مشکلات مردم قطر و جهان اسلام را به گوش وی می‌رساند و در برطرف کردن آن‌ها از پادشاه یاری می‌جست.

دعوت و جهاد:

شیخ عبدالله انصاری تمامی وقت، مال و تلاشش را برای گسترش اعمال خیریه در جهان وقف کرده بود و بر هر نوع کمک و مساعدتی برای برادران مسلمانانش در جهان اسلام حریص بود تا بتواند ظلم و فقر و تنگ‌دستی را از آنان بزداید. وی نمونه‌ی بارز دعوت‌گری بود که تا آخر عمر مبارکش در راه حق و صلاح و نشر دعوت اسلامی و پناه دادن به بی‌پناهان و سرپرستی یتام و نیازمندان و تعلیم و تربیت آنان، بی‌وقفه تلاش می‌کرد.

شیخ انصاری در آخر عمر مبارک، علی‌رغم کهولت سن و ضعفی که داشتند، از حضور در کنفرانس‌ها و همایش‌هایی که برای دعوت اسلامی و اعمال خیریه در قطر یا جهان اسلام برگزار می‌شد، ابا نمی‌ورزید و در جهت نشر دعوت به سرتا سر نقاط جهان، سفر می‌کردند. وی موضع‌گیری‌های شجاعانه‌ای در نصرت اسلام و مسلمین و دفاع از آنان و هموار نمودن مسیر جهاد در سراسر جهان داشتند و زمانی که شوروی سابق به افغانستان حمله کرد، در کنار برادران مسلمانانش در افغانستان ایستاد و به وسیله‌ی مساعدت‌ها و تلاش‌های بی‌اندازه‌اش آنان را یاری نمود؛ هم‌چنان که در کنار انتفاضه‌ی فلسطین ایستاد و نهایت تلاشش را در کمک به فلسطینیان به کار بست و آرزوی دیرینه و تمام‌هم و غم وی آزادی قدس شریف از چنگال یهودیان غاصب بود.

خصوصیات اخلاقی:

از خصوصیات بارز شیخ عبدالله، احترام به علما و تشویق آنان برای خدمت به علم و دین بود. ایشان انسانی متواضع و فروتن بود که با وجود داشتن عالی‌ترین منصب دینی در قطر، از رسیدگی به مشکلات شخصی مردم و سرزدن به آنان دریغ نمی‌ورزید. تواضع ایشان به اندازه‌ای بود که با وجود جایگاه علمی‌اش دوست نداشت کسی وی را عالم و دانشمند بنامد؛ بل تنها لقبی که برای خود برگزید و در تمامی کتاب‌هایی که نوشته، یا تحقیق نموده، یا چاپ کرده، مشهود است، خادم‌العلم می‌باشد.

از خصوصیات دیگر شیخ عبدالله انصاری می‌توان به صراحت لهجه‌ی وی در دفاع از اسلام و مسلمانان اشاره نمود که همین امر سبب شد در آخر حیات مبارک‌شان، اختلافات شدیدی بین او و حکومت قطر به وجود بیاید، تا جایی که دولت وی را از همه‌ی مناصب دولتی عزل نمود.

آثار:

شیخ عبدالله انصاری، آثار متعددی در بخش تألیف و تحقیق بر جای گذاشت که از آثار وی می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

الف - تألیف:

- ۱ - صفة التحيّة في الإسلام؛
 - ۲ - خمرة الخبائث؛
 - ۳ - مجموعة المتون الفقهية؛
 - ۴ - رسالة الاعلام في بلاد الاسلام و علاقتها بالدعوة الاسلامية؛
 - ۵ - عتاب من الكبد (تأليف همراه با دكتور مصطفى زهرة)؛
 - ۶ - معرفة الصواب في موافقة الحساب؛
 - ۷ - ردود على أباطيل و رسائل شيخ محمد؛
 - ۸ - ادعية و اذكار نبوية؛
 - ۹ - مواقيت الصلاة حسب توقيت لندن (تحقيق و تأليف)؛
 - ۱۰ - تقويم القطرى بالتوقيت الغربى و الزوالى (تحقيق و تأليف)؛
- ب- تحقيق:
- ۱ - ارشاد الحيران فى معرفه آى القرآن (تأليف پدر بزرگوارش شيخ ابراهيم انصارى)؛
 - ۲ - التقاط الدرر و اقتطاف الثمر من كتب اهل العلم و الأثر (تأليف: شيخ حسن قنوجى)؛
 - ۳ - تفسير ابن عطية؛
 - ۴ - الروضة الندية (تأليف: شيخ حسن قنوجى)؛
 - ۵ - مفيد العلوم و مبید العلوم (تأليف: جمال الدين ابوبکر خوارزمى)؛
 - ۶ - صيحة الحق (تأليف: شيخ محمد درویش)؛
 - ۷ - من خلق القرآن (تأليف: محمد عبدالله دراز)؛
 - ۸ - مصرع الشرك و الخرافة (تأليف: خالد محمد على الحاج)؛
 - ۹ - التحقيق الباهر فى معنى الايمان باليوم الاخر (تأليف: ابى الفضل بن عبدالله)؛
 - ۱۰ - زاد المحتاج بشرح منهاج (تأليف: شيخ حسن کوهجى)؛
- وفات:
- شيخ عبدالله انصارى در آخر عمر بیمار شد و برای معالجه، او را به انگلستان بردند. در روز ۱۶ ربيع الاول سال ۱۴۱۰ هـ، زمانی که شيخ در بیمارستانی در لندن بستری بود و احساس می کرد آخرین روزهای زندگی را سپری می کند، فرزندش را به حضور طلبید و وصایای بسیاری به وی نمود و سپس به ذکر و یاد خداوند مشغول شد، تا این که دار فانی را وداع گفت و به دیدار پروردگارش شتافت. وفات شيخ عبدالله انصارى، ضایعه اى بسیار بزرگ بر جهان اسلام بود.

استاد ملا عبدالمجید «نادری تبار»

ولادت و خانواده:

استاد ملا عبدالمجید نادری تبار که بعدها هنگام تعویض شناسنامه، نام خانوادگی او به موحد تغییر یافت، در سال ۱۲۸۳ شمسی در روستای پیروزه، از توابع شهرستان جوان رود و در خانواده‌ی یکی از نوادگان پیر میکائیل دوانی، به نام باویس [ابا ویس] فرزند فقیه محمود، پا به عرصه‌ی وجود نهاد. خانواده‌ی استاد، یکه خاندان روحانی بود که در میان عشایر ندری، مقام پیشوایی دینی داشته و دارای امتیاز علمی بودند. فراگیری دانش:

وی در سن ۶ یا ۷ سالگی، تحصیلات ابتدایی را نزد پسرعمویش، استاد ملا احمد ندری پیروزه آغاز کرد و به آموختن قرآن و برخی کتاب‌های دری و کردی از قبیل: گلستان، اسماعیل نامه، بیا داود و روله بزانی پرداخت.

عبدالمجید در سن ۱۲ سالگی به فاصله‌ی یک هفته، ابتدا مادر و سپس پدر خود را در شیخ روزین از دست داد و برادر ارشد حاج کریم، سرپرستی ایشان را به عهده گرفت. در همان وقت، خانواده‌ی استاد به دلایلی، املاک موروئی خود در روستاهای پیروزه و گولان که از زمان پیر میکائیل، نسل اندر نسل در اختیار آنان قرار داشت، را از دست دادند.

پس از فوت والدین استاد، تحصیلات ایشان به مدت چند سال متوقف شد و ۱۳ ساله بود که با توصیه و ترغیب فردی به نام خلیفه احمد پیروزی، تصمیم به ادامه‌ی تحصیل گرفت و در ابتدا به راه‌نمایی دایی‌اش رحیم خیاط که در تختی زنگی منزل داشت، به روستای کوره دره کامیاران رفت و در آن جا در خدمت ملا فیض الله کوره دره، تحصیلات ابتدایی را از قبیل تصریف زنجانی و یک درس دری شروع کرد و در این روستا، چهار ماه توقف کرد و سپس به روستای پایگلان، جزو ژاو رود مهاجرت نمود. در آن هنگام استاد ملا اسعد پایگلان، از استادان مسلم علوم عربی، مدرس مدرسه‌ی علوم دینی پایگلان بود. استاد در پایگلان، شش ماه توقف کرد. سپس در اثر کمبود معیشت به روستای قیطول پشت کوه بَمو رفت و در مدرسه‌ی شیخ حسن نقشبندی ابن حاج احمد شمس الدین به تحصیل پرداخت و در آن جا، کتاب تصریف زنجانی و گلستان را به پایان برد.

در دی ماه ۱۳۱۰ شمسی، چون سران عشایر غرب به دستور رضاخان پهلوی، دستگیر شدند و شیخ حسن نقشبندی نیز از آن جمله بود، مدرسه‌ی قیطول تعطیل شد. استاد پس از یک سال در همراهی ملا محمد امین بیلوله‌یی به روستای داری زنگنه رفت و در آن جا در مدرسه‌ی شیخ عبدالرحمن حسینی سوله‌یی به مدت ۶ ماه تحصیل نمود. سپس همراه ملا

محمد امین بیلوله‌یی به روستای سوله که یکی از مراکز مهم علمی و دینی بود، مهاجرت کرد و حدود دو سال به صورت متفرقه در آن جا کسب دانش نمود و بعد به روستای احمد برنده رفت و در خدمت استاد سید عبدالکریم اسکندری، از دانشمندان مشهور عراق به آموختن کتاب شرح جامی مشغول شد و ۴ سال در آن جا به تحصیل علوم عربی پرداخت و استاد شیخ عبدالکریم نیز نسبت به ایشان توجه خاصی داشت و در تربیت و تعلیم او از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزید و برای او یک مربی واقعی و یک پدر معنوی و یک استاد به تمام معنی بود.

پس از آن استاد ملا عبدالمجید به روستای هانه‌سور عراق رفت و در مدرسه‌ی سید عبدالرحیم خانقاهی به تحصیل پرداخت و کتاب شرح عقاید را در خدمت استاد ملا حسن هانه‌سور به پایان رساند و پس از یک سال توقف در هانه‌سور، به روستای عه‌بابه‌یلی (عبایله) رفت و در خدمت استاد شیخ بابا رسول سوله‌یی، تفسیر بیضاوی و تحفه‌ی شیخ ابن حجر را فرا گرفت و در محضر استاد ملا حسن عه‌بابه‌یلی، آداب و مختصر را آموخت و سه سال در آن جا ماند و بعد از وفات استاد شیخ بابا رسول به شهر حلبچه رفت و یک سال در مدرسه‌ی مسجد تکیه اقامت نمود و اصول فقه و تحفه را در خدمت استاد ملا محمد عه‌بابه‌یلی آموخت و کتاب جمع الجوامع در اصول را در آن جا به پایان برد. پس از آن، رهسپار روستای بیاره‌ی شریفه، دارالارشاد مشایخ نقشبندی، مرکز بزرگ علمی و دینی کردستان شد و در خدمت استاد علامه ملا عبدالکریم مدرس که در مدرسه‌ی معروف بیاره، زیر نظر شیخ محمد علاءالدین نقشبندی مشغول تدریس بود، تهذیب الکلام و رساله‌ی شیخ بهاءالدین عاملی را شروع کرد و سرانجام در سال ۱۳۲۵ شمسی در بیاره فارغ التحصیل شد و اجازه‌ی افتا و تدریس را از علامه مدرس، دریافت نمود.

مسئولیت‌ها و خدمات:

مقارن ایام فارغ التحصیلی استاد موحد نادری، مدرس و امام روستای دولت آباد، جناب استاد ملا عبدالرحیم روحانی وفات کرد و مدرسه‌ی دولت آباد روان سر که از مراکز علمی و دینی منطقه به شمار می‌رفت، تعطیل می‌شود، اما بنابر برتری، شایستگی و لیاقتی که استاد داشت، سادات هاشمی به طور جدی استاد ملا عبدالمجید را به مدرسه‌ی دولت آباد دعوت کردند. استاد که تصمیم به مجرد و ادامه‌ی راه پرفراز و نشیب علمی و عرفانی گرفته بود، ابتدا از اجابت این دعوت امتناع نمود، اما سید طاهر هاشمی دست بردار نبود، تا این که استاد بر اثر اصرار زیاد، با مشوره‌ی یکی از اساتید خود به نام سید عبدالرحیم هانه‌سور، دعوت آنان را برای پذیرفتن این مسئولیت، اجابت نمود.

در آبان ماه (عقرب) ۱۳۲۵ شمسی، استاد ملا عبدالمجید به همراه چند طلبه به نام‌های: ملا حسن شفاعتی، ملا عابد دولتیاری کیمنه‌یی، ملا سعید هویه‌یی، ملا مصطفی کامرانی و یک طلبه عراقی، از بیاره به دولت آباد عزیمت نمود و سال‌ها به تلاش و نشر دانش مشغول شد که حاصل این اقامت پُربرکت: ترویج و اشاعه‌ی فرهنگ و علوم اسلامی در منطقه‌ی اورامانات و استان‌های کردنشین و سنی‌نشین غرب و شمال کشور بود. از همین حوزه بود که ده‌ها طلبه، موفق و مفتخر به دریافت اجازه نامه از دست استاد شدند.

استاد موحد در حجره‌ی دولت آباد، حدود ۵۵ سال به تدریس و تعلیم مداوم مشغول بودند و در عین حال در نقش قاضی عادل و مفتی احقاق‌کننده‌ی حقوق دادخواهان و میانجی خیرخواه جامعه‌ی کوچک دولت آباد و منطقه، خدمات ارزشمند بسیاری را به انجام رساندند. وی در روزگار ملوک الطوایفی و تسلط خوانین و بیگ‌زاده‌ها بر منطقه‌ای که به سهولت حقوق مردم بی‌گناه پایمال می‌شد، با روشن نگه داشتن چراغ مدرسه‌ی دولت آباد، علاوه بر اشاعه‌ی فرهنگ دینی، به دادخواهی و حل مشکلات شرعی، خانوادگی و اجتماعی آنان می‌پرداخت. عزت نفس و شجاعت بی‌نظیر برای دفاع از مظلومان و اجرای احکام الهی در مقابل حکام روزگار عشایری و ایام ملوک الطوایفی از اوصاف منحصر به فرد استاد بود.

از ویژگی‌های بارزی که می‌شود در مورد شخصیت ایشان ذکر نمود، پیروی دقیق از اصول راهی که برگزیده بودند، و نیز دقت و ریزینی و نکته‌سنجی در نشر و ترویج علوم و معارف اسلامی بود.

آثار:

از استاد ملا عبدالمجید، آثاری بر جای مانده است که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

۱ - منظومه‌ی لمح‌ه‌ی ربانی، به زبان عربی در کلام و عقاید؛

۲ - لمح‌ه‌ی ربانی به زبان کردی در عقاید؛

۳ - منظومه‌ی جبر و اختیار، به زبان کردی؛

۴ - رساله‌ای در تجوید، به زبان کردی؛

۵ - منظومه‌هایی در مدح اهل بیت و آل نبی.

شاگردان:

استاد ملا عبدالمجید در طول عمر پُر برکت خویش، شاگردان زیادی را تربیت نمودند که اسامی برخی از آنان به شرح زیر است:

۱ - ملا حسین طایشه‌یی؛

۲ - ملا مصطفی کامرانی؛

۳ - ملا حسن شفاعتی؛

۴ - ملا صادق نادری؛

۵ - ملا احمد یزدانی؛

۶ - ملا عبدالعزیز سلیمی.

وفات:

استاد، سرانجام پس از ۱۰۴ سال عمر پُر برکت و خدمت به شریعت ناب اسلامی و سنت نبوی، بامداد روز سه شنبه، یازدهم تیرماه ۱۳۸۷ شمسی در دولت آباد، جان به جان آفرین سپرد و به دیار باقی شتافت.

مولانا محمد عیسی «سیدی پور»

ولادت و تحصیلات:

مولانا محمد عیسی سیدی پور فرزند ابراهیم در سال ۱۳۲۸ شمسی در سرکوه جالق از توابع شهرستان سراوان در خانواده ای مذهبی دیده به جهان گشود. پدرشان امامت جمعه و جماعات محل را برعهده داشت.

او تحصیلات دولتی را تا سال ششم در دبستان جهانبانی جالق ادامه داد و در ضمن آن کتاب های ابتدایی دینی را نزد مولانا محمد حسن ملازهی در مکتب سرکوه جالق و چند کتاب را در خدمت جناب ملا عبدالرحمان، امام جمعه ی سرکوه جالق و قاعده و قرآن و کتاب های ابتدایی و اوراد و اذکار را پیش پدرشان و پدربزرگ شان جناب سید ملاحسین فراگرفت و سپس بنابه توصیه و تشویق جدشان و جناب حضرت صاحب به مدرسه ی مجمع العلوم سر جو سراوان رفت و از محضر مولانا محمدشهاد مسکان زهی سراوانی، مولانا محمد عثمان، مولانا عبدالرحیم، مولانا غلام محمد و ... استفاده نمود. سپس به همراه گروهی از دوستانش به پاکستان رفت و کلاس موقوف علیه را در دارالعلوم کراچی خواند و برای تحصیلات پایانی علوم حوزه وی به حوزه ی علمیه ی عین العلوم «گشت» رفت و کتاب های موقوف علیه و دوره ی حدیث را نزد اساتید برجسته ی آن مرکز علمی، هم چون: علامه سید محمد یوسف حسین پور، مولانا محمد دهقان، مولانا محمدانور ملازهی، مولانا ابوالحسن حسین بر، مولانا اشفاق الرحمان دهواری، مولانا محمد انور سیدزاده و ... فراگرفت و در سال ... فارغ التحصیل شد.

مسئولیت ها و خدمات:

ایشان پس از فارغ التحصیلی به اسفندک رفت و دو سال در آن جا بود و سپس برای تدریس در حوزه ی علمیه ی عین العلوم گشت، از وی دعوت به عمل آمد و تا کنون در همین مرکز علمی به کار تدریس مشغول هستند.

ایشان در کنار تدریس در حوزه ی علمیه گشت، از کارهای فرهنگی در منطقه ی خویش غافل نبوده است و توانسته است که مدرسه ی دینی دارالتوحید اسفندک و مسجد جامع اسفندک را تأسیس نماید.

آثار:

مولانا سیدی پور در کنار مشاغل دیگر، از ترجمه و تصنیف غافل نبوده است و آثاری را به رشته ی تحریر درآورده، ولی تاکنون چاپ نشده اند.

علامه محمد شهادت «سراوانی»

ولادت و تحصیلات:

فقیه بزرگ بلوچستان علامه محمدشهادت سراوانی در سال ۱۳۴۲ ه.ق مطابق با ۱۳۰۱ شمسی در روستای کهن ملک، از توابع شهرستان سیب و سوران، در خانواده ای متدین دیده به جهان گشود. روخوانی قرآن را در زادگاه خویش از فردی به نام ملا عثمان فراگرفت. مقدمات و دری را از ملا عبدالرحیم، یکی از بستگان مادری فراگرفت و سپس برای ادامه ی تحصیل رهسپار سرباز شد و در روستای دپکور به حوزه ی درس عالم برجسته و مجاهد نستوه مولانا عبدالله سربازی - پدر حضرت مولانا عبدالعزیز ملازاده - درآمد و در محضر او کتاب های مبادی علم فقه، مانند قدوری، کنزالدقائق و منیه المصلی را خواند و در اوایل سال ۱۳۶۰ ه.ق از سرباز به سوران بازگشت. سفر به شبه قاره ی هند:

علامه سراوانی برای ادامه ی تحصیل، در ذی قعدة سال ۱۳۶۰ ه.ق، رهسپار شبه قاره ی هند که زیر استعمار سلطه انگلیس بود، شد. ایشان در شهر کویته به کمک قاضی عبدالصمد سربازی که در آن زمان از طرف والی قلات به عنوان قاضی وقت در شهر کویته مشغول خدمت بود، به مدرسه ی علوم دینی جامعه ی نصیرییه ی کویته راه یافت و مبادی علوم و فنون از قبیل: صرف میر، نحومیر، شرح مائنه عامل، هدایه النحو را ظرف یک سال در مدرسه ی مذکور فراگرفت. در دانشگاه ۱۳۶۱ ه.ق، والی قلات به مولانا محمدشریف کشمیری، مدیر مدرسه ی جامعه نصیرییه اعلام نمود که هیأتی متشکل از ۳۰ نفر از طلابی که در سطح بالاتری هستند، را انتخاب و با مخارج والی قلات به دارالعلوم دیوبند اعزام کنند. بنابراین دستور، ۳۰ نفر از طلاب مدرسه تحت سرپرستی دو نفر از اساتید برجسته، از ایستگاه راه آهن سیبی به وسیله ی قطار به دارالعلوم دیوبند، اعزام شدند که یکی از این ۳۰ نفر علامه محمدشهادت سراوانی بود.

علامه سراوانی در سال ۱۳۶۱ ه.ق در دانشگاه دیوبند هند ثبت نام نمود و در رشته های علم فقه، منطق، کلام، ادبیات عرب و دیگر علوم اسلامی به تحصیل ادامه داد و از محضر اساتید برجسته و نام دار آن دیار از جمله: شیخ الاسلام مولانا حسین احمد مدنی، شیخ الادب مولانا اعزاز علی، شیخ المعقول و المنقول مولانا ابراهیم بلیاوی و مولانا عبدالسمیع و دیگر بزرگان استفاده نمود و سرانجام در سال ۱۳۶۷ ه.ق، برابر با ۱۳۲۵ شمسی، پس از پایان تحصیلات عالی در دارالعلوم دیوبند، به ایران بازگشت.

مسئولیت‌ها و خدمات:

علامه سراوانی پس از بازگشت از هند، در شهرستان سب و سوران فعالیت‌های علمی و فرهنگی خود را آغاز کرد و به تدریس، تبلیغ، حل و فصل خصومت‌ها، مبارزه با مفاسد اجتماعی، پاسخ‌گویی به نیازهای معنوی و گسترش امور فرهنگی و مذهبی همت گماشت. بر اثر تلاش‌های شبانه‌روزی، شهرت علمی و سخن‌وری ایشان سراسر منطقه را فراگرفت و مردم از نقاط دور و نزدیک برای استفاده از این مشعل فروزان علم و عرفان گرد می‌آمدند.

علامه سراوانی در ماه شوال سال ۱۳۶۹ هـ.ق از راه آبادان و کویت به منظور ادای فریضه ی حج عازم حرمین شد و به توفیق خداوند به زیارت خانه ی خدا و حرم رسول خدا صلی الله علیه و سلم مشرف می شود.

در سال ۱۳۷۵ هـ.ق، علمای منطقه در سرجو سراوان نسبت به تأسیس مدرسه ی دینی مجمع‌العلوم بحث و تبادل نظر کردند. در آن جلسه که اکثر علمای بلوچستان، به خصوص علما و رهبران بزرگ فکری و دینی از جمله شیخ الاسلام امام عبدالواحد سیدزاده معروف به حضرت صاحب، حضرت مولانا عبدالعزیز ملازاده، حضرت مولانا قمرالدین ملازهی شرکت داشتند، مقرر می شود که مدرسه در محل سرجو تأسیس شود و علامه سراوانی اداره ی مدرسه را به عهده بگیرند، اما ایشان بنابر عللی در سال نخست موفق به اداره ی آن نشدند که به همین خاطر در سال اول شیخ الاسلام امام عبدالواحد سیدزاده مسئولیت اداره ی آن را پذیرفتند. سال بعد علامه سراوانی از سوران به سرجو منتقل شدند و اداره ی این مرکز علمی را به مدت ۲۵ سال (تا سال ۱۳۹۰ شمسی) بر عهده داشتند. در سال ۱۳۶۰ به زاهدان رفت و با پذیرفتن عهده ی قضا در دادسرای انقلاب اسلامی، به عنوان حاکم شرع به خدمت مشغول شدند. ایشان در این مدت نیز از نشر معارف اسلامی غافل نماندند و در مدرسه ی علوم دینی حمادیه ی جام جم به تدریس پرداختند.

علامه سراوانی دایرة المعارف علوم اسلامی بود که مورد وثوق و اعتماد علما و توده ی مردم بود و در فقه اسلامی چنان تبحر ژرفی داشتند که از سوی علمای منطقه به عنوان فقیه بلوچستان ملقب می شود.

آثار:

علامه سراوانی، نیاز جامعه به کتاب‌های مذهبی را به خوبی درک کرده بود و برای پاسخ‌گویی به این نیاز، دست به تألیف و ترجمه زد که در آگاهی مردم به مسائل و امورات دینی مؤثر بودند. آثار ایشان که شامل تألیف و ترجمه می‌باشند، عبارت‌اند از:

۱ - زبدۃ العقاید (تألیف)؛

- ۲ - سرور شهیدان (ترجمه)؛ این کتاب توسط عبدالستار حسین بر، تحقیق و بررسی شده و به زودی چاپ خواهد شد.
 - ۳ - قول معقول در حکم آمپول (تألیف)؛
 - ۴ - نماز مصور (تألیف)؛
 - ۵ - تفهیمات علی رضی الله عنه (ترجمه)؛
 - ۶ - فضیلت جمعه (تألیف)؛
 - ۷ - بیت المقدس و فتوحات اسلامی (تألیف)؛
 - ۸ - جامع المسائل در ۲ جلد (تألیف)؛
 - ۹ - داستان خاتم النبیین (تألیف)؛
 - ۱۰ - مسئله ی اثبات وجود خدا (تألیف)؛
 - ۱۱ - نماز کامل (ترجمه)؛
 - ۱۲ - عقد ام کلثوم (ترجمه)؛
 - ۱۳ - رفع الالتباک عن مسئلة التباک (تألیف)؛
 - ۱۴ - تیسیر المنطق (ترجمه)؛ این کتاب توسط استاد عبدالحکیم سیدزاده تسهیل و بازنویسی شده و به چاپ رسیده است.
 - ۱۵ - فضائل و مسائل رمضان (تألیف)؛
 - ۱۶ - علوم القرآن (ترجمه ی این کتاب بر اثر وفات علامه سراوانی ناتمام مانده بود که علامه سید محمد یوسف حسین پور، آن را به پایان رساند و چاپ نمود).
- وفات:
- علامه سراوانی در ماه شعبان سال ۱۴۰۷هـ.ق، جهت شرکت در اجتماع سه روزه ی نهضت دعوت و تبلیغ، عازم شهر پنج گور پاکستان شد و سرانجام در ۲۲ شعبان ۱۴۰۷هـ.ق در همان جا چشم از جهان فرو بست و در پنج گور به خاک سپرده شد.

منابع مورد استفاده در این کتاب: ←

۱۶۲ به کوشش مصطفی «عمرزی» -

به کوشش مصطفی «عمرزی» - ۱۶۳

[illegible]

فریاد مسلمانان اهل سنت

افشاگری

DVDVideoSoftTB Customizer

☆ ▼

faryadahlesonat.blogspot.com/1391/01/31/post-13/

آرشیو

بهمین 1390 (6)

اسفند 1390 (2)

فروردین 1391 (6)

اردیبهشت 1391 (3)

تیر 1391 (3)

آخرین ارسالها

نگاهی گذرا به زندگی و مبارزات علامه احمد مفتی زاده

سخنی کوتاه درباره ی انتخابات

رذ شایعات و شبهات

چاقوی که وتنی راشد القنوشی له گه ل کاک احمد مفتی زاده

خدمت استاد ومجاهد ارجمند: راشد القنوشی

نامه ای به آقای احمد شهید...

مـولود کعبه

دست اندازکاران شبکه ی تلویزیونی «روز» «کلمه» و «وصال»

خاطرات یک نفر در زندان اوین در مورد کاکه احمد مفتی زاده

صفحه نخست

آرشیو مطالب

تماس با من

نسخه موبایل

بسته عظیم آموزش زبان انگلیسی

کاملترین مجموعه ؛ مناسب کلیه سطوح

26DVD صوت و تصویر فقط 26000 تومان

SKF **بلیترینگ اس کا اف ایران**

بلیترینگ ها و رولبرینگ های کاربردی و دقیق، کاتالوگ محصولات و قیمت فروش

تجلیقات در بلاگ اسکاف X

آینده ی نامعلوم تحصیلی جوانان اهل سنت ایران

آینده ی نامعلوم تحصیلی جوانان اهل سنت ایران

دراذمه ی اجرای سیاست سنی زدایی درمناطق اهل سنت ایران وعدم استخدام جوانان اهل سنت در مشاغل خدماتی دولتی- بجزموردعمدود- امروزه درمقابل عمومی ودانشگاهی کردستان سخن از اخراج برزشکان وپرستارانپرست که به بیرون علامه مفتی زاده (مکتب قرآنی) شهرت دارند، ومدتیست که تفهیش عقاید به دوران تحصیل نیز رسوخ یافته ، که از این میان می توان به سرزشت نامعلوم تحصیلی « **دکتر محمد حرمی** » اشاره نمود.

دکترحرمی، پیش از 10سال در اوزانس بیمارستان بعثت سندج درست برزشک عمومی مشغول به کار بود، باوجود اینکه به عنوان برزشک نمونه انتخاب گردید، حراست بیمارستان به دلیل انتساب ایشان به مکتب قرآن _حرکت صرفاً دینی نه سیاسی_ اقدام به اخراج وی ازبیمارستان شهرش نمود! دکتیر در سال 86 در آزمون تخصصی رشته ی جراحی عمومی دانشگاه قزوین پذیرفته می شود، ویه عنوان زیدنت نمونه وارشد موفق به پایان تحصیلات می گردد، که درعین ناباور، منابع امنیتی و اطلاعاتی با همکاری دانشگاه و وزارت بهداشت مانع امتحان پابانی ایشان می گردند! و قریب یک سال می باشد که دکتیر حرمی درپلاکلیفی وخانه نشینی بسر می برد.

اکنون در مدارس ودانشگاههای کردستان سرزشت وآینده ی تحصیلی دکتیر حرمی زیانزد است که : « دکتیری متخصص وکار آمد به جرم سنی بودن ویرویک از علامه مفتی زاده ، باید چنین سرزشتی داشته باشد؟ وامکان ادامه تحصیل ما هم با این اوضاع واحوال مطمئناً بهتر نخواهد بود...».

با توجه به این دلایل است که نخه های گرد فعلاً تنها راه حل را مهاجرت به اقلیم کردستان عراق می داندن چالیکه کسی به خاطر نژاد، زبان ومذهب از تحصیلات محروم نمی ماند .

فراهم کردن شرایط تحصیل صرف نظر از هرتنوع دیدگاه ، نژاد ، زبان ومذهبی، از وظایف اولیه ی حاکمان است حتی نسبت به مهاجرانی که در

۱۶۶۔ به کوشش مصطفیٰ «عمرزی»



معرفی مصطفی «عمرزی»
(نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی و مسوول واحد فرهنگی در نهاد ها و رسانه هایی چون اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان، اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان، انجمن شاعران و نویسندگان افغانستان، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون «۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، وب سایت «پول افغان»، وب سایت «پول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان» و واحد تولید «آمو فلم».

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

- ۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۲- برنامه ی مستند تاریخی «آینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.

۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

- ۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.
- ۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.
- ۳- مرز و بوم (تاریخی).
- ۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.
- ۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).
- ۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰ تا ۲۰۰۰ میلادی)- منتشر شده است.
- ۷- افغاننامه (مشاهیر افغان)- منتشر شده است.
- ۸- پشتون ها (تحلیلی)- منتشر شده است.
- ۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).
- ۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی- اجتماعی).
- ۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
- ۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط)- منتشر شده است.
- ۱۳- با زبان دری (تحقیقی- تحلیلی)- منتشر شده است.
- ۱۴- روزگار (نوستالژی).
- ۱۵- پاسخ (واکنش ها).
- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).

جزوه ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ تا امروز)- منتشر شده است.

گردآوری ها:

- ۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی)- منتشر شده است.
- ۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان)- منتشر شده است.
- ۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
- ۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
- ۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه)- منتشر شده است.
- ۶- مَنحنی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی)- منتشر شده است.
- ۷- آریاییزم (تنقید پدیده ی آریایی)- منتشر شده است.
- ۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار)- منتشر شده است.
- ۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن)- منتشر شده است.
- ۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی)- منتشر شده است.
- ۱۱- کتاب نامه ی من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).
- ۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).
- ۱۳- آرکاییزم (تنقید باستانگرایی)- منتشر شده است.
- ۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).
- ۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
- ۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزگر).

ترجمه ها:

- ۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
- ۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.

- ۱۵- مرامنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
۱۶- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

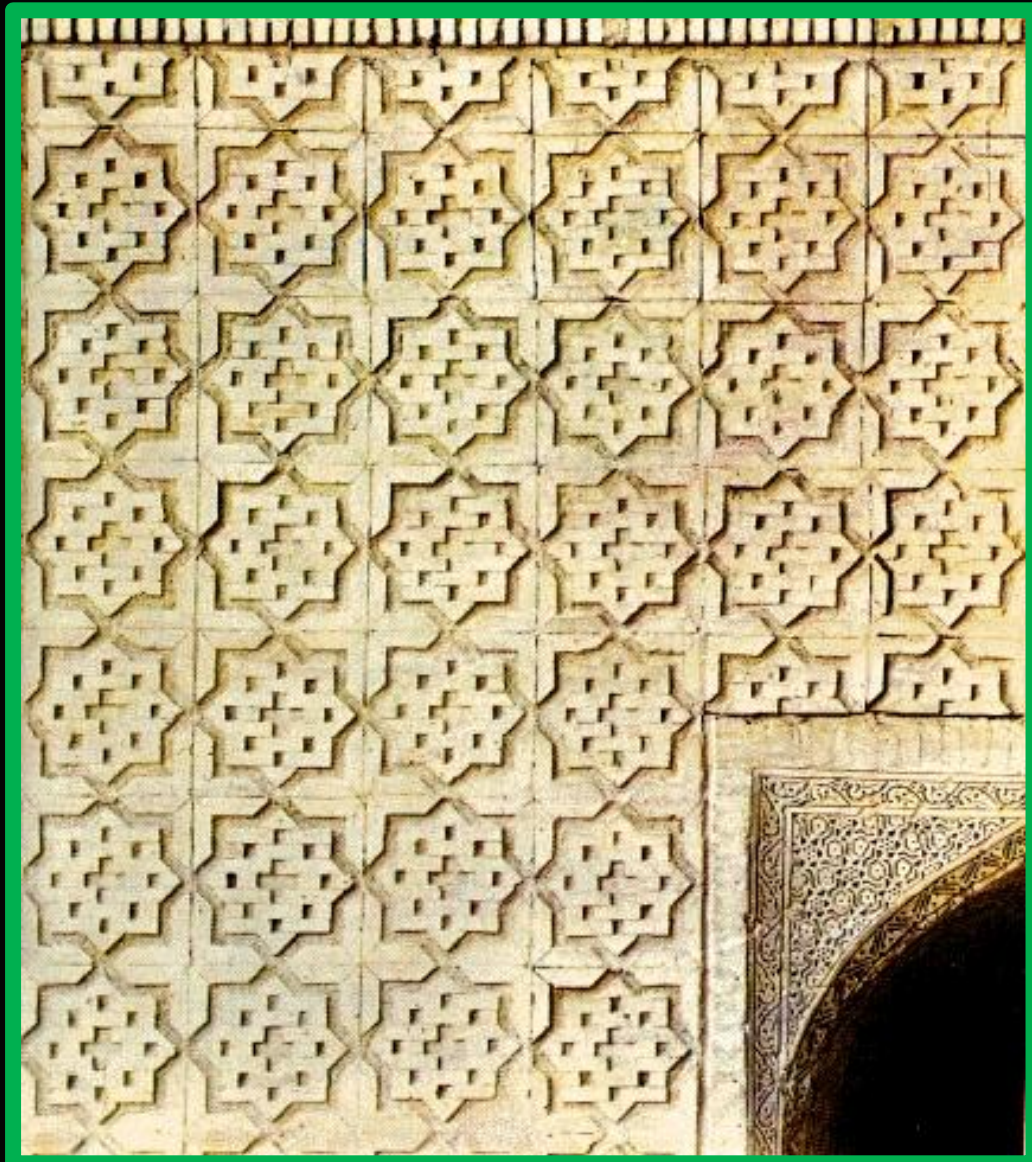
همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها
کتاب ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه»، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»،
«پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمت انگلیس در سیستان»،
«زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول» و «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری).
فلم ها و برنامه های تلویزیونی:
«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، «برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی
انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).
تأییدات فرهنگی- مدنی:

- ستایشنامه ی «پوهنځی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ ش.
- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ ش.
- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ ش.
- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ ش.

In the context of the claim

By:
Mustafa Omarzai



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library